تحقیق الحق

در مطبع احمدی حلیۂ انطباع در بر گرفت ۱۳۰۱ھ

الحمد لله الذی خلقنا ثم بدانا صرانا سویا ٭ واکرم من کان من عباده نقیا ٭ والصلوة والسلام علی رسوله محمد الذی
بعث الینا صدیقا نبیا ٭ وقد کان بنا حفیا ٭ وعلی آله واصحابه الذین جاهدوا من کان منهم مکانا واسوء ندیا ٭ وکانوا
واعدوا باس من کان من رجال البدع جثیا اما بعد میگوید عبد مسکین محمد شمس الدین العثمانی القنوجی که رساله ای
از ذراری و افراخ شیخ بدایونی بدایدن مسماة تحقیق الیقین بدیدم مصنف آن ببازی اطفال اگرچه در ابطال
کلمة الحق کوشیده لیکن بمراد خود نرسیده اضحوکه صبیان خائب و خاسر گردیده و حاشا که مستحق تقریر و تحریر
وسزاوار عنوان نزار آنشیم لایق التفات عالم تحریر فاضل بی نظیر علامه علوم فهامه فهوم لسان المتکلمین حجة المناظرین
فخر الاماجد بدر المتقین شهرت الکاملین محققین علم علمای متبحرین حاوی علوم متقدمین و متاخرین مجتهد زمان فرید اوان بدر و هلال
هاشمیه عمده خاندان فاطمیه نواب عالیجاه امیر الملک مولانا سید محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دره
اکلیل دولت زاهره غره جبین جهاد وشت باهره علیة الذات جمیلة الصفات تاج النساء فی العالمین سلالة الملوک و
السلاطین متصفه بنعوت کمال محجوبه بحجاب جمال و جلال جناب نواب شاهجهان بیگم صاحبه رئیسه بهوپال لا زالت اعلام
دولتها منتسبة الثغور ٭ وارقام نعمتها منتظمة السطور و مابرحت الالسن بالثناء علیها ناطقة والقلوب علی الطاعة عندها
متطابقة باشد خاکسار بمراد انکسار که با دانی تلامذه و خدام حضرت او دم مساوات توان زد محض بنا بر استعلاء
کلمة الحق وطرد باطل زاهق متصدی رد آن گردیده و در این رساله موسومه به **تحقیق الحق** باثبات کلمه حق و
ابطال سخنهای باطله و جاهله مطلق پرداخته والله ولی التوفیق ٭ و بیده ازمة التحقیق **قوله** صفحه ۲ در مقام
عبارات چند از علمای دین نقل کرده آید تا واضح گردد که تخصیص کرده هندوستان محض بنا بر ایهام تقلید عوام می نماید

اقول منشاء این مقال جهل است و نا اندیشی از تأمل تفصیل این اجمال آنکه قول بهندوستان انتهی بنا بر اعلام مکان ترج آنجا منافی شیوع آن در غیر هندوستان نیست چنانکه قول محمد رسول الله منافی قول بر رسالت دیگران نبود لهذا اصولیین گفته اند تخصیص الحکم باسم الشیء لا یفید نفی الحکم عما عداه — و مصنف شیوع مجلس میلاد بهیئت مجموعه مسطوره کلمة الحق در غیر هندوستان ممنوع است — و عبارات مورده مصنف شیوع همچو مجلس نیست — و عبارت کلمة الحق در مقام نیست — ازین وا دیست آنچه در خواص و عوام هندوستان شایع است که در ماه ربیع الاول بزم ولادت سید کائنات بطمطراق و زرق و برق تمام می سازند و درین تقریب بزم اغنیا از شیرینی و فقرا و مساکین با کثر رقاع نوشته و مردم فرستاده می طلبند و یکی را از جرگه روضه خوانان بر منبری رفیع الشان نشانده در رسائل موضوعه ذکر مولد که عادی از روایات رطب و یابس جامع اشتات غث و سمین می باشد از زبانش گوش میکنند انتهی **قوله** صفحه این قولیست سقیم و کید یست عظیم شیخ عبد الحق و ملا علی قاری انتهی **اقول** این همه از جهل مرکب ناشی و کذب آراسته است و فقهای متقدمین از متقدمین امثال ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد معدود اند و از متاخرین امثال طحاوی و کرخی — و در محدثین معتمدین از متقدمین امثال حاکم و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی معدود اند — و از متاخرین امثال حاکم و بیهقی و خطیب بغدادی و ابو نعیم اصبهانی — باقی امثال شیخ دهلوی و علی قاری و سیوطی و شامی و حلبی و سخاوی و ابن حجر مکی نه در فقها معدود اند و نه در محدثین معتمدین — چه جائیکه در مؤلفات ابن رجب — و محمد شیرازی و ترکمانی — و جعبری — و محمد ابن سلیمان برسوی — و بحیرمی — و ناصحی — و سواری — و ابن حجر — و دمیاطی — و نقلی — و عراقی — و ابو الصفا — و عسقلانی و لؤلوی — و بکری که ایشان را از زمرهٔ مجوزین مجلس میلاد شمرده آخر تجویز این مجلس نیافته ام تصحیح نقل بر ذمه ناقل است و اکتساب علوم بسیار از کسی و استناد حدیث از وی یا ذکر قول کسی برای الزام و اسکات مخالفین شرعا و عرفا موجب التزام صحت هر قول وی کیف ما اتفق نباشد و خلاف تلامذه به اساتذه در بسیاری از مسائل عقلیه و نقلیه و اصلیه و فرعیه متعارف و شایع است و نزد اهل علم مستنکر نیست پس پیش نمودن فتوای صدر دهلوی بیکار است **قوله** صفحه ازین مقام با قرار ثابت است که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات شرعیه باشد که خصوص آن صراحة از قول و فعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نباشد و نه از صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند انتهی **اقول** داخل در ماذونات شرعیه بالاجمال چیزیست که از امر عام شرعی غیر امر توقیفی باشد یا بالخصوص یا نا در کتب و سنت یا به اجماع است ثابت بود و عمل مولد و امثال آن ازان جنس نیست — و قول صاحب مجمع البحار و راقة الاتقیا تسلیم است که مامور به بودن اظهار سرور و فرح در ماه ربیع الاول هر سال ثابت گردد و هو غیر معلوم — و صاحب جل ما آنکه بفضیلت شهر ربیع الاول و اولویت زیادت اعمال زکیات در آن قائل است لیکن [illegible] فضل شهر و اولویت زیادت اعمال زکیات [illegible] و دیگر عبارات مرقومه اگر تسلیم کرده آید نهایت جواز اعمال که شرع مقرر [illegible] آن را ثابت میکند نه جواز امورات معینه که [illegible] اطلاق محمول بر معنی غالب الاستعمال باشد و غالب استعمال [illegible] مذکوره در شرح جامع صغیر گفته — ان البدعة قلبت علی

ما یشهد الشرع بحسنه - وابن اثیر در نهایه فرموده والبدع اکثر ما یستعمل عرفا فی الذم - وسیوطی در مصباح الزجاجه نوشته واکثر ما یستعمل
البدعة عرفا فی الذم - واینقدر مسلم ست که مالم یکن بخصوصه فی عهده صلعم صریحًا منقسم به احکام خمسه است لیکن معنی شرعی بودن
آن ازبرای بدعت ممنوع ست پس اطلاق بدعت بمعنی شرعی برانچه مباح و مستحب و واجب ست صحیح نباشد واما باعتبار معنی
لغوی لاباس به است - ومقابل سنت بودن بدعت مسلم ست لیکن حصر سنت درینجا در قول و فعل و تقریر صریحًا ممنوع است
بلکه مراد از سنت درینجا طریقه مسلوکه فی الدین ست - و مستحسنات ائمه دین که امامت و اجتهاد ایشان مسلم ست حکم ضلالت کسی
لازم نمیگرداند بلکه الزام این حکم بنسبت مستحسنات کسی ست که امامت و اجتهاد او مسلم نیست و بدون آن امامت دلیل آنکه حقیقتشان
دلیل ست متصدی تجویز محدثات و مستحسنات محکوم علیها بضلالت لزومًا درسند و بابت شریعت داخل نیست موافق قواعد عامه
شریعتیه - و بدعت در عرف شرع عبارت از امر محدث فی الدین ست که از برای آن اصلی مجوز در شرع نباشد وانچه از برای آن اصلی مجوز در شرع است بدعت نیست
و بدعت بمعنی معارض و مصادم سنت باشد یا نباشد مذموم ست - ابن حجر در فتح الباری گفته که در عرف شرع بدعت محدثی ست
که از برای آن اصلی مدلول علیه شرع نباشد وانچه برای آن چنین اصل ست بدعت نبود پس بدعت در عرف شرع مذموم ست بخلاف
لغت - ومعین ابن صفی در شرح اربعین نیز همچنین گفته - عبارت هر دو در صفحه ۲ کلمة الحق مذکور - وعینی در عمدة القاری نوشته -
والمراد بها ای بالمحدثة ما احدث ولیس له اصل فی الشرع ویسمی فی عرف الشرع بدعة وما کان له اصل یدل علیه الشرع فلیس ببدعة - **قوله**
صفحه ۹ منشای این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابرست الخ **اقول** سلامت و استقامت فهم را کج فهمی خیال نمودن عکس
بینی ست از مستی شراب قهر الهی - ایجاد وضع و هیئت خاص در صوم و صلوة و تلاوت قرآن مجید و امثال ذلک بی شک
تغییر حدود معینه شریعت ست - و تمسک به تنبیه السفیه درانکه بدعت حسنه در عبادات بدنیه محضه نیز یافته می شود درست نیست
کما لایخفی - وانچه صاحب تنبیه السفیه در رجوم الشیاطین گفته نص ست درانچه کلمة الحق به آن ناطق ست - عبارت
رجوم الشیاطین اینست - امام حجة الاسلام غزالی در احیا و دیگر کتب خود بعد تقریر طویل ثابت کرده که هر بدعتی در عبادات
بدنیه محضه مثل صوم و صلوة و غسل و طهارت نو پیدا نمایند همه سیئه است بدعت مباحه منحصر در عادات ست مثل پختن پلاو
در شادی و مانند آن و در عبادات مالیه بنای مدارس و خانقاهات - اما در عبادات بدنیه محضه پس بدعت نمی باشد مگر بدعت
سیئه و غسل در نوروز نیست الا بدنیه محضه - **قوله** صفحه ۱ الله الله این چه حماقت و چه سفاهت الخ **اقول** سبحان الله
این چه رذالت و جهالت ست که اشعاری و تصریحی را افترا می نماید بجا در کلمة الحق اشعار و تصریح ست که
هزاران هزار محققین و فقهاء محدثین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم
استحسان فرموده اند الی آخر ما قال - آری بدعت در اطلاق بدعت بر چیزی با حکم استحسان آن از
بعض اهل علم بمعنی شرعی نیست بدلالت قرینه استحسان و همچنین در محل تقسیم بحث در معنی
شرعی ست - و حمل بدعت بر بدعت سیئه در کلیه کل بدعة ضلالة تخصیص بلا مخصص است

وتقیید بدون دلیل مقبول نیست. قوله صفحه ۱۰ اولاً ملهم شدن شیخ تنها در هزار دوم الخ اقول معلوم گشته است که تخصیص و تقیید بلا
بیسه بید درین کلام باطل ناشی از سوء ظن است بلکه بدعت درین کلیه مطلق است تقیید نیست و بعض امور محدثه که بالاجماع مباح
است هیچ آن معارض است با ادلهٔ دیگر مخصص آن نیست اباحت آن نیز از السنت غیر منقسم و مسلم است بلکه از تعارض دلیلین التساقط
هیچ و حسن مباح لااصل شد نه لیس تنها حضرت مجدد در هزار دوم باکثرت اهل بدعت درین هزار اشاعت این قسمت متنبه گردیده
ولیس الا دیگران موفق با دراک آن شده اند لیس ملهم شدن حضرت مجدد و برد تقسیم بدعت بمعنی صرا و اهل التقسیم مبطل التقسیم بودن
این الهام ثابت گردیده باقی استحسان امور یکه بهیئت مخصوصه کنند اینها از کتاب و سنت منصوص نیست و نه دلیلی دیگر از ادله
شرع مفید حسن آن موجود و صریح خطاست و ضرور نیست که کسیکه از غیر انبیا با مری حق متنبه و ملهم گردد به همه امور حقه متنبه
و ملهم گردد عصمت از خطا نصیب انبیاست لیس بس و ثبوت سنیت فعل سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره اجماع ائمه
اربعه و صاحبین و جمیع فقها و محدثین اهل علم را معلوم است و قائل حرمت و عدم سنیت آن در حقیقت فقیه نیست قوله صفحه ۱۱
این ادعا غلط محض است قال رسول الله صلعم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله الخ اقول اول از ذکر لفظ
ضلالة لا یرضاها الله و رسوله درین حدیث تخصیص و تقیید بدعت مقصود نیست بلکه مقصود بیان واقع است و مؤید این قول آنست
آنچه در روایتی دیگر از ابن ماجه ذکر این لفظ نیست چنانچه آمده من ابتدع بدعة فعمل بها کان علیه اوزار من عمل بها دوم
حدیث مذکور لایق احتجاج نیست چه یک راوی آن مروان بن معاویه مدلس از ضعفا و مجهولین است و دیگر راوی
آن در جمیع طرق کثیر بن عبد الله نیز ضعیف است ابن العراق در تنزیه الشریعة گفته کثیر بن عبد الله بن عمر
بن عوف المزنی قال الشافعی رکن من ارکان الکذب وقال ابن حبان عن ابیه عن جده نسخة موضوعة و در
کاشف ذهبی مسطور است قال عن ابیه عن نافع وعنه القعنبی و جماعة واه قال ابو داود کذاب و در حاشیه کاشف
مذکور است قال یحیی کثیر ضعیف الحدیث وقال احمد منکر الحدیث لیس بشیء وقال ابو حاتم لیس بالمتین
وقال النسائی والدارقطنی متروک وقال ابو زرعة واهی الحدیث لیس بقوی باقی مجرد قول علی قاری
و ابن طاهر و شیخ دهلوی بجوی نمی ارزد و در مظاهر حق ترجمه عبارت سید است و از سباق و سیاق آن ظاهر که مراد این
از مخالف کتاب و سنت چیز نیست که سندی برای آن از کتاب و سنت نباشد ملا نور محمد در شرح مشکوة
نوشته مالیس منه ای من الدین الذی امرنا به او مالیس من القرآن فهو رد ای مردود ای من احدث فی
دیننا شیئا لم یکن له فی القرآن ولا فی احادیث النبی علیه السلام قولا او فعلا صریحا او مستنبطا او لم یحکم بصحته الکتاب
کالاجماع والقیاس فهو بدعة لا یجوز قبوله و کازرونی در شرح مشارق گفته ای من احدث فی الدین شیئا
لیس له اصل منصوص ولا فرع مقیس بعلة جامعة فهو قبیح مردود علیه و ازو زیهان در شرح مشارق نوشته

بانسخ است که لفظ الی قوله سجایای فقال السیوطی بر آمده و این قول در حسن المقصد رسالهٔ سیوطی موجود قوله صفحه ۱۰
این کلام محل بحث است بچند وجوه الخ اقول این همه وجوه ناشی از عدم فهم مقصد کلمة الحق است چه مراد از مشروع
نمودن باری تعالی عبادات و اعتقادات را مشروع نمودن او است تعالی بکلام خود و یا بزبان رسول خود جمیع
عبادات و اعتقادات را که برای عباد خود کافی دانسته اصولا و فروعا بهیأت و اوضاع کلیه مکتوبات باشد یا نوافل
لهذا گفته اند که عبادات همه توقیفی است — و محل قول ظاهر است که از جنس عبادات آنکه حقتعالی آنرا مشروع فرموده نیست
پس احداث آن عینیت مگر زیادت جزئی یا شرطی بر عبادات مشروعه مانند ذکر الله یا التصدق وغیرهما پس این زیادت
لنسخ باشد و نسخ کتاب و سنت منصب شارع است از غیر شارع جائز نیست پس جواب جواب اول آنکه صحابهٔ کرام که با حداث
و استحسان خیری قائل شده اند در منشای آن وجوه محتمل است — از انجمله اطلاق محدث باعتبار معنی لغوی و استحسان
آن از دلیلی جز کتاب و سنت مانند اجماع و قیاس — و از انجمله اطلاق محدث بطور مجاز از احیای سنت بعد موت آن
و استحسان آن باعتبار ثبوت از سنت — و از انجمله اطلاق محدث بنا بر عدم اطلاع بر قول یا فعل یا تقریر او صلعم و استحسان
بعد وصول روایت قول یا فعل یا تقریر — کسیکه خود احادیث را از زبان او صلعم شنیده این احادیث بنسبت
وی دلائل قطعیه است و ظنیت آن نسبت با ماست پس وی نسخ قرآن ازین احادیث می تواند فهمید و مستحسنات مجمع علیها
بدلیل حجیت اجماع حکما از ان جنس است که حق تعالی آنرا مشروع گردانیده — و جواب جواب ثانی آنکه زیادتیکه نزد
اصولیین نسخ است زیادت مبحوث عنها از همان جنس است چه زیادت جزئی یا شرطی چنانکه در واجبات و فرائض
نسخ است در مستحبات نیز نسخ باشد بوجه اتحاد دلیل و انتفای ما به الامتیاز زیرا که مطلق ازین عبادات دال است بر اجزاء
مطلق این مستحبات برابر است که با زیادت باشد یا مجرد از ان و تقیید بتجرد یا بالشرط منافی اجزاء مطلق است چه این
تقیید مقتضی عدم اجزاء است بدون تقیید باین جزء یا شرط پس این تقیید رافع حکم شرعی باشد و آن اجزاء افرادیست که مجرد
ازین تقیید است — و جواب جواب ثالث آنکه ابطال بدعاتیکه از افراد کدام عام شرعی از کتاب و سنت نیست گو بعض اجزای
آن بدعات محل مطلق باشد از آیت اکملت لکم دینکم بنابت صحیح درست است چه آن بدعات تحت قواعد و اصول شریعت
اصلا مندرج نیست و مراد از آیت مذکوره تکمیل و اتمام دین از اصول احکام شریعت با صور و اوضاع کلیه نوعیه و صنفیه جمیع
اعتقادات و عبادات مفروضه و متطوعه که برای عباد کافی توان شد بوده پس تجویز زیادت تجویز نقصان دین باشد
و آن مستلزم عدم صدق او تعالی است و هو باطل قوله صفحه ۱۱ مثلا می توان گفت توقیر و تکریم حضرت نبی کریم مشروع
لقیه مشروع الخ اقول مراد از توقیر و تکریم جلیست توقیر و تکریم عمومیا یا توقیر و تکریم بطریق مشروع که ثابت از شارع
باشد مشروعیت توقیر و تکریم عموما ممنوع است و مشروعیت توقیر و تکریم بطریق مشروع مفید مدعای اهل البدع
نیست چه مشروعیت توقیر و تکریم مبحوث عنه اول النزاع است بالجمله این دلیل با مخدوش بچندین مقدمات منتج مدعا

نیست — در نعت فخر آنحضرت که از قرآن مجید ثابت قبل از احداث و حدوث عمل مولد است پس این نعت
ذکر که باحداث عمل مولد متوهم غیر نعت مذکور قرآن باشد — و استنباط معنی از قول مولوی خرم علی بالفرض
اگر صحیح باشد در برابر صاحب کلمة الحق که متبع کتاب و سنت است پیش نمودن محض سفاهت است — قوله صفحه ۳ اگر از آنچه که ایشان
تصریح فرموده دادن الخ اقول منشای این اشتباه صرف نافهمی است تفصیل این اجمال گذشت احتیاج اعادهٔ
آن نیست قوله صفحه ۱۰ مگر آنکه علمای اسمعیلیه که بر التزام امکان مقدوریت کذب و تعالی مقدراته الخ اقول و غیرها
اگر علمای خصوم فراسله مقر امکان مقدوریت کذب شدند چه مستبعد که مستندین اساتذه مقلدین بدایونی نیز مقر آن بوده
بلکه این اقرار را بمذهب اشاعره الیق فرموده اند — فی شرح المواقف — لا شبهة فی ان عدم الوجوب بمعنی الله لا
یستلزم خلفا ولا کذبا — لا یقال فهو یستلزم جوازهما وهو ایضا محال لانا نقول استحالته ممنوعة کیف وهما من الممکنات التی یشملها
قدرته تعالی — فی مسایرة ابن الهمام وشرحه المسمی بالمسامرة اذ لا شک فی ان سلب القدرة عما ذکر من الظلم والسفه
والکذب هو مذهب المعتزلة واما ثبوتها ای القدرة علی ما ذکر ثم الامتناع عن متعلقها اختیارا فهو بمذهب الاشاعرة
الیق منه بمذهب المعتزلة — ولا یخفی ان هذا الالیق ادخل فی التنزیه ایضا — اذ لا شک فی ان الامتناع عنها ای عن المذکورات
من الظلم والسفه والکذب من باب التنزیهات عما لا یلیق بجناب قدسه تعالی فیسبر بالبناء للمفعول ای یختبر العقل فی ان
ای القولین ابلغ فی التنزیه عن الفحشاء اهو القدرة علیه ای علی ما ذکر من الامور الثلثة مع الامتناع ای امتناعه تعالی عنه
مختارا لذلک الامتناع او الامتناع ای امتناعه عنه لعدم القدرة علیه فیجب القول بادخل القولین فی التنزیه وهو القول الالیق بمذهب
الاشاعرة — فی شرح المختصر للعضدی — الجواب الجواب عن الاول لا نسلم امتناع اظهار المعجزة علی ید الکاذب والکذب علی الله
تعالی امتناعا عقلیا وان کنا نجزم بعدمه لانهما من الممکنات وقدرته تعالی شاملة وفی حاشیة المحقق للسید
قد یجاب بانا لا نسلم امتناع الکذب علی الله تعالی وامتناع اظهار المعجزة علی ید الکاذب امتناعا عقلیا لانهما من الممکنات
وقدرته شاملة قوله هرچند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما دریجا یکدو قول دیگر از علمای ببنا
معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید اقول تجویز حنفیه مزید زیادت را در تلبیه ماثوره بدلیل تقریر آنحضرت
صلعم و استحسان ثبت آثار صحابه — فی فتح القدیر اخرج الستة التلبیة المشهورة من حدیث ابن عمر وقال وکان ابن
عمر یزید فیها لبیک وسعدیک والخیر بیدیک والرغباء الیک والعمل واخرجها مسلم من قول عمر الا انه زیادة وابن مسعود اخرجها اسحق
بن راهویه فی مسنده فی حدیث طویل فی آخره وزاد ابن مسعود فی تلبیته فقال — لبیک عدد التراب ما سمعته
قبل ذلک ولا بعده — واما زیادة ابی هریرة فالله اعلم به — وانما اخرج النسائی عنه قال کان من تلبیة رسول الله لبیک اله الحق
لبیک رواه الحاکم وصححه وروی ابن سعد فی الطبقات عن مسلم بن ابی مسلم قال سمعت الحسن بن علی — یزید
— لبیک ذا النعماء والفضل الحسن — ونیز در فتح القدیر مذکور است اخرج ابو داود وابن ماجه قال اهل رسول الله صلعم فذکر التلبیه

المشہورة ۔ وقال والناس یزیدون لبیک ذا المعارج ونحوه والنبی صلعم یسمع فلا یقول لہم شیئا فقد صرح بتقریره علیه و ایجاد الالفاظ
۔ باقی قول صاحب ہدایہ ۔ لان المقصود الثناء واظہار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه ۔ استنباط از اختلاف
روایات است در خاص تلبیہ عموم از ان مراد نیست انچہ در دُرِّ مختار از زیلعی شافعی وغیره منقول است ودر غنیۃ المتملی مذکور
رای محض است بی دلیل و زیادت احکام منصوصات صریح کتاب وسنت از مجتہدین ہست بقیاس و اجماع در حکم کتاب
یا سنت است ۔ اما زیادت بدون قیاس شرعی لا یعبا بہ و باطل ۔ وعلما گفتہ اند کہ تغییر در اقوال واذکار ماثوره جائز
نیست ۔ سیوطی ۔ در اکلیل ۔ بہ تفسیر ۔ فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لہم ۔ ذکر کرده قال الکیا الہراسی یدل
علی انہ لا یجوز تغییر الاقوال المنصوص علیہا وانہ یتعین اتباعہا وقال الرازی یحتج بہ فیہا ورد من التوقیف فی الاذکار
والاقوال انہ غیر جائز تغییرہا ۔ وشیخ دہلوی در لمعات بشرح حدیث ۔ ان رجلا عطس الی جنب ابن عمر فقال الحمد
للہ علی رسول اللہ ولیس ہکذا علمنا رسول اللہ ان نقول الحمد للہ علی کل حال ۔ نوشتہ ۔ فنبہ علی انہ ینبغی فی الذکر
والدعاء الاقتصار علی الماثور من غیر ان یزاد وینقص فان الزیادة فی مثلہ نقصان فی الحقیقۃ کما لا یزاد فی الاذان بعد التہلیل
محمد رسول اللہ وامثال ذلک کثیرة ۔ وامام قرافی در فتاوی خود ۔ نوشتہ ۔ یکره الزیادة علی الوارد لانہ سوء الادب
۔ ونووی در اذکار نوشتہ ۔ واما ما قالہ بعض اصحابنا ۔ وابن ابی زید المالکی ۔ من استحباب زیادة علی ذلک وارحم
محمدا وآل محمد لا اصل لہا وقد بالغ الامام ابو بکر بن العربی المالکی فی کتابہ شرح الترمذی ۔ فی انکار ذلک وتخطئۃ
ابن ابی زید فی ذلک وتجہیل فاعلہ ۔ قال ۔ لان النبی صلعم علمنا کیفیۃ الصلوة فالزیادة علی ذلک استقصار لقولہ
واستدراک علیہ صلعم ۔ در رد المحتار حاشیہ در مختار مسطور است تنبیہ فی الاقتصار علی ما ذکر من الوارد اشارة الی
انہ لا یسن الاذان عند ادخال المیت فی قبره کما ہو المعتاد الآن ۔ وقد صرح ابن حجر فی فتاواه بانہ بدعۃ ۔ وقال من
ظن انہ سنۃ قیاسا علی ندبہما للمولود الحاقا لخاتمۃ الامر بابتدائہ فلم یصب اه ۔ وقد صرح بعض علمائنا وغیرہم بکراہۃ المصافحۃ
المعتادة عقب الصلوة مع ان المصافحۃ سنۃ وما ذاک الا لکونہا لم توثر فی خصوص ہذا الموضع فالمواظبۃ علیہا توہم
العوام بانہا سنۃ فیہ ۔ ولذا منعوا عن الاجتماع لصلوة الرغائب التی احدثہا بعض المتعبدین لانہا لم تؤثر علی ہذه
الکیفیۃ فی تلک اللیالی المخصوصۃ وان کانت خیرا موضوعا **قولہ** صفحہ ۲۲ حضرت مجدد نحو وامور مخصوصہ زائده غیر ثابتہ
از کتاب وسنت را تجویز واستحسان نموده اند الخ **اقول** استحسان ہمچو امور از مجدد یا شخصی یا از دیگری منقول نیست
بمقتضای دلیل مستند مجدد ۔ ومجوزین ذکر خلفای راشدین در خطبہ باجماع سکوتی صحابہ تمسک کرده اند پس
این اجماع اگر ثابت وحجت باشد این ذکر در حکم ۔ باقی در صورت اعتقاد لزوم بی شک مکروه است در تحفہ شرح
منہاج مرقوم است ۔ ووقع لابن عبد السلام انہ افتی بان ذکر الصحابۃ والخلفاء والسلاطین بدعۃ غیر محبوبۃ ۔ آفندی در
کتاب البدع والحوادث نوشتہ ۔ ومن البدع المکروہۃ مدح السلاطین وذکرہم قبلہ ای قبل الصعود علی المنبر فی الخطبۃ

کذلک مدح الصحابۃ و ذکرہم — ہکذا فی فتاوی ذخیرۃ السالکین **قولہ** صفحہ ۲۵ ولا مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل آنحضرت صلعم دلیل ممانعت شدن نمیتوانند الخ **اقول** ہرگاہ عمل از عبادات ہست و عبادت بودن چیزی بدون بیان شارع متصور نیست — عدم ماثوریت از شارع در آن کافی از برای منع می توان شد — ابن الحاج در مدخل نوشتہ — العبادۃ ما قررہا الشرع الشریف و بینہا و ما لم یقرر و لیس بعبادۃ و استحسان چیزی باوجود اطلاق بدعت بر آن از صحابۂ کرام اگر ثابت گردد ممکن ہست اطلاق بطور مجاز و استحسان بجہت ثبوت از سنت و از روایت ابن عمر در صلوۃ ضحی ہمین جواب است — و ابن الحاج معصوم نیست کہ ہر قولش محتمل خطا نباشد بدانستہ کہ بسیاری از صحابۂ کرام نیز ہم عدم ماثوریت را دلیل منع دانستہ اند چنانچہ در صحیحین و غیرہما در بارۂ تطوعات سفر از ابن عمر ویست لو کنت مسبحا لاتممت صلوتی یا ابن اخی صحبت رسول اللہ صلعم حتی مضی لسبیلہ لم یزد علی رکعتین — ثم قال لقد کان لکم فی رسول اللہ صلعم اسوۃ حسنۃ — در مسند احمد نیز از ابن عمر ویست کہ میقول رفعکم ایدیکم بدعۃ ما زاد رسول اللہ صلعم علی ہذا یعنی الصدر — در جامع ترمذی — از عمارۃ بن رویبہ مروی ہست کہ — بشر بن مروان یخطب فرفع یدیہ فی الدعاء فقال عمارۃ قبح اللہ ہاتین الیدین القصیرتین لقد رأیت رسول اللہ صلعم ما یزید علی ان یقول ہکذا و اشار ہشیم بالسبابۃ — در مسند احمد — از ابن عباس مروی ہست کہ از معاویہ نیز مودہ لاستلم ہذین الرکنین لم یکن رسول اللہ صلعم یستلمہما فقال معاویۃ لیس شیٔ من البیت مہجورا فقال ابن عباس لقد کان لکم فی رسول اللہ صلعم اسوۃ حسنۃ فقال معاویۃ صدقت — و ہمچنین در مسند احمد انکار عثمان رضی اللہ عنہ بر یعلی بن امیہ بر استلام رکن غربی مروی ہست — و نیز در مسند احمد مروی است کہ دعی عثمان بن ابی العاص الی الختان فابی ان یجیب فقال انا کنا لا ناتی الختان علی عہد رسول اللہ صلعم ولا ندعی لہ — و در بحر رائق مذکور ہست یکرہ ان یقال فی الاذان حی علی خیر العمل لانہ لم یثبت عن النبی صلعم — و در غنیۃ المصلی مسطور ہست قال صاحب البدائع انہا ای الزیادۃ علی الثمان تکرہ لانہ لم یرد عن النبی صلعم — در عالمگیریہ مرقوم یکرہ الدعاء عند ختم القرآن بجماعۃ لان ہذا لم ینقل عن النبی صلعم **قولہ** صفحہ ۲۷ ولا این استدلال تمام نیست چہ اکابر ائمہ دین فقہا و مستندین صاحب رسالہ و بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند باوجودیکہ ہیچ ثابت کہ ازینہا منقول از اصحاب کبار و اہل بیت اطہار نبودہ اند الخ **اقول** این مستحسنات اگر از ان قسم ہست کہ در آن اجتہاد را مساغ است و استحسان آن از اہل اجتہاد بقیاس یا اجماع پس قیاس و اجماع نزد فقہا خود دلیل شرعی ہست والا استحسان آن اعتماد را نشاید — استحسان استحباب رجعت قہقری بعد طواف وداع لائق تسلیم نیست — شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ در مناسک فرمودہ — ولا یمشی القہقری بل یخرج کما یخرج الناس من المساجد عند الصلوۃ

متعلق دلیل دوم

متعلق دلیل سوم

جہت قہقری بعد طواف وداع

و نووی — در ایضاح نوشته — والادب السابع التی جزم به جماعة من اصحابنا منهم — ابو عبد الله الحلیمی — و ابو الحسن
الماوردی — و آخرون — انه یخرج و یولی ظهره الی الکعبة و لا یمشی قهقری کما یفعله کثیر من الناس قالوا بل یمشی
قهقری مکروه فانه لیس فیه سنة مرویة و لا اثر محکی و ما لا اصل له لا یعرج علیه — و قد جاء عن ابن عباس — و مجاهد
رضی کراهة قیام الرجل علی باب المسجد ناظرا الی الکعبة اذا اراد الانصراف الی وطنه بل یکون آخر عهده الطواف هذا
هو الصواب والله اعلم — و آنچه در حاشیه شامی از کشف النور نابلسی جواز وضع ستور و ثیاب منقول مردود است لائق
اعتماد نیست و در همان حاشیه شامی سابق ازین مذکور — کره بعض الفقهاء وضع الستور والعمائم والثیاب علی
قبور الصالحین الاولیاء — قال فی فتاوی الحجة و یکره الستور علی القبور — و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم در صراط مستقیم
فرموده — و من المحرمات العکوف عنده و سدانته و تعلیق الستور علیه کانه بیت الله الکعبة — و ابن القیم در اغاثة
اللهفان گفته — فاذا قرر الشیطان عنده ان الاقسام علی الله والدعاء ابلغ فی تعظیمه و احترامه و النجح فی قضاء الحاجة
نقله الی الدرجة الاخری من ذلک و هی دعاءه نفسه من دون الله ثم الی درجة فوق ذلک وهی اتخاذه وثنا یعکف علیه و
یوقد علیه القنادیل و یعلق علیه الستور — و احمد بن علی افندی — در مجالس نوشته — و منها ای من مفاسد الزیارة
— العکوف عندها و تعلیق الستور علیها — و قاضی شوکانی در در نضید نوشته — و کل عاقل یعلم ان زیادة الزخرفة
للقبور و اسبال الستور الرائقة علیها و تسریجها والتأنق فی تحسینها تاثیر فی طباع غالب العوام ینشأ عنه التعظیم و
الاعتقادات الباطلة — و قول صاحب عین العلم بے دلیل محض است لیس بچوی نیرزد — و عدم نقل در آنچه مدار
ثبوتش بر نقل است در حکم نقل عدم است — و علی قاری — در مرقاة نوشته — الاصل عدمه و قوله حتی یوجد
دلیل وروده انتهی — و در هدایه مسطور است — و لیس فی الکسوف خطبة لانه لم ینقل — و نیز در آنست — و
لا یقلب القوم اردیتهم لانه لم ینقل انه صلعم امرهم بذلک — باقی جواب صاحب فتح القدیر متعلق بکسی است
که تسکر تسمیه بوجه که حضرت علی — و حضرت عثمان وضوی آنحضرت صلعم روایت کردند لیکن تسمیه را نقل
نمودند با آنکه تسمیه آنحضرت بوجه دیگر ثابت است و حاصل جواب آنست که عدم نقل بر حال مخصوص حکم
را نفی وجود آن نمی کند در همان فتح القدیر است — فالمعلوم حینئذ انتفاء وجوب الستر للصلوة ما الظاهر فلا
یقدر علی اثبات تعلقه بالجنس حینئذ الانقل خطاب مخصوص فیه ولا نقل فیبقی علی النفی الاصلی لان نفی المدرک
الشرعی یکفی لنفی الحکم الشرعی **قوله** صفحه ۲ این قول هم دلیل ممانعت نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت
اجتماع برای مجالس اذکار شریفه الخ **اقول** فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه از مضامین احادیث و
یا از تصریح ائمه دین که امامت و اجتهاد ایشان مسلم کجا ثابت است — باقی از مشروعیت چنانکه هیئت مخصوص
آن از شارع بفعل و تقریر مبین و یا از اطلاق مشروعیت بعض حسنات عموم مشروعیت آن بهر هیئت و در هر زمان

عدم دلالت مطلق بر خاص

و ہر لقمہ ثابت نتوان شد — و در شرح مسلم بحر العلوم مذکور است — ولا دلالة
للمطلق علی الخصوص باحدی الدلالات الثلث وهو ظاهر — و در شرح منهاج اسنوی
مسطور — ولا یلزم من ثبوت المطلق ثبوت المقید — انیست حال مطلق چہ جائیکہ
کہ از عام نیز عموم احوال و ازمان و بقاع ثابت نمیگردد چنانچہ اسنوی در شرح
منہاج نوشتہ ان صیغ العموم وان کانت عامة فی الاشخاص فهی مطلقة
فی الاحوال والازمان والبقاع فلا یثبت العموم فیها لاجل ثبوته فی الاشخاص
بل لا بد من دلیل علیه — و از شیخ تقی الدین ابن دقیق العید در شرح
عمدہ الاحکام — کہ ان هذہ الخصوصیات بالوقت او بالحال والهیئة والفعل
المخصوص یحتاج الی دلیل خاص یقتضی استحبابه بخصوصه وهذا اقرب
واللہ اعلم — و ابن حجر مکی در کتاب الایضاح والبیان نوشتہ
لان احداث هذہ الهیئة الآتیة فی تلک اللیلة من اجتماع الناس للصلوة
فی المساجد علی کیفیات مخصوصة من غیر ان یرد شیء من ذلک عن
رسول اللہ صلعم ولا عن احد من الصحابة فیه غایة الابتداع والاحداث فی الدین
ما لم یعرف عن اہل قبل فلیکن ردا علی فاعله بحدیث من احدث فی امرنا
هذا وهو دینه وشرعه ما لیس منه فهو رد و لا شک ان ذلک الاجتماع علی تلک الهیئة
المخصوصة احداث فی الشرع ما لیس منه فیکون مردودا بالنص المذکور — و در بحر الرائق
وغیرہ مذکور است لان ذکر اللہ اذا قصد به التخصیص بوقت دون وقت او شیء دون شیء لم یکن مشروعا
ما لم یرد الشرع به — و در تذکرہ امام سطور است وکذلک تخصیص کل عبادة بزمان
او مکان لیس فیها نص عن النبی صلعم وعدہ من العقائد یدل علی انه حرام — و احمد بن علی قنبلی
رومی متوفی سنہ نہصد و ہشتاد و یک — در مجالس — نوشتہ — واما ما کان المقتضی لفعله فی
عہدہ صلعم موجودا من غیر وجود المانع منه ومع ذلک لم یفعله علیه السلام فاحداثه تغییر لدین اللہ
— اذ لو کان فیه مصلحة لفعله صلعم او حث علیه ولما لم یفعله ولم یحث علیه علم انه لیس فیه مصلحة
بل هو بدعة قبیحة سیئة مثاله الاذان فی العیدین فانه لما احدثه بعض السلاطین انکره العلماء وحکموا

بکراہتہ فلم لکن کونہ بدعۃ دلیلاً علی کراہتہ لتقلیل ہذا ذکر اللہ و دعاء الخلق الی عبادۃ اللہ فیقاس

علی اذان الجمعۃ او یدخل فی العمومات التی من جملتہا قولہ تعالیٰ واذکروا اللہ ذکراً

کثیراً وقولہ تعالیٰ ومن احسن قولاً ممن دعا الی اللہ لکن لم یقولوا ذلک بل

قالوا کما ان فعل ما فعلہ علیہ السلام کان سنۃ کذلک ترک ما ترکہ علیہ السلام مع وجود المقتضی وعدم المانع

منہ کان سنۃ **قولہ** صفحہ ۲ در درمختار در بیان استحباب صلوٰۃ برائے عموم امراض

نوشتہ ومنہ الدعاء برفع الطاعون وقول ابن حجر بدعۃ ای حسنۃ **اقول** بفرض استحباب

صلوٰۃ برائے عموم امراض بحث در اجتماع است از برائے دعائے رفع طاعون

حافظ ابن حجر در بذل الماعون این اجتماع را بدعت گفتہ و منتہا در ازان سیئہ

پس حمل آن بر حسنہ بلا دلیل است — در اشباہ والنظائر مرقوم است — وصرح

ابن حجر بان الاجتماع للدعاء برفعہ بدعۃ واطال الکلام فیہ — وحموی — در

حاشیہ اشباہ نوشتہ — اقول ما قالہ ابن حجر ہو الحق الذی لا مریۃ فیہ فان تعریف البدعۃ

صادق علیہ **قولہ** صفحہ ۱۳ در غنیۃ المستملی بعد ازانکہ از ابن ہمام لفظ بدعت آوردہ الخ **اقول**

اگرچہ عدم نقل بودن بدعت نفسہ منافی حسن بودن اینچہ کہ حسن آن از قیاس صحیح

در قیاسیات واجماع مجتہدین ثابت گردد نیست والا شک نیست در منافی بودنش بحسن لیکن

در اینجا حسن ملفوظ از قیاس صحیح واجماع ثابت نیست پس قول صاحب غنیہ در اینجا لائق

تسلیم نبود **قولہ** صفحہ ۳۰ اولاً بطور صاحب رسالہ توان گفت کہ عدم نقل ازان سرور

مستلزم ممانعت وکراہت نیست الخ **اقول** مستلزم ممانعت وکراہت نبودن

عدم نقل بطور صاحب رسالہ کذب صریح است آرے این عموم در بعض چیزہا بدلیل قیاس

صحیح واجماع مخصوص است باقی تحریرات صاحب درمختار — وطحطاوی — وغیر

ہما بہ استحسان بعض امور غیر منقولہ بدون دلائل شرعیہ مخصوصہ بسجوی نیرزد — وکیفیت

حکم ذکر خلفائے راشدین در خطبہ وحکم ذکر عمین در خطبہ بر ہمان قیاس کردہ آید وحسن تسلیم

بعد الاذان ممنوع است — علی قاری در مرقاۃ گفتہ — فما یفعلہ المؤذن عقیب الاذان

من الاعلان بالصلوٰۃ والسلام مراراً اصلہ سنۃ والکیفیۃ بدعۃ لان رفع الصوت فی المسجد ولو

متعلق دلیل تحسین

بالذکر فیہ کراہتہ سیما فی المسجد الحرام لتشویشہ علی الطائفین والمصلین — والمعتکفین
وافندی در کتاب البدع والحوادث نوشتہ — وفیہا (ای فی العدۃ) ایضاً ومن البدع
المکروہتہ الصلوۃ علی النبی صلعم قبل الاذان او بعدہ انتہے ملخصا — وفی فتاوے
ذخیرۃ السالکین — الصلوۃ علی النبی صلعم قبل الاذان وبعدہ من محدثات الامور التی
لم تکن فی عہد رسول اللہ صلعم والخلفاء الراشدین والتابعین وتبعہم رضوان اللہ عنہم
اجمعین — ونیز حسن قرات فاتحہ بعد مکتوبات از برائے مہمات ممنوع است — فی الوقعات
قراۃ الفاتحہ بعد المکتوبۃ لاجل المہمات وغیرہا مکروہتہ لانہا بدعۃ لم تنقل عن الصحابۃ
والتابعین — ودر اشباہ والنظائر مرقوم است قرارۃ الفاتحۃ لاجل المہمات عقیب المکتوبۃ
بدعۃ — وحموی در حاشیۂ اشباہ گفتہ — المسئلۃ فی البزازیۃ فی الحادی عشر من کتاب الصلوۃ
وعبارتہا — قرارۃ الفاتحۃ عقیب المکتوبۃ بدعۃ — ولفظ عند الاطلاق محمول بمعنی متبادر
غالب الاستعمال باشد وغالب استعمال بدعت در مذموم است پس حمل آن بر حسنہ بافقد دلیل در کلام قائل صحیح
نیست — وقول صاحب در مختار بحسن و اباحت مصافحہ بعد العصر مردود است — شامی — در رد المحتار — بذیل
شرح قول صاحب در مختار — کما افادہ النووی فی اذکارہ نوشتہ لکن قد یقال ان المواظبۃ علیہا
بعد الصلوۃ خاصۃ قد یؤدی الجہلۃ الی اعتقاد سنیتہا فی خصوص ہذہ المواضع وان لہا خصوصیۃ زائدۃ علی
غیرہا مع ان ظاہر کلامہم انہ لم یفعلہا احد من السلف فی ہذہ المواضع — وکذا قالوا بسنیۃ
قراۃ السور الثلث فی الوتر مع الترک احیانا لئلا یعتقد وجوبہا — ونقل فی تبیین المحارم
عن الملتقط — انہ یکرہ المصافحۃ بعد اداء الصلوۃ بکل حال لان الصحابۃ رضی اللہ عنہم ما صافحوا
بعد اداء الصلوۃ — ولانہا من سنن الروافض اہ — ثم نقل عن ابن حجر من الشافعیۃ — انہا
بدعۃ مکروہتہ لا اصل لہا فی الشرع — وانہ ینبہ صاحبہا اولا — ویعزر ثانیا — ثم قال — وقال ابن الحاج
من المالکیۃ — وفی المدخل — انہا من البدع وموضع المصافحۃ فی الشرع انما ہو عند لقاء المسلم لاخیہ فی
ادبار الصلوات فحیث وضعہا الشارع لا یضعہا فینہی عن ذلک ویزجر فاعلہ لما اتی بہ خلاف السنۃ
ثم اطال فی ذلک فراجعہ اہ — ونیز شامی — در رد المحتار نوشتہ — قولہ وعلیہ یحمل ما نقل عنہ —
ای عن النووی — فی شرحہ — علی صحیح مسلم کما صرح بہ — ابن ملک — فی شرح المجمع فافہم —

قرات فاتحہ بعد مکتوبات

مصافحہ بعد عصر و فجر

اقول وهذا الحمل بعيد جدا والظاهر انه مبنى على اختلاف رائ الامام النووي في كتابيه — وانه
في شرح مسلم نظر الى ما يلزم عليه من المحذور واختار ان ذلك مخصوص بغير ما امور به — فلا ينافي
ما قدمناه عن الملتقط من انها من سنن الروافض والله اعلم بالصواب — وشيخ علي قاري در
مرقاة — در ذكر تقسيم بدعت نوشته — واما مباحة كالمصافحة بعد الصبح والعصر اي عند الشافعية
اما عند الحنفية فمكروهة — وقول نووي را كه در اذكار است — حافظ ابن حجر در فتح الباري — وملا علي قاري
در مرقاة — واحمد بن علي افندي رومي — در مجالس ذكر كرده اند — واستحباب تلفظ نيت در صلوٰة از مجتهدين است بنا بر
قياس است بر تلفظ نيت در حج ونيز بنا بر ضرورت وتحقيق آنكه اين قياس مع الفارق است وضرورت بغير مسلم پس
تلفظ در نيت نماز بدعت ومكروه باشد — في الميزان الشعراني — قول الائمة ان النطق بالنية سنة
في العبادة مع قول مالك انه يكره النطق بها — وشيخ علي قاري — در مرقاة آورده — وقيل لا يجوز التلفظ
بالنية فانه بدعة — وبعد قول ابن حجر مكي — كانه صلعم نطق بالنية في الحج فقسنا عليه سائر العبادات — وبعض
ديگر منقولات ابن حجر مذكور نوشته — المالكية قالوا بالكراهة — والحنبلية نصوا على انه بدعة — ونيز نوشته
وصرح السيد جمال الدين المحدث بنفي رواية التلفظ بالنية عن المحدثين — وكذا ذكره الفيروزآبادي صاحب القاموس
في كتابه المسمى بالصراط المستقيم — ودر شرح الغفار مذكور است — وظاهر ما في فتح القدير اختيار انه بدعة — وعابد
سندي گفته ولا يقال انها بدعة حسنة استحسنها المشايخ — وقسطلاني در مواهب گفته — واطنب ابن القيم في
رد الاستحباب ودر امداد الفتاح مذكور است — وفي مجمع الروايات التلفظ بالنية كرهه البعض لان عمر
رضي الله عنه ادب من فعله — وحضرت مجدد در مكاتيب خود نوشته — آنچه علما در نيت نماز تحسين
داشته اند كه با وجود اراده قلب بزبان نيز بايد گفت وحال آنكه از آنسرور عليه وعلى آله الصلوٰة والسلام ثابت نشده
نه بروايت صحيح ونه بروايت ضعيف ونه از اصحاب كرام وتابعين عظام كه بزبان نيت كرده باشند بلكه چون اقامت
ميگفتند تكبير تحريمه ميفرمودند پس نيت بزبان بدعت باشد واين بدعت را حسنه گفته اند واين فقير ميداند كه
اين بدعت چه جاي رفع سنت كه رفع فرض مي نمايد چه در تجويز آن اكثر مردم بزبان اكتفا مي نمايند
واز غفلت قلبي باكي ندارند پس درين ضمن فرضي از فرائض نماز كه نيت قلبي باشد متروك
ميگردد وبفساد نماز ميرساند — واباحت تحليه مصحف ناشي از عدم ادخال
الفت در امور دينيه وحق آنكه آن مكروه است شيخ الاسلام ابن تيميه در صراط المستقيم آورده كه

تلفظ نيت

– ان مذہبہ (ای مذہب احمد) ان زخرفۃ المصاحف مکروہۃ – و در تحصیل التحریر است – من البدع المکروہۃ زخرفۃ المساجد
و تزویق المصحف – افندی – در کتاب البدع والحوادث – از عمدہ آوردہ – و من البدع المکروہۃ زخرفۃ المساجد و تزویق
المصاحف – خفاجی – در شرح شفا ذکر نمودہ – من المکروہ تزویق المصاحف و المساجد – و مناوی در شرح جامع صغیر
و نووی در تہذیب نوشتہ – و مکروہ ہست زخرفۃ المساجد – و ابن ملک – در شرح مصابیح نوشتہ – و مکروہ کہ زخرفۃ المسجد
و تزیین المصحف – و کتابت اسامی سورت و عدد آیات و علامات – و امثال ذلک – نزد مجتہدین مکروہ است و اباحت
آن از امثال تمرتاشی برای اعجام بنا بر ضرورت تخصیص نمودن آن از امور دینیہ است – بریں تقدیر بدعت لیجہ ولی آن
نیز نظر معنی شرعی آن کہ غیر منقسم است نیست – سیوطی – در اتقان آوردہ – اخرج ابن ابی داود عن النخعی انہ کان یکرہ العواشر
والفواتح و تصغیر المصحف وان یکتب فیہ سورۃ کذا و کذا – واخرج عنہ انہ اتی بمصحف مکتوب فیہ سورۃ کذا و کذا فقال امح ہذا
فان ابن مسعود یکرہہ – والیضا – فی الاتقان – اخرج عن ابی العالیۃ انہ کان یکرہ الجمل فی المصحف فاتحۃ سورۃ
کذا و کذا – والیضا – فی الاتقان – قال الحلیمی یکرہ کتابۃ الاعشار – والیضا فی الاتقان – وقال الحلیمی الاخماس
و اسماء السورۃ وعدد الآیات – و در برہان – شرح مواہب الرحمان مرقوم است و اصل الروایۃ یکرہ التعشیر والنقط فی
المصحف – و در بستان فقیہ ابی اللیث مذکور است – و کرہ بعض الناس النقط والتعشیر وہو قول ابی حنیفۃ – و تواریث تکبیر
تشریق بعد العید ممنوع است – فی الہدایۃ – وہو عقیب الصلوۃ المفروضات انتہی – وفی العنایۃ حاشیۃ الہدایۃ فیہ اشارۃ
الی ان لا یکبر بعد الوتر وصلوۃ العید والنافلۃ انتہی – وفی السراج الوہاج – شرح مختصر القدوری – قولہ المفروضات
یحترز من الوتر وصلوۃ العید انتہی – وفی مطالب المومنین سئل الفقیہ ابو اللیث من التکبیر بعد صلوۃ العید یوم النحر قال
علی قول اصحابنا غیر مسنون لکن الناس اعتادوا التکبیر بعد صلوۃ العید فلا باس بذلک والفتوی علی انہم یمنعون کذا فی مفاتیح المسائل
– و در مصابیح اخروی – شرح مقدمہ غزنوی مسطور است – التکبیر ای تکبیر التشریق مشروع عقیب الصلوۃ المفروضات
دون السنن والنوافل والوتر وصلوۃ العید ای عقیب صلوۃ العید بالاجماع – و در مضمرات مرقوم است سئل الفقیہ ابو اللیث
عن التکبیر بالجہر بعد صلوۃ العید یوم النحر قال علی قول اصحابنا غیر مسنون لکن الناس اعتادوا التکبیر بعد صلوۃ العید فلا باس
بذلک لما روی عن ابن عمر انہ قال یکبر الامام دبر رکعتی العید – لان الناس یحسنونہ و ما راٰہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن والفتوی
علی انہم یمنعون قال الحجۃ بہ بلغ منہم الشیخ الامام الاجل حسام الدین والشیخ الامام الزاہد الصفار والقاضی الامام ابو بکر بن محمد
بن الزرنجری – وغیرہم – قد صلوا صلوۃ الجمعۃ فی ایام التشریق فترک العوام التکبیر وصلوا صلوۃ العید فکبر الناس فعابوا علی اہل بلخ
فقالوا التکبیر سنۃ موکدۃ بعد فرض الجمعۃ فترکوا و غیر مسنون فی صلوۃ العید فکبروا ولکن کان فی ذلک من العوام حسن تمم و فیہ ممنوع است
زیرا کہ بدعت است و دلیل تحسین آن معدوم است – شامی – در رد المحتار – اول نوشتہ – و ذکر العلامۃ ابن حجر فی التحفۃ
ان فی ذلک بدعۃ لانہ حادث بعد الصدر الاول – بعدہ ذکر روایت محمد سبتی و شیخی نوشتہ اقول کمن فی ذلک متعارف فالمقتضی جوازہ عند تمام القائل بحرمۃ الکلام

— ولو امرا معروفت او ردّ سلام استدلالا بما مر ولا عبرة بالعرف الحادث اذا خالف النص لان التعارف انما يصلح
دليلا على الحل اذا كان عاما من عهد الصحابة والمجتهدين كما صرحوا به وقياس خطبة الجمعة على خطبة منى قياس مع الفارق
فان الناس في يوم الجمعة قاعدون في المسجد منتظرون خروج الخطيب متهيئون لسماعه بخلاف خطبة منى فلينتبه
— بالجمله از روايات مردوده — واز انچه از براى آن محامل صحيحه نامفيدهٔ دعاوى مبتدعين باشد خيال نمودن
كه بمذهب امام اعظم عدم نقل از انسرور موجب ممانعت نيست ناشى از قلت درايت و داء عضال بدعت
است ولبس — وكسى از محققين به استحسان صلوة رغائب — وصلوة نصف شعبان نه پرداخته — در كلمة الحق
مبين است كه مذهب ابى حنيفه دليل كراهت بودن عدم نقل است از قول و فعل آنحضرت صلعم و صحابهٔ كرام است
صلوة الرغائب چه جاى كه كراهت آن بمذهب امام على الاطلاق نيز صحيح است زيراكه استحسان آن از
بعض لائق اعتداد و اعتماد نيست وقول صاحب عين العلم مفيد عدم كراهت آن بمذهب امام نتوان شد
و در كلمة الحق بحث از موضوعيت حديث رغائب و شعبان نبود ليكن چون مقلد بدايونى سخن آن بميان آورد
ذكر آن مناسب افتاد — خود على قارى اگرچه درينجا از موضوعيت حديث شب نصف شعبان منكر است ليكن در رساله
موضوعات مينويسد — حديث صلوة الرغائب موضوع بالاتفاق كذا البقية صلوات ليالى رجب وليلة السابع والعشرين من
رجب — وليلة النصف من شعبان مائة ركعة في كل ركعة عشر مرات بالاخلاص لا تغتر بذكرها في قوت القلوب و
احياء العلوم ولا بذكر الثعالبى في تفسيره — كذا في شرح الاوراد — فيروزآبادى — در مختصر موضوعات آورده
— حديث صلوة نصف شعبان باطل — وقاضى شوكانى — در فوائد مجموعه آورده — قال السيوطى —
في اللآلى — مائة ركعة في نصف شعبان بالاخلاص عشر مرات مع طول فضله الديلمى وغيره موضوع وجمهور رواته
في الطرق الثلث مجاهيل وضعفاء وقال واثنا عشرة ركعة بالاخلاص ثلثين مرة موضوع وقد اغتر بهذا الحديث
الكذب جماعة من الفقهاء كصاحب الاحياء وغيره وكذا من المفسرين وقد رويت صلوة هذه الليلة اعنى ليلة النصف
من شعبان على انحاء مختلفة كلها باطلة و موضوعة — وحلبى در غنية المستملى گفته فعلم ان كلا من صلوة الرغائب
— وصلوة البرات — وصلوة القدر بالجماعة مكروهة على ما صرح به البزازى وغيره — وان احاديث فيها
موضوعة صرح به ابن الجوزى وغيره على ما بينا تمامه في الشرح — وابن حجر مكى — در تحفه نوشته —
الصلوة المعروفة ليلة الرغائب — ونصف شعبان بدعة قبيحة وحديثها موضوع — ودميرى — در شرح منهاج
نوشته — ان صلوة الرغائب — وصلوة نصف شعبان بدعتان قبيحتان ابن حجر مكى — در كتاب الايضاح
والبيان نوشته — وقد صنف العلماء كتبا في انكارها وذمها وتسفيه فاعلها ولا يغتر بكون الفاعلين لها في كثير
من البلدان ولا بكونها مذكورة في قوت القلوب واحياء علوم الدين ونحوهما فانها بدعة باطلة — وابن الحاج

در مدخل گفته و قد حدثت صلوٰة الرغائب بعد اربعمائة وثمانين من الهجرة ـ وقد صنفت العلماء كتبا في انكارها وذمها وتسفيه فاعلها ـ ولا تغتر بكثرة الفاعلين لها في كثير من الامصار ـ وشيخ الاسلام ابن تيمية ـ در صراط مستقيم فرموده ـ واما الزمان فثلثة انواع ويدخل فيها بعض بدع اعياد المكان والافعال احدها يوم لم يعظمه الشرع اصلا ولم يكن له ذكر في السلف ولا جرى فيه ما يوجب تعظيمه مثل اول خميس من رجب وليلة تلك الجمعة التي تسمى الرغائب فان تعظيم هذا اليوم والليلة انما حدث في الاسلام بعد المائة الرابعة ـ وروي فيه حديث موضوع باتفاق العلماء مضمونه فضيلة صيام ذلك اليوم وفعل هذه الصلوٰة المسماة عند الجاهلين بصلوٰة الرغائب ـ حموی در حاشیه اشباه گفته ـ وقد صنف فيها شيخ مشايخنا العلامة نور الدين علي المقدسي تصنيفا حسنا سماه ردع الراغب على صلوٰة الرغائب ـ وقد سئلت عنها وعن صلوٰة البراة وليلة القدر عام اثنتين وسبعين والف حين ظهر مبتدع يدعو جهلة الاروام وغيرهم الى فعلها ويزعم ان النبي صلعم والخلفاء الراشدين وخواص التابعين قد صلوها جهلا منه وطمعا في حطام الدنيا فحررت في ذلك تحريرا طويلا حسنا احطت فيه بغالب كلام الفضلاء المتقدمين والمتاخرين من المذاهب الاربعة فمن اراد ذلك فليطالعه ـ **قوله** صفحه ۲۱ اما ادای نوافل بجماعت پس آنهم علی الاطلاق مکروه و ممنوع بالاجماع والاتفاق نیست چنانکه مزعوم اهل شقاق است الخ **اقول** در کلمة الحق کجا دعوی اجماع واتفاق نیست ـ و کراهت جماعت نفل در کتب معتبره بی شک موجود است ـ همان صاحب محیط برهانی که استثنا و نقول وی است در کتاب خود ذخیره که متاخر از محیط است نوشته ـ التطوع بجماعة في غير قيام رمضان يكره ـ و در اعلام الاخيار کفوی که نیز استثنا داز النسبت مذکور ـ ورايت في محيط رضي الدين السرخسي في باب التطوع المطلق من كتاب الصلوٰة ـ ويكره التطوع بالجماعة ما خلا قيام رمضان ـ وصلوٰة الكسوف لقوله صلعم صلوٰة الرجل في بيته افضل الا المكتوبة ـ ورايت في محيط السرخسي ايضا في اخر باب التراويح ـ صلوا التراويح ثم ارادوا ان يصلوا ثانيا يصلون فرادى لانه تطوع والتطوع بالجماعة مكروه ـ و نیز در اعلام الاخیار است ـ ورايت في خلاصة الفتاوى في الفصل الثالث من كتاب الصلوٰة ـ ولو زاد على العشر في التراويح بالجماعة يكره عندنا بناء على ان صلوٰة التطوع بالجماعة مكروه ـ و نیز در اعلام الاخیار از فتاوی ظهیریه آورده ـ قال محمد لا نعلم بشئ من التطوع بالجماعة ما خلا التراويح في رمضان وكسوف الشمس و نیز در اعلام است ـ وفي الكافي في اخر فصل التراويح ولا يصلي تطوع بجماعة الا قيام رمضان ـ نیز در اعلام است في خزانة الفتاوى التطوع بجماعة في غير رمضان مكروه ـ و معهذا ممکن که مراد شیخ کراهت جماعت نفل بتداعی باشد بدلالت عبارت مستندها که در ان لفظ تداعی موجود است **قوله** صفحه ۲۲ در معنی تداعی در کتب فقهیه اختلافها نکاشته اند **اقول** اختلاف در معنی تداعی بغیر مفید چه در کلمة الحق تعیین کدام معنی

از معانی آن نیست **قوله** صفحه ۳۱ تا اتنا قیاس مسئله بحوث عنها بر صلوة رغائب و جماعت نفل قیاس مع الفارق

است **اقول** مجرد ادعای بودن این قیاس قیاس مع الفارق بدون بیان فارق چه مفید باشد **قوله** صفحه

۳۳ صاحب فتح القدیر در بحث تلبیه الخ **اقول** تجویز زیادت تلبیه بر قدر ماثور از آنحضرت صلعم نزد حنفیه بدلیل

تقریر آنحضرت[۴] — و بدلیل استحسان از آثار صحابه است — در همان فتح القدیر است — اخرج ابوداؤد عن جابر

قال اہل رسول اللہ صلعم فذکر تلبیة المشهورة وقال والناس یزیدون لبیک ذا المعارج ونحوه والنبی

صلعم یسمع فلا یقول لهم شیئا فقد صرح بتقریره علیه و هو احد الادلة **قوله** صفحه ۳۵ پس اگر عدم نقل جماعت در

نماز نفل دلیل الخ **اقول** در احتفال بهیئت کذائیه برای بیان قصهٔ تولد و رضاع و دیگر احوال آنحضرت

صلعم تغییر عادات مستمرهٔ شارع است در ذکر قصص انبیا و حالات تولد و رضاع و دیگر احوال فلا فرق بینهما — و

الاطلاق احکام شریعت دلیل تقیید نتوان شد و هیئت اجتماعیه بدون دلیل چگونه ثابت گردد **قوله** صفحه ۳۵ از همین

مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال بقول صاحب هدایه الخ **اقول** از قول سابق حال صحت استدلال

و فساد این قول وضوح یافته **قوله** صفحه ۳۵ و بالاتر از همه ذکر قول صاحب هدایه الخ **اقول** در روایت

هدایه از عدم نقل احتجاج است بر ترک ارسال و شک نیست در صحت این احتجاج و ایراد آن همین مراد است

قوله صفحه ۳۶ در همان فتاوی عالمگیری در بسیاری از مسائل جای باوجود عدم نقل از سنت الخ

اقول باوا اینکه مسائل مذکوره مذکور نگردد در جواب اینش چه گفته آید **قوله** صفحه ۳۶ اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر

الخ **اقول** هر دو شق محتمل است و محل بحث مطلق نیست بلکه مقید و شک نیست در بدعت بودن

آن و عمل نمودن بر سنت در بعض اوقات که مراد از عادت نمودن است چیزی دیگر است و تخصیص

به بعض اوقات چیزی دیگر که احیانا ترک آن نکنند — و اگر اتحاد مسلم باشد پس قول علی قاری واجب

القبول نیست در مصباح الدجی را مصباح الضحی خواندن بنا بر غلط طبع ناشی از جهل است و بلفظ ضاد معجمه دال

مهمله — فی البحر — لان ذکر الله اذا قصد به التخصیص بوقت دون وقت او شیء دون شیء لم یکن مشروعا

لم یرد الشرع به — فی شرح العمدة — ان هذه الخصوصیات بالفعل او بالحال والهیئة والفعل المخصوص یحتاج

الی دلیل خاص یقتضی استحبابه بخصوصه و هذا اقرب والله اعلم — والقیاس فیه — الا تری ان ابن عمر قال صلوة الضحی

انها بدعة لانها لم یثبت عنده فیها دلیل ولم یر ادراجها تحت عمومات الصلوة لتخصیصها بالوقت المخصوص

— و ابن ابی جمله — در کتاب الصلوة نوشته — وقد اتی فیها الشیخ تقی الدین بن دقیق العید رحمه الله تعالی

بتحقیق حسن — فقال ما ورد فی فضائل الاعمال فی حدیث ضعیف ولم یحدث شعارا فی الدین فهو محل نظر

یحتمل ان یقال یستحب لدخوله تحت العمومات المقتضیة لفعل الخیر — ویحتمل ان یقال هذه الخصوصیات بالوقت او بالحال

تخصیص بعض اوقات دون بعض

تحتاج الی دلیل یخصها وہذا اقرب — و در تذکرۂ امام است — وکذلک تخصیص کل عبادة بزمان او مکان لیس فیہا
نص عن النبی صلعم وعده من العقائد یدل علی انہ حرام — و در فتح الباری مسطور است — قال العودی و اصل المصابیح
سنة وکونہم حافظوا علیہا فی بعض الاحوال لا یخرج ذلک من اصل السنة — قلت — للنظر فیہ مجال فان اصل الصلوٰة
النافلة سنة مرغب فیہا ومع ذلک فقد کرہ المحققون تخصیص وقت بہا دون وقت — ومنہم من اطلق تحریم مثل
ذلک کصلوٰة الرغائب التی لا اصل لہا **قولہ** صفحہ ۳۵ قیاس این عمل بر خصوص ہیئات صلوات و اوقات آن
کہ قیاس مع الفارق است الخ **اقول** قیاس خصوص ذکر تولد و رضاع وغیرہما بہیئات آن کہ از شارع
منقول بر خصوص ہیئات صلوٰة مع الجامع است نہ مع الفارق **قولہ** صفحہ ۳۵ اگر مراد این است کہ ہمچنانکہ در
فعل مامورات شرعیہ اتباع شارع باید ہمچنان در کف امر منہیات الخ **اقول** شق اول توجیہ القول بما لا یرضی
قائلہ است و مرادش آنکہ آنچہ از فعل آنحضرت حقیقةً یا حکماً ثابت نباشد اتباع وی جناب صلعم در ان ترک
می شاید و اندراج امور بدعیہ در مطلق مندوبات ممنوع است — و در روایت عائشہ رضہ مراد از ما سبّح رسول اللہ
صلعم نفی مداومت است نہ ترک مستمر بدلالت ما بعد آن و محل بحث عدم مستمر است — عینی — در شرح
صحیح البخاری — در توفیق حدیث ابن عمر — و ام ہانی — نوشتہ — ثم بقی التوفیق بین الحدیثین فیقال عدم
رؤیتہ ابن عمر لا یستلزم عدم الوقوع فی نفس الامر — او یکون المراد من نفی ابن عمر نفی المداومة لا نفی الوقوع
اصلا — ونظیر ذلک حدیث عائشة ما رایت رسول اللہ صلعم یسبح سبحة الضحیٰ الحدیث — ومع ہذا ثبت عنہا
فی مسلم انہ صلعم کان یصلی الضحیٰ اربعا فمراد ما فی النفی عدم المداومة کما حکی النووی فی الخلاصة عن العلماء
ان معنی قول عائشة ما رأیتہ یسبح سبحة الضحیٰ ای لم یداوم علیہا وکان یصلیہا فی بعض الاوقات فترکہا خشیة
ان تفرض **قولہ** صفحہ ۳۷ این قول بدلیل دلیل انکار تلفظ آمده و دران نسبت انکار بملا علی قاری ہم نموده
حالش آنکہ در مرقاة الخ **اقول** آمدن این قول بذیل دلیل انکار تلفظ مسلم است لیکن از آمدن آن در
ذیل لازم نمی آید کہ استدلال بدان دیگر جا صحیح نباشد و نسبت انکار بسوی ملا علی قاری بی شک راست
و درست چنانچہ ملا علی قاری در مرقاة بعد — قد یقال مخالف است مر قائل مقولہ قد یقال را چنانچہ در
رد قول ابن حجر مکی — انہ صلعم نطق بالنیة فی الحج فقسنا علیہ سائر العبادات — نوشتہ — فقلنا لہ اثبت العرش
ثم النقش من جملة الواردات فانہ لم یرد تو بیت الحج — وانما ورد اللہم انی ارید الحج در رد قول او — وعدم وروده
لا یدل علی عدم وقوعہ — نوشتہ — قلنا ہذا مردود بل الاصل عدم وقوعہ حتی یوجد دلیل وروده وقد ثبت انہ
صلعم قام الی الصلوٰة فکبر فلو نطق بشیٔ آخر لنقلوه عنہ صلعم — بعد رد کلمات ابن حجر مکی — در رد قول کسیکہ گفتہ

ـ المثبت مقدم على النافی گفته ـ محل او التعارض و لیلان احدهما علی النفی ـ و الآخر علی الاثبات
ـ والخصم بما سواء جعلناه مثبتا او نافیا فلیس معه دلیل ـ و دلیلنا علی النفی ثابت بنقل المحدثین المؤید
بالاصل الذی هو عدم الوقوع ـ و باز بعد نقل اقوال مانعین تلفظ در رد دلیل بعض حنفیه که تلفظ بالنیة را بر
تلبیه قیاس می نمایند ـ نوشته ـ تعقب هذا بانه صلعم قال ذلک فی ابتداء احرامه تعلیما للصحابة ما یهلون
به و یقصدون من النسک ـ و لقد صلی صلعم اکثر من الثلاثین الف صلوة فلم ینقل عنه انه قال نویت ان اصلی صلوة
کذا و کذا ـ و ترکه صلعم سنة کما ان فعله سنة فلیس لنا ان نسوی بین ما فعله و ترکه فنأتی من القول فی الموضع
الذی ترکه بنظیر ما اتی به فی الموضع الذی فعله ـ والفرق بین الحج و الصلوة اظهر من ان یقاس احدهما بالآخر
ـ و استدلال منکرین تلفظ بدین دلیل مفید آن نیست که دلیل بودن آن مقصود بر قول منکرین تلفظ
است و چون حجت بر خصم قائم نمی شود مگر بمسلمات خصم ظاهر است که دلیل بودنش نزد خصم نیز مسلم است
ـ و از سیاق کلام قائل قد یقال روشن که استحسان آن بنظر ضرورت است نه بوجه انکار از دلیل
بودن آن ـ و حال مستحسنا تیکه از حضرت شارع منقول برین قیاس است پس ایرادات مقلد بدایونی
همه بیکار قوله صفحه ۱۶ هر چند که کتاب مذکور غیر موجود الخ اقول عذر عدم وجود کتاب نزد مقلد
بدایونی و عدم اعتماد بر نقل خصوم چه خوش عذر مضحکه اطفال است ـ و چون حث بر چیزی بالاتر از فعل
است و در حکم فعل بطریق اولی ترد ید چه مفر بخصوم باشد که دو شق حکم یک شق دارد ـ و روایت
دیگران که ضعیف است و مضطرب صلاحیت معارضه روایت نهی ندارد ـ چه یک راوی آن
ابراهیم بن محمد بن نعمان جعفی مجهول الحال است ـ قال العراقی فی شرح الترمذی لم اقف علی حاله
ـ و در تفسیر به لفظ ـ عن علی انه رأی فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رایت رسول اللّه صلعم یفعل
ذلک فقیل الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ـ در مسند خوارزمی
به لفظ عن علی انه رأی رجلا یتنفل بالصلوة قبل العید الحدیث منقول است ـ و این صریح اضطراب است
که فی روایة مطلق صلوة ـ و فی روایة صلوة بعد العید ـ و فی روایة صلوة قبل العید ـ و مؤید منع و نهی
است آنچه سعید بن منصور ـ در سنن خود ـ از ابن سیرین روایت کرده که ـ آن ابن مسعود
ـ و حذیفة قاما و نهیا الناس ان یصلوا یوم العید قبل خروج الامام الی المصلی ـ و طبرانی ـ در معجم کبیر
ـ از عبد الملک بن کعب روایت کرده ـ قال خرجت مع کعب بن عجرة یوم العید الی المصلی فجلس
قبل ان یأتی الامام و لم یصل حتی انصرف الامام و الناس ذاهبون کانهم علق نحو المسجد فقلت الا تری
فقال هذه بدعة و ترک للسنة ـ و بخاری ـ در صحیح خود آورده ـ قال ابو المعلی سمعت سعیدا عن ابن

عباس انہ کرہ الصلوۃ قبل صلوۃ العید — وعمل مولد اگرچہ فرضاً از جنس اذکار وغیرہ امور ماثورہ باشد لیکن حال
ہیئت و وقت آن نظر حال ہیئت و وقت نماز است — وبحث در کراہت تنفل بروز عید قبل از نماز عید
در مصلی است — وفعل صحابہ وتابعین محمول است بر تنفل در غیر مصلی و این تنفل وتجویز آن ممکن است کہ بنای
وقوف ایشان باشد بر فعل یا تقریر آنحضرت صلعم نہ بوجہ آنکہ عدم فعل وقول وتقریر نزد ایشان حجت
نیست — وشافعی کراہت را مقصور بر فعل امام داشتہ اند زیراکہ آنحضرت صلعم امام بود پس از عدم
فعل آنحضرت کراہت آن از برای امام ثابت می شود — لہذا ابو اسحق ابراہیم شافعی در شرح ینابیع
الاحکام نوشتہ — وکرہ لہ ای للامام التنفل بای نفل کان قبلہا او بعدہا لانہ علیہ السلام لم یفعل ذلک — وحال
دیگر مجتہدین آنکہ قسطلانی در ارشاد الساری گفتہ — قال المالکیۃ — والحنابلۃ لا قبلہا ولا بعدہا — و در منح الغفار
است — واما التنفل قبلہا فان کان فی المصلی فلا خلاف فی الکراہۃ — و در شرح نقایہ شمنی مرقوم است
— ولا یتنفل قبل صلوتہ سواء کان اماماً او ماموماً فی المصلی باتفاق — ومراد شمنی از ترک درین قول کہ از
ترک صلوۃ کراہت آن لازم نمی آید اگر ترک آنست یا ثبوت آن از قول یا تقریر پس مسلم لیکن ہیچ منحصر بہم
نیست — والا قولش لائق تسلیم نیست — وقائلین کراہت چون ہیچ دعلت آن عدم فعل آنحضرت گفتہ اند
تعلیلی دیگر بجوی نیرزد — وقیح قول رازی از نص کراہت خود ظاہر است — وقید مع حرصہ برای
تقویت دلیل است و ترک عمل مولد از آنحضرت باوجود حرص وی بر امور خیر و برکات ہمچو ترک صلوۃ است
مع حرصہ علی الصلوۃ — وقول صاحب درمختار کہ — اما العوام فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل — اولاً قابل
قبول نیست — وثانیاً تو مسلم پس مقر بہ کراہت آن نی — ہمین صاحب درمختار از قنیہ وغیرہ آوردہ
کہ عوام از گذاردن نماز در وقت طلوع شمس منع کردہ نشوند حال آنکہ گذاردن نماز درین وقت مکروہ
تحریمی است **قولہ** صفحہ ۱۰ اولاً کہ ادعای مخلوط شدن باقیود منہی عنہا لوقت قابل ذکر بود کہ آنرا ثابت
می نمود حال آنکہ جواز بلکہ استحباب اجزای وقیود آن از شرع شریف ثابت است الخ **اقول** چون این
قیود از ادلہ شرع ثابت نیست پس منہی عنہا بدلالت حدیث ایاکم ومحدثات الامور باشد و جواز
بعض اجزای وقیود آن عموماً از شرع شریف ہرگز ثابت نیست ثبوت آن بضمن بعض مقیدات کہ غیر این
عمل است بودہ و آن مقید ثبوت آن عموماً نباشد — اجتماع برای ذکر قصہ ہای تولد و رضاع ومعجزات
و درود خواندن وتلاوت قرآن مجید ونعت شریف کجا ثابت است و اجتماعیکہ ثابت است اجتماع
است از برای تعلیم وتعلم و وعظ ونصیحت و ادای نماز بجماعت وجمعہ وعید وامثالہا ومراد از ذکر در حدیث
صحیح مسلم ہمین چیز ہاست — ومشرف بودن زمانیکہ در آن تولد شریف شدہ مسلم است لیکن بشرط

بودن نظائر آن زمان که بنصی ثابت نیست ممنوع - ومشروعیت صوم دوشنبه از برای شکر نعمت
ولادت شریف اول مسلّم نیست دوم بالفرض از قیاس تعدیه مشروعیت مجرد صوم نه مشروعیت اعمال
دیگر از دوشنبه به تاریخهای تولد ثابت توان شد - سیوم قیاس که دلیل شرعی است قیاس مجتهدین است
نه قیاس غیر مجتهدین - چهارم مشروعیت صوم بطرق اعاده مخالف قیاس است و بر مخالف قیاس
قیاس نتوان شد و وجه مخالفت قیاس آنکه زمان امر سیال غیر قار است آن دوشنبه که در آن
اتفاق تولد شده غیر دوشنبه های آینده است پس مشروعیت آن در هر دوشنبه بدون عود
آن فعل که باعث بر مشروعیت صوم است موافق قیاس نباشد - وحصول مزید برکت از فعل
هر عبادت در مجمع صلحا ومجالس مسلمین از مضمون کدامی آیت وحدیث ثابت نیست - وانچه از فیوض
الحرمین وانفاس العارفین وفتوای جواز عرس ناقل حجت شرعیه بودنش در محل خفا است - وطعام پخته
خورانیدن بنظر ایصال ثواب چیزی دیگر است وتقسیم شیرینی بتقریب ولادت شریف در محفل
چیزی دیگر - وکدامی از ائمهٔ دین این محفل را بهیئت کذائیه جائز نداشته وامامت مجوزین نفس این
عمل نیز مسلّم نیست **قوله** صفحه ۱۴ وثانیا فقهای کرام انهم فرموده اند که از مجرد اقتران ومجاورت کدامی
امر مشروع بامر ممنوع آن امر علی الاطلاق غیر مشروع نمیگردد الخ **اقول** بحث در جواز مجموع امور مشروعه
ونامشروعه است نه در جواز امور مشروعه فی نفسها - ومحل انچه در غنیه ورد المختار است صورتیست
که تحصیل قربات در آن منحصر باشد وفعل قربات مجاوره بامور نامشروعه بخلاف محل نزاع **قوله** صفحه ۱۴
حسب تصریح محققین مستندین صاحب رساله مراد از تشبه ممنوع النسبت که موافقت کفار در فعل مخصوص
ایشان که از شعار ایشان باشد نموده اند الخ **اقول** تخصیص تشبه ممنوع به شعار رای بحت است
ومخالف بسیاری از احادیث که در آن منع از تشبه ایشان در غیر شعار نیز آمده - طیبی - در شرح
مشکوة نوشته **قوله** من تشبه بقوم هذا عام فی الخلق والخلق والشعار - وعلی قاری - در مرقاة بشرح
- لیس منا من تشبه بغیرنا ولا تشبهوا بالیهود ولا بالنصاری نوشته - والمعنی لا تشبهوا بهم فی جمیع افعالهم
خصوصا فی هاتین الخصلتین پس قول او - ممنوعون ومنهیون - در عبارت شرح فقه اکبر بمعنی - ممنوعون ومنهیون
بان یکون المتشبه من المتشبه به - باشد - وبودن فعل متشبه عین فعل متشبه به در تشبه ممنوع ضرورت نیست
بلکه بودن فعل متشبه از جنس فعل متشبه به کافی است - مثلا نماز گذاردن بسوی تنور یا کانون که در آن
آتش موقد باشد مکروه گفته اند بسبب تشبه بعبادت نار که فعل مجوس است حال آنکه فعل این کس نماز است
برای خدا وفعل مجوس عبادت است برای نار بطریق شان شک نیست در آنکه مجرد مشابهت در عمل مولد

تحقیق [illegible]

باجتم اشتمی متحق چه درعمل مولد اظهار سرور ولادت ست در هر سال برای مقتدرای اهل اسلام که نبی کریم
صلعم اند — و در جنم اشتمی اظهار سرور ولادت ست در هر سال برای مقتدرای هنود که کنهیا است — و ذکر
این تشبیه و عدم تفاوت هر دو فعل را برای بیان حکم عمل مولد قول باطل و قبیح و انستن جز جهل چه می تواند
بود — و اربعین اسحاقیه حجت شرعیه نیست یا پیش کردن مثال آن رد برروی صاحب کلمة الحق شده
و هذا قوله صفحه ۴۲ جمهور محققین ائمه دین که مستند صاحب رساله اند در شرح حدیث تصریح فرموده اند که اصل
در اشیاء حلت و اباحت است الخ اقول در حدیث اول — فدع ما یریبک الی ما لا یریبک — صریح
دال است بر عدم اباحت — و قول شهر بن حوشب تترک ما لا باس فیه صریح دال است بر عدم اتقای
فاعل ما لا باس فیه که در ان خوف افتادن در ما فیه باس باشد — و همچنین حدیث عطیه السعدی صریح دال
است بر عدم اتقای کسیکه نگذارد آنچه خطرهٔ شرعی در ان نیست بنا بر خوف در وقوع حرام — و در حدیث
نعمان — فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام — صریح دال است
بر وقوع در حرام از وقوع در شبهات — و قول علی قاری بنا بر مذهب اباحت است و اباحت — و حرمت
— و توقف — در اصل اشیاء مسئله مختلف فیها ست — پس مباح به اباحت اصلیه حلال بین نباشد
بلکه از جهت اختلاف منجمله مشتبهات باشد — و حدیث اول در مشکوة بدین لفظ است — و امر اختلف فیه فکله
الی الله — و طیبی — در شرح مشکوة المشرح آن نوشته و ما علمت کونه حقا بالنص فاعمل به و ما علمت
بطلانه بالنص فاجتنبه و ما لم یثبت حکمه بالشرع فلا تقل فیه شیئا و فوض امره الی الله مثل متشابهات
القرآن و امر الصناعة — و ابن ملک در شرح مصابیح نوشته — قوله و اختلف فیه — یحتمل ان یکون معناه اشتبه
و خفی حکمه — و یحتمل ان یکون معناه اختلف فیه الناس من تلقاء انفسهم من غیر ان یبین الله و رسوله حکمه — و محل
اختلاف مشهور زمان فترت است — و لیکن بعد ورود شرع نیز اختلاف است و حق تفصیل — و اباحت بعد ورود
شرع که شامی از اصول بزدوی نقل کرده متعلق اموال است نه به افعال و اعمال و بدعتیه که اصل
دران حرمت است حتی یدل الدلیل علی الاباحة بدلیل حدیث من احدث — و کل محدثة بدعة و کل
بدعة ضلالة — و محدثات از قسم مضار است تاج سبکی در جمع الجوامع گفته حکم المنافع و المضار قبل الشرع مر
و بعده ای بعد الشرع الصحیح ان اصل المضار التحریم و المنافع الحل — قال الشیخ الامام الا اموالنا لقوله
صلعم ان دماءکم و اموالکم علیکم حرام — و محلی در شرح جمع الجوامع نوشته — و لقائل الصحیح ان الاصل فی
الاشیاء التحریم و بعضهم ان الاصل فیها الحل — و در هدایه — و در مسائل شتی کتاب القضا مسطور است
— و الاصل عنده ای عند ابی حنیفة — الحظر انتهی — و در باب غنائم هدایه مرقوم است — الا انه محرم التعرض

[illegible]

[illegible]

فی الاصل **قولہ** صفحہ ۴۳ اولاً کہ تبرک بمواضع متبرکہ محبوبان حق سبحانہ خصوصاً مساجد و مشاہد و آبار و آثار آنحضرت از جمہور صحابہ و تابعین و دیگر ائمہ دین از سلف تا خلف ثابت و صحیح است الخ **اقول** استدلال درینجا بطریق اولویت است کہ ہرگاہ اخراج مہللین و مصلین برفع صوت در مسجد بسبب معہود نبودن آن در عہد آنحضرت صلعم از ابن مسعود بعمل آمد پس رافعین اصوات بمولد خوانی با دیگر منکرات و منہیات بطریق اولی لائق اخراج باشند۔ و استناد مجالس مروجہ استدلال است بطریق اولی۔ و انکار تبرک بہ آثار صالحین چنانکہ مزعوم مقلد بدایونی است مقصود نیست **قولہ** صفحہ ۴۴ و ثانیاً قطع نظر از دیگر آثار صریحہ صحیحہ ہمین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد بر استحسان تبرک بمشاہد و مساجد آنحضرت از صحابہ و تابعین الخ **اقول** بالا مذکور شد کہ مقصود صاحب کلمۃ الحق انکار بر استحسان تبرک بمشاہد و مساجد آنحضرت صلعم نیست لیکن ضرور نبود کہ درین ناس صحابہ باشند بلکہ ممکن است کہ فاعل این فعل عوام باشند و فعل عوام تابعین ضرور نیست کہ لائق قبول باشد بلکہ از ہمین آثار ثابت کہ انکار بر فعل تابعین اگر از حد مشروعیت متجاوز باشد صحیح است۔ و تجاوز از حد مشروعیت اجتماع است برای تبرک بآثار صالحین و انہماک دران کہ بسا وقت ذریعہ فساد اعتقاد و اشراک باللہ می شود و سد ذرائع فساد اعتقاد و شرک واجب است لہذا حضرت عمر رضی اللہ عنہ برایشان انکار نمودہ **قولہ** صفحہ ۴۵ و ثالثاً این امر را معارض ہست دیگر آثار معروفہ الخ **اقول** چون منع از انہماک و اجتماع است برای تبرک بہ آثار صالحین بوجہ خشیت التزام ناس صلوۃ را درین مواضع و خشیت تعظیم آن بہ تعظیمات غیر ماذون بہانہ از نفس تبرک بآثار صالحین بدون انہماک و اجتماع خصوصاً بہ نسبت کسیکہ مامون باشد از انچہ خشیت آن بہ نسبت دیگران است امتناع نتوان شد پس کدامی از آثار معارض این منع نتوان شد خود مقلد بدایونی در صفحہ ۴۶ این رسالہ از شرح صحیح البخاری عینی آوردہ

۔ قالوا اما ما روی عن عمر انہ کرہ ذلک فلانہ خشی ان یلتزم الناس الصلوۃ فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی بعدہم ویری ذلک واجبا۔ وکذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل

التزاما شدیدا ان یترخص فیہا فی بعض المدات و یترکہا لیعلم بذلک انہا غیر واجبۃ۔ ہرگاہ در اعمال ثابتہ بحکم شارع اینست حکم او در اعمال محدثہ مانند عمل مولد کہ اکثر فاعلین آن افزون تر از واجبات دانند چہ باشد **قولہ** صفحہ ۴۹ از کتب معتمدہ بروایات معتمدہ ظاہر کہ شجرہ کہ بیعت تحت آن شدہ بود مشتبہ گردیدہ دو کس ہم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران نیفتادہ الخ **اقول** از قول ابن عمر

تبرک بمشاہد و مساجد

تبرک بآثار صالحین

بعدم اتفاق دو کس بر تعیین شجره که بیعت تحت آن شده لازم نمی آید که در واقع و نفس الامر اتفاق
و کس بر تعیین شجره مذکوره نباشد چه انبار ابن عمر موافق علم خود است نه باعتبار نفس الامر تا جای
که مشتبه بودن آن نزد حضرت عمر ازین قول ثابت گردد — حافظ ابن حجر — در فتح الباری شرح
صحیح البخاری گفته — انکار سعید بن المسیب علی من زعم انه عرفها معتمدا علی قول ابیه انهم لم یعرفوها فی العام
المقابل لا یدل علی رفع معرفتها اصلا فقد وقع عند المصنف ای البخاری — فی حدیث جابر السابق قریبا
لو کنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة فهذا یدل علی انه کان یضبط موضعها فغیه دلالة علی انه کان یعرفها
بعینها — و قول او که اتفاق اجتماع نفتاده — بجای اجتماع نفتاده — یا بجای اجتماع نفتاده ناشی
از جهل است زیرا که اتفاق تفسیر اجتماع است — هذا کرمانی گفته — فما اجتمع منا ای ما وافق منا **قوله** صفحه ۴۴
پس قول بعض علمای کرام که قائل قطع همان شجره معینه اند چیرا بر شهادت صحابه کرام که در صحیح بخاری
بنفسه موجود است راجح گردد الخ **اقول** در میان قول بعض علما و قول ابن عمر و مسیب منافات خیال
کردن وهم صرف است از عدم فهم و درایت چنانکه از جواب قول سابق دانسته شد — و در قول
مسیب ذکر نسیان خارجین عام قابل است نه ذکر نسیان عام صحابه پس ضرورت ترجیح یکی بر دیگری
نیست **قوله** صفحه ۴۴ اما انچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره نسبت حضرت امیر المومنین و نسبت
پس محققین بتحقیق فرموده اند که آن شجره دیگر بود الخ **اقول** این تحقیق توجیه القول بما لا یرضی به قائله
است — ابن ابی شیبه — در مصنف خود آورده — حدثنا معاذ قال اخبرنا ابن عون عن نافع
قال بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا یاتون الشجرة التی بویع تحتها قال فامر بها فقطعت — و خفاجی
— در شرح شفا نوشته — و علی هذا یحمل ما روی عن عمر من انه قطع الشجرة التی وقعت تحتها البیعة لئلا
یفتتن بها الناس لقرب عهدهم بالجاهلیة فلا منافاة بینهما — باقی انچه مکاتیب است رای صاحب
است بدون دلالت روایتی مفید آن — و از روایت مصنف ابن ابی شیبه ظاهر که این شجره
همان شجره بود که زیر آن اتفاق بیعت افتاده **قوله** صفحه ۴۴ و ثانیا اگر بر خلاف شهادت صحابه
کرام قول بعض علما تسلیم کرده شود الخ **اقول** مکروه داشتن حضرت عمر فعل مردم را و قطع شجره با آنکه
نفس تبرک به آثار انبیا امری محمود بود — دلیل است بر آنکه فعلیکه در آن خشیت انجرار الفساد و تحقق
مردم باشد واجب الترک است — و شک نیست که عمل مولد همچنان است که مردم عوام بلکه بعض
خواص معامله واجبات با آن میکنند بلکه اهتمام آن فوق واجبات دانند که هر چند از ترک صوم و
صلوة باک ندارند لیکن ترک این عمل را کفر پندارند نعوذ بالله منه — و زمان حضرت عمر زمان تشیع

اسلام وظہور احکام خصوص ضروریات احکام بود پس عدم قرب دخول اعراب وعوام دراسلام
وعدم تدوین احکام بیش از بہانہ خوبی بدانجام نیست قولہ صفحہ ۴۵ لا اگر حضرت ابن مسعود
رضی اللہ عنہ بر رافعین اصوات در مسجد بتہلیل وصلوۃ انکار فرمودہ الخ اقول انکار ابن مسعود
بدلیل عدم معہودیت در عہد آنحضرت دال است کہ عدم معہودیت فعل دلیل امتناع فعل است و
عدم معہودیت عمل مولد معلوم است پس ہر دو یکی باشد واجرای فعلیکہ ابن مسعود بر آن انکار فرمودہ
از تہلیل وتصلیہ ورفع صوت در مسجد بہ بعض اذکار مانند اذان وخطبہ بالیقین از سنت ثابت
است ونہی از رفع صوت بہ بعض اذکار در خصوص مسجد وارد نشدہ باقی قول نیز از بہ اگر بالفرض مضطر
است اقوال دیگر فقہا مضطرب نیست واز عبارت حموی نیز اینقدر ظاہر است کہ ہیچ فعل باعتقاد
عبادت لائق حذر ومنع وشک نیست کہ عمل مولد را اہل مولد عبادت بلکہ اعلی عبادات دانند
در اصول شاشی مرقوم است ولو ترک الصلوۃ فی ایام التشریق فقضاہا فی غیر ایام التشریق لا یکبر
لانہ لیس لہ التکبیر بالجہر شرعا ودر معدن شرح اصول شاشی مسطور است قولہ شرعا لان الجہر
بالتکبیر بدعۃ الا فی ایام مخصوصۃ ودر فصول شرح اصول شاشی مذکور است وانما نقول الجہر بالتکبیر بدعۃ
لانہ قال اللہ تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیۃ الا فی زمان مخصوص ودر اصول سرخسی مرقوم است
لان الجہر بالتکبیر دبر الصلوات غیر مشروع وابراہیم کورانی در اتحاف المنیب الاواہ از بعض
رسائل حنفیہ آوردہ اجمعت الصحابۃ والتابعون علی ان ذکر الجہر بدعۃ وقال ایضا وقد اتفق
آراء ائمۃ زماننا وفقہاء عصرنا علی ان الجہر بالذکر بدعۃ وغیر مشروع ودر ملتقط مسطور است وذکر شمس الائمۃ
السرخسی فی اوائل کتاب السیر فی باب رفع الصوت ان اصحاب رسول اللہ صلعم کانوا یکرہون
رفع الصوت عند الجنائز والقتال والذکر ودر کفایہ حاشیہ ہدایہ مذکور است وکون الجہر
بالتکبیر بدعۃ متیقن ودر بحر الرائق مرقوم است فالحاصل ان الجہر بالتکبیر بدعۃ فی کل وقت الا فی المواضع
المستثناۃ وصرح قاضی خان فی فتاواہ بکراہۃ الذکر جہرا وتبعہ علی ذلک صاحب المصفی
ودر فتاوی ظہیریہ مسطور است ویکرہ رفع الصوت بالذکر فان اراد ان یذکر اللہ یذکر فی
نفسہ لقولہ تعالی انہ لا یحب المعتدین ای الجاہرین بالذکر ودر خانیہ مذکور است ویکرہ رفع الصوت
بالذکر واذا اراد ان یذکر اللہ تعالی یذکر اللہ فی نفسہ وابن ہمام در فتح القدیر نوشتہ
فقال ابو حنیفۃ رفع الصوت بالذکر بدعۃ یخالف الامر فی قولہ تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفۃ
دون الجہر من القول وحلبی در شرح منیہ نوشتہ لابی حنیفۃ ان رفع الصوت بالذکر بدعۃ

مخالفت للامر فی قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول ــ و در مدخل ابن
ابی جمره منقول است که گفته ــ ان البطالة ذلک الوقت بالنوم افضل من الذکر جهرا قوله صفحه ٥٠ ایراد
این نقل درین مبحث خلاف عقل است الخ اقول زعم خلاف عقل از جهل مرکب است چه مقلد
بدایونی عبارتی دیگر را که پیش ازین عبارت است نقل نموده وآن اینکه ــ وهکذا الحال لکل
من اتی فی العبادات البدنیة مالم یکن فی زمن الصحابة ومقصود بالایراد همین است نه عبارت
منقوله که جواب سوال مقدر است زیراکه عمل مولد عبارت از جمع مردم است برای حکایت
مولد شریف وذکر معجزات ورضاع وامثال آن لقصد اظهار سرور حسب زعم ایشان واینهمه از
عبادات بدنیه است وانچه از عبادات بدنیه در زمن صحابه نبوده بمقتضای قول صاحب مجالس
از بدعات سیئه است پس عمل مولد که در زمن صحابه نبوده نیز از بدعات سیئه باشد وسابقا معلوم
شده که مدار توهم وسیئه بودن بدعت عدم ثبوت است از دلائل شرعیه معتبر واجب یا سنت یا مستحب
یا نباشد ــ واتفاق به حصول ثواب در بدعت حسنه منظور فیه است قوله صفحه ٥٠ اولا علمای
محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است اقول مراد ملا علی قاری از هر مسئله هر مسئله
از مسائل ثابته است از کتاب وسنت که اصل دران صحت است درصورت فقدان دلیل
فساد مانند نماز که اصل دران صحت است تا آنکه فساد آن از دلیل ثابت گردد ــ ایا ندیده که همان ملا علی
قاری نوشته که اصل در حوادث عدم وقوع است تا آنکه وقوع آن از دلیلی ثابت گردد چنانکه
گذشت ــ ومشروعیت شی وثبوت آن از ادله شرع از حوادث وصفات عارضه شی است وفقهاء
تصریح کرده اند که در صفات عارضه اصل عدم است ومدار صحت بر وجود ارکان است وصفات اصلیه
ــ وانچه از مدارک آورده مضر نیست زیراکه اباحت همچو تحریم نیز ثابت نمیشود مگر بوحی الهی چنانچه در تفسیر احمدیه
به تفسیر همین آیت مرقوم است ــ المسئلة الثانیة لما بین الله تعالی ان التحریم والتحلیل لا یثبت الا
بوحی الله تعالی قال قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه وعلی آکل یاکله وکرهذا الیظهر منه ان المراد
منه بیان یا یحل ویحرم من الماکولات انتهی ــ ودر بحر الرائق مسطور است ــ اما فی النقایة من انها ما ثبت
بقوله وفعله صلعم ولیس بواجب ولا مستحب ففیه نظر لشموله المباح انتهی ــ وطحطاوی ــ در حاشیه در مختار
نوشته ــ لا یعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله عم ــ وبدعت بمعنی محدث در دین که دلالت نمی کنند برا دلیل
اصلی در شرع مذموم است ــ وبدعت باین معنی بر عمل مولد صادق است پس منجمله دلائل تحریم
این عمل احادیث نهی از بدعت دلیل تحریم درینجا موجود است واحتیاط در رجوع بسوی اباحت

اصلیه نزد اہل اباحت بوقت فقدان دلیل تحریم ست پس ایراد قول شامی در غیر محل باشد
قوله صفحه ۱۰ ثانیاً بنابرین تقدیر ادعای این که عدم ثبوتش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست الخ
اقول مراد از تکریم نبی کریم چیست تکریم ثابت از شرع — یا غیر ثابت — یا عام — بر شق اول
بودن این عمل از افراد تکریم ممنوع است — و بر شق ثانی — و ثالث بودنش از افراد تکریم مثبت
مدعا نیست — و کافی بودن استحباب مطلق توقیر و تکریم گو از افراد امور غیر منصوصة التحریم مطلقا و بالتعیین
باشد برای ثبوت استحباب یا اباحت افراد خاصه ہنوز متنازع فیه است — باقی جواز ثنا
بتلبیه ماثوره از تقریر نبی صلعم و آثار صحابه ثابت است چنانکه سابقاً معلوم شده — پس این حکم در آن
ثنا و تعظیم که از ادلهٔ شرع زیادت بر آن ثابت نیست مطرد نتوان شد — و مشروعیت صوم
عاشورا علی الدوام بحکم شارع بخلاف عقل ثابت ست قیاس را در آن مدخل نیست
— و ضرور نیست که برای مجموع حکم اجزای آن فرادی یا حکم بعض اجزای آن بضم اجزای دیگر
که داخل این مجموع نیست ثابت گردد قوله صفحه ۱۰ اولاً درین قول ذکر امر مباح ست الخ
اقول اول لفظ مباح درینجا شامل ست قربات مباحه را نیز — و ثانیاً بحث نیست در ذکر شمائل
و ارہاصات و معجزات و غیرہا بلکه در اشتغال و مجموع بہیئت مجموعی که مجوزین نیز آن را بدعت و محدث
بعد قرون ثلثه گفته اند نه سنت قوله صفحه ۱۰ ثانیاً ہمان فقہا اینہم نوشته اند که استعمال مکروه بجنید معنی
می آید الی آخره اقول اول درینجا تعیین معنی مکروه نیست — و وجه کراہت درینجا بسبب تادیه
بفساد اعتقاد ست نه بسبب عدم ثبوت از دلیل خاص — سوم — در طوالع الانوار حاشیهٔ در مختار
مذکور ست که ظاہر تعلیل بعدم فعل تحریم ست چنانچه عبارتش اینست — رفع الصوت بالذکر
بدعة یعنی یوم عید الفطر فیقتصر ای علی مورد الشرع فانه مکروه عند العامة تحریما علی الظاہر للتعلیل بان
النبی صلعم لم یفعله — و سید شریف جرجانی — در شرح خلاصه کیدانی در باب محرمات نوشته و الزیادة
فی التکبیر بان یقال الله اکبر الاعلی لانه غیر منقول عن النبی صلعم و لا عن الصحابة — و اینقدر مسلم ست که ترک
مندوب مکروه تنزیہی ست — لیکن ترک مندوب چیزی دیگر ست — و عدم ثبوت چیزی از ادله
شرع عموماً نه بطور اباحت و نه بطور ندب و نه بطور وجوب — چیزی دیگر — و لو سلم الاتحاد پس
ترجیح بدعت رافع و مزاحم سنت سنت و بدعت سیئه بودن چنین بدعت مسلم مقلدین الیوم
و مجتہدین او ست و بدعت سیئه مرادف مکروه تحریمی باشد کما فی جامع الرموز پس درینصورت
دلیل تحریم موافق زعم ایشان موجود باشد — و نفس تنفل قبل از مغرب — از تقریر آنحضرت صلعم

— وعموم قول او صلعم بین کل اذانین صلوة — وامر او صلعم صلّوا قبل صلوة المغرب رکعتین ثابت
است گو حنفیہ منسوخ گویند لیکن ممکن ست حمل لنسخ آن بر نسخ مندوبیت نہ اباحت — وتلبس
بلباس اسود از امور دینیہ نیست پس از حد بدعت خود خارج ست — واز اقوال موردہ عدم
کراہت مباح مؤدی باعتقاد فاسد یعنی اعتقاد وجوب یا سنیت بکراہت تحریمی ثابت نیست
— وقول فقہا بہ کراہت آن کہ مطلقش محمول بر تحریمی نص در آن در فسق فاعل مکروہ تحریمی چہ
کلام ست — باقی کراہت صوم ایام بیض با آنکہ استحباب آن مسلم ست بسبب مؤدی
بودنش باعتقاد وجوب چراولیں تام وست عام نباشد برای کراہت عمل مولد کہ ہنوز اباحت آن
نیز مسلم ضیا ست بسبب مذکور — ومراد یعنی از مداومت عدم ترک با ضعاف کثیرہ است
ودرینجا بحث در مداومت نیست بلکہ بحث در مباحیست کہ مؤدی اعتقاد وجوب وسنیت
آن باشد واباحت عمل مولد اگر فرض کردہ شود این تادیہ دران موجود ست — ابن ہمام
در فتح القدیر گفتہ — والحق ان الداومۃ مطلقا مکروہۃ سواء رآہ حتما یکرہ غیرہ اولا — ودر نہایہ مذکور
است لاینبغی ان یقرء سورۃ معینۃ علی الدوام لئلا یظن بعض الناس انہ واجب — ملا علی
قاری در مرقاۃ — بشرح — لایجعل احدکم للشیطان شیئا الحدیث نوشتہ — قال الطیبی — وفیہ من
اصر علی امر مندوب وجعلہ عزما ولم یعمل بالرخصۃ فقد اصاب منہ من الاضلال فکیف من اصر علی بدعۃ
ومنکر — وقسطلانی — در ارشاد الساری — بشرح ہمین حدیث نوشتہ — واستنبط ابن المنیر منہ ان
المندوب ربما انقلب مکروہا اذا خیف علی الناس ان یرفعوہ عن رتبتہ لان التیامن یستحب
لکن لما خشی ابن مسعود ان یعتقد وجوبہ اشار الی کراہتہ — ودر فتاوی عالمگیریہ مرقوم ست
— وما یفعل عقیب الصلوۃ مکروہ لان الجہال یعتقدونہا سنۃ او واجبۃ وکل مباح یؤدی الیہ فمکروہ
ہکذا فی الزاہدی قولہ صفحہ ۲۰ کسیکہ مطالعہ شرح حدیث از ائمہ اہل سنت کردہ است
الخ اقول لفظ بدعت در — ما احدث قوم بدعۃ — نکرہ در حیز نفی است وہچو نکرہ عام باشد پس
تخصیص آن بتقیید مزاحمۃ للسنۃ — بدون دلیل مخصص کہ معدوم ست جائز نباشد ویکدو کس از شراح
حدیث بخطا در فہم بخلاف دیگران مرتکب این تخصیص شدہ باشند مجرد قول ایشان مخصص
قول شارع نتوان شد — وعمل مولد در بدعت بی شک مندرج ست زیرا کہ محدث فی
الدین بدون دلیل شرعی ست وثبوت مطلق اجزای این عمل مرادی یا لفعل مقیدات دیگر غیر این
عمل مفید ثبوت این عمل نتوان شد والزام ترک فرض وواجب بر اکثر عاقدین این عمل ست چنانکہ بمشاہدہ حال این عاقدین مخفی نیست

[illegible]

نه بر بن مجوزین که نام شان در بنجا گرفته **قوله** صفحه ۳۵ جواب این مغالطه سابقا بطور نقض و حل مرقوم گردیده الخ **اقول** انچه سابقا مرقوم است جوابش گذشت — و عدم استلزام ترک بانتفای وجوه ترک حرمت و کراهت را از تحقیق مستندی به ثبوت نرسیده — و انچه مدار علم وقوع آن بر روایت است اصل دران عدم وقوع است تا آنکه روایت وقوع یافته نشود چنانکه از قول مستندین مقلد بدایونی ظاهر گشته مرارا **قوله** صفحه ۳۵ ائمه دین و محققین شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلعم فضیلت و شرف از منه لاحقه الخ **اقول** ثبوت فضیلت و شرف از منه لاحقه که نظیر از منه سابقه باشند از نصوص شارع بخلاف عقل ما ثابت میتوان شد نفس وقوع امر شریف در زمانی اگر مستلزم شرافت زمان باشد مستلزم نیست مگر برای شرافت همان زمان که در آن امر شریف وقوع یافته نه برای شرافت نظیر آن زمان — پس از برای ثبوت شرافت از منه لاحقه که نظیر از منه سابقه است نصی درکار است مجرد وقوع امر شریف در از منه سابقه برای آن کافی نتوان شد و امور چند که در معنونات مختلفه یک عنوان واقع شده هر یک معنون را امور همه امور نتوان گفت اگرچه هر معنون را همان یک عنوان باشد — لهذا گفته اند — و کان نکاحه لعائشة فی شوال و ابتناؤه بها فی شوال و کانت تحب ان تدخل النساء من اهلها فی شوال علی ازواجهن — و در حدیث آمده — فیه ولدت و فیه انزل — پس بر ارشاد نبی صلعم محذوری وارد نتوان شد — و از یک چیز دانستن مراد معامله همان روز در هر روز که نظیر آن روز است کردن است — و عید گردانیدن روز نعیست مگر سرور گردانیدن در آن روز — باقی صاحب تحفه شکر گردیدن زمان لاحق لسبب نزول نعمت در زمان سابق اگر بدلالت ارشاد شارع جائی نوشته فلا نزاع فیه — و اگر بمجرد رای جائی نوشته بدلیل کلام خودش لائق قبول نباشد — و انچه برخلاف تحقیق تحفه آمده بنا بر عدم تحقیق و زعم غلط است — و قول مولوی رفیع الدین صاحب که همچنین مشهور را در دوره حکم اتحاد یا نظیر داده مشهود و نفید حکم عام نتوان شد و معهذا جناب صاحب کلمة الحق مقلد او نیست که ناگزیر تقلید او عقیده خود سازد **قوله** صفحه ۵۶ هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموافقت یهود بوجه احیای سنت موسی علم اعتراف نمود الخ **اقول** روزه داشتن آنحضرت صلعم از منه لاحقه بعض شریعت موسوی است که آنحضرت صلعم آنرا بوحی الهی دریافت چه در شریعت موسوی بوجه وقوع امور شریفه در بعض معنونات یوم عاشورا مشروعیت صوم در همه معنونات یوم عاشورا واقع شده و آنحضرت صلعم اتباع شریعت موسوی فرموده نه بخیال آنکه همه معنونات این عنوان موقع امور شریفه است

عمل بر آن کرده و از اقوال مستندین بدایونی و مقلد او ظاهر که عمل مولد محدث است ابعد قرون ثلثه التی لیحامد
فقدان اتباع صاحب ملت محمدی بشک عیست — و قول ابن حاج اگر مسلم باشد مفید ثبوت عمل مولد
از صاحب ملت محمدی نیست **قوله** صفحه ۵۵ الحق تعصب و نفسانیت دیدهٔ بصیرت را کور می سازد الخ
اقول شهرت کتاب احمد بن محمد مصری کمتر نیست از شهرت سیرت شامی — و دعوی مجهولیت
ناشی از جهالت — و جلالت شان احمد از همین کتاب او ظاهر است بخلاف عمر بن محمد ملا که از مصنفات
او کتابی دیده و شنیده نشد بعد و وجودش نزد اهل علم نیز ثابت نگردیده — و ذکر احمد بن محمد مصری
در تاریخ ابن قاضی شهبه — و در قبس حاوی ابن الشباع موجود است — بخلاف عمر بن محمد ملا که ذکرش
در کتابی از تاریخ و رجال یافته نمی شود — و کتابی از مصنفات او نظر نمی آید — باقی عیان بودن که
مصری از مانه بالکل غلط است و اختلاف و کثرت مجوزین چیزی دیگر است و بودن ما نعین
از اهل مذاهب اربعه چیزی دیگر و معهذا اکثرت تجویز و قلت منع در شوافع است و لیس **قوله** صفحه
۵۵ قول ابن حاج را بحذف آنچه و ساوس صاحب رساله را از بیخ و بن برکند الخ **اقول** این همه
خیال فاسد و وهم کاسد مقلد بدایونی است — مراد ابن حاج آنکه اتباع فعل آنحضرت درین شهر لائق
است چنانکه حضرت صلعم بروز دوشنبه صومی داشته اگر دیگری درین شهر صوم بدارد مضائقه نباشد
واین مراد نیست که عمل مولد جائز است — آیا ندیده که همین ابن حاج صاحب مدخل بعد ذکر مفاسد
عمل مولد نوشته — فان خلا منه و عمل طعاما فقط و نوی به المولد و دعا الیه الاخوان و سلم من
کل ما تقدم ذکره فهو بدعة بنفس نیته فقط اذ ان ذلک زیادة فی الدین و لیس من عمل السلف
الماضین و اتباع السلف اولی بل اوجب من ان یزید نیته مخالفة لما کانوا علیه لانهم اشد الناس
اتباعا لسنة رسول الله صلعم و تعظیما له و لسنة الرسول صلعم و لهم قدم السبق فی المبادرة الی ذلک
و لم ینقل عن احد منهم انه نوی المولد و نحن لهم تبع فیسعنا ما وسعهم — و در همین مدخل ابن حاج نوشته —
و بعضهم یتورع عن هذا و یعمل المولد بقراءة البخاری و غیره عوضا عن ذلک و هذا و ان کانت قراءة الحدیث
فی نفسها من اکبر القرب و العبادات و فیها البرکة العظیمة و الخیر الکثیر لکن اذا فعل ذلک بشرط اللائق
به علی الوجه الشرعی کما ینبغی لا بنیة المولد الا تری ان الصلوة من اعظم القرب الی الله تعالی مع ذلک
فلو فعلها انسان فی غیر الوقت المشروع لها لکان مذموما مخالفا فاذا کانت الصلوة بهذه المثابة
فما بالک بغیرها — و در بستان ذکر نقل مذهب است و بحث درین عمل ازین قبیل نیست — سیوطی
اگر این موضع را از آن مواضع شمرده که مسلم الانکار نیست قولش مقبول نباشد چه وی از مجوزین

این عمل ست — حافظ ابن حجر — در درر کامنه نوشته — جمع کتابا سماه المدخل کثیر الفوائد کشف فیه عن معایب
و بدع یفعلها — و اکثر ہا مما ینکر — و بعضها مما یحتمل **قوله** صفحه ۵۰ اولا **اقول** فاکهانی که بر عدم علم الشیان
مبنی است الخ **اقول** قول ما برین کتاب و سنت بنا بر عدم علم چیزی از کتاب و سنت خصوصا در وقت
که مخالفین ہنوز علم خود با نچیز از کتاب و سنت ظاہر نکرده باشند بلکه بعدم علم آن ازان معترف باشند
چگونه بر قول مخالفین ترجیح ندارد و حکم حرمت و کراہت ثابت ست از احادیث و محدثات
— باقی ردّ ابن حجر و سیوطی بلا وجه و جیه متعقب است رد فاکهانی که در سبیل الهدی و الرشاد
از سیوطی منقول ناصر فاکهانی تعقب آن نموده — و ذخیرة السالکین — و تحفة القضاة و فتاوی قاضی
شهاب دولت آبادی — و سبیل السنة — و نور الیقین — کمتر در اعتماد از کتب مشہوره نزد خود
از حواله کتب نزد خصوم ثابت نکرده — اگر خصوم نیز اعتماد مستندهٔ خود از حواله کتب مشہوره نزد
وی ثابت نمایند چه مضایقه باشد و ثبوت اقوال مستنده ہر دو و بودن اقوال مجوزین از احادیث
وجه ترجیح موجود ست — و حکم تفسیق و تضلیل نسبت لائمین ست بر مانعین و تارکین این عمل نه
نسبت دیگران **قوله** صفحه ۵۹ این چه جرات و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست الخ **اقول**
این عبارت در مکتوبات در بیان سبب فتور در نسبت رابطه و التذاذ در طاعات ست آری
در مکتوب ہفتاد و دوم از جلد ثالث این عبارت با دنی تغییر موجود ست — لیکن درینجا ذکر نفس
قرآن خواندن بصوت حسن و قصائد نعت و مناقب خواندن ست نه ذکر احتفال — و بحث
درین است نه دران — و بعد ہمین عبارت درہمین مکتوب ست — اگر بر نہجی خوانند که تحریفی
در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصائد خواندن شرائط مذکوره متحقق گردد و آنرا ہم بغرض صحیح تجویز نمایند
چه مانع است — مخدوما بخاطر فقیر میرسد این باب مطلق نکنند بو الہوسان ممنوع نمیگردند اگر اندک
تجویز کردند منجر به بسیار خواہد شد — قلیله یفضی الی کثیره — قول مشہور ست والسلام — درین عبارت
لفظ — بغرض صحیح — این باب مطلق نکنند — مشیر ست بممنوع بودن قراءت قرآن — و خواندن
قصائد نعت — بغرض عمل مولد که غرض صحیح نیست — و غرض صحیح ہما نست که منجمله اغراض معہوده
از شارع باشد — و قراءت قرآن — و خواندن قصائد نعت — به نیت مولد از شارع معہود نیست
قوله صفحه ۵۹ جوابش به تفصیل بالا گذشته **اقول** انچه بالا گذشت ردّ آن بالا بعین آمد **قوله**
صفحه ۵۹ ذکر ہیچکس در مقابله ائمه محققین الخ **اقول** ذکر مولانا عبد الحی رحمة الله علیه را که در
عصر خود یگانهٔ آفاق در فقه بود بمقابله مجوزین مخالف حیا دانستن بی حیائی را در لباس حیا ظاہر

غلطی حواله مکتوب مجیب

نمودن ست **قوله** صفحه ۵۹ ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و ائمه عظام ثابت نیست
و قول بعض علما که امامت ایشان مسلم نیست باستحسان بعض بدعات با وجود بودن آن بدعت
شرعیه ناشی از خطا است قابل قبول نے ۔ و استحسان این عمل بتصریح محققین شافعیه باشند یا حنفیه
هنوز در حیز خفا است آری بعض شافعیه که محقق بودن ایشان ممنوع است باستحسان آن رفته اند
۔ و اما از حنفیه کسیکه قائل استحسان ست درین باب مقلد بعض شافعیه ست پس وی بدین حیثیت
در حنفیه معدود نتوان شد او شاذ جناب صاحب کلمة الحق باشد یا شاگرد جناب وی **قوله** صفحه ۵۹
اولا درین مسئله اقتدا الشافعیه چه ضرور ست چنانکه علمای شافعیه قائل جواز اند همچنان محققین عظام
از علمای حنفیه الخ **اقول** تصریح استحسان این عمل از محققین عظام علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول
مذهب و محقق و مدقق طریق خود باشند هنوز ثابت نیست ۔ اگر مقلد بد اولی ترک اتباع مذهب
امام خود و تقلید مذاهب دیگر در انچه مرجوحیت آن بروایات معتمده صحابه کرام بثبوت رسیده باشد لازم
میگرداند چنانکه حشم جناب صاحب کلمة الحق ست ۔ لیکن چون از قول امام ابی حنیفه ۔ ایاکم والتبدع

والتنطع و علیکم بالامر الاول العتیق ۔ و علیکم بالآثار و طریقة السلف و ایاکم و کل محدث فانه بدعة
۔ چنانکه در میزان شعرانی منقول ظاهر که این عمل منهی عنه و غیر جائز ست بجهت بودنش امر
اول عتیق و بودنش محدث ۔ ترک مذهب امام و اصول مذهب او در انچه موافق ست بحدیث
مرفوع کل محدثة بدعة ۔ و من احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد ۔ و بوقائع صحابه کرام و تقلید
مذهبی دیگر در آن چگونه روا باشد ۔ چه جائی که بعض اهل همین مذهب دیگر و اهل مذاهب دیگر موافق
مذهب امام باشند ۔ چنانچه بعض شوافع و اکثر مالکیه ۔ و حنبلیه بعدم جواز این عمل قائل اند که ذکر نام
بعض ایشان گذشت **قوله** صفحه ۶۰ منشای این طعن قبیح جهل صریح ست محل نزاع که تجویز و استحسان
عمل مولد است الخ **اقول** واعجبا که با آنکه سنیت تامین بالجهر ۔ و رفع الیدین در غیر تحریمه
۔ و فرضیت قراءت فاتحه در نماز و سنیت ترجیع فی الشهادتین در اذان ۔ و غیرها من العبادات
از احادیث صحیحه ثابت ۔ و برای منسوخیت یکی از ان الی الآن دلیلی قائم نیست ۔ و بسیاری
از مجتهدین قائل آن از مجرد تقلید قول بعض مجتهدین بدلائل مرجوحه و مردوده فعل آن قبیح باشد و فعل اعمال
بدعیه که یکی از مجتهدین قائل آن نشده و احادیث صحیحه ناطق بر تحریم عام بدعات با عدم مخصص مستحب بلکه کالواجب
باشد گو بعض منسوبین بعلم خواه از خطا و خواه از میل ببدعت تجویز آن کرده باشند پس درین
زمان بدعت توامان علاج سیف کشی اهل بدعت و طغیان به کلمة الحق خبر حیف نباشد **قوله**

صفحہ ۱۰ درحق قائلین استحسان عمل مکرم و عاقدین ذکر معظم بائین طعن فاسد و ناصواب پرداختن مثر داولی
الالباب خاک برآفتاب انداختن ست الخ **اقول** درینجا ذکر کسانیست کہ بانیان بدعات
وآخذین محدثات بودہ خود را از دوستان مصطفی صلعم دانند مثل بدایونی تودہ بدعات این
کسانرا کہ نام شان گرفتہ اگر از جنس ہمین کسان میدانند مورد ملامت سوء ظن او باشند و رشید در کلمۃ الحق
تسمیۂ کسی نیست و نہ بہ نسبت ایشان مظنون کہ بانیان بدعت بودہ خود را از محبان مصطفی صلعم
والسنۃ باشند **قولہ** صفحہ ۱۰ واجب بود کہ اولا معنی مانع و مقتضی دریافت می نمودمن بعد قدم
در رد و ابطال اقوال ائمۂ اعلام می فرسود الخ **اقول** معنی مانع و مقتضی خود ندانستن و دیگرانرا
نصیحت دریافت آن نمودن خود را فضیحت کردن ست انچہ نمی دانست خود از اہل علم
دریافت می کرد انا للہ وانا الیہ راجعون — باقی انچہ شارع شفقۃ علی الامۃ ترک نمودہ تاکید
فرمودہ چنانکہ در ترک جماعت تراویح آمدہ — در کلمۃ الحق کجاست کہ ترک آنحضرت صلعم علی الاطلاق
مستلزم تحریم و ممانعت باشد آری در آن سنت ہدی بودن ترک آنحضرت صلعم با وجود مقتضی
فعل و فقدان مانع منقول ست و مؤید کلمۃ الحق ست قول صاحب مجالس — واما ما کان المقتضی
لفعلہ فی عہدہ علیہ الصلوۃ والسلام من غیر وجود المانع منہ ذلک لم یفعلہ علیہ الصلوۃ والسلام ولم یحث
علیہ علم انہ لیس فیہ مصلحۃ بل ہو بدعۃ سیئۃ **قولہ** صفحہ ۱۰ اولا ذکر رسول صلعم را کہ علی الاطلاق
مرغوب شارع و بقید ہیئتی مخصوص بقیدی نیست بخصوص تقریر سنت اذان برای عیدین
کہ سنت مخصوص فرائض ست قیاس نمودن الخ **اقول** مقلد بدایونی چنانکہ سنت اذان
را مخصوص بفرائض می گوید ہمچنان خصم او سنت ذکر رسول صلعم را مخصوص بدان مواضع کہ از شارع
ذکر رسول در آن ثابت می توان گفت **قولہ** صفحہ ۱۱ وعلی التصریح فرمودہ اند کہ اگر در عیدین ہم
بجای اذان کدامی ذکر دیگر الخ **اقول** تصریح شافعی وغیرہ بہ گفتن الصلوۃ جامعۃ — در عید
بنابر ثبوت اوست از آنحضرت صلعم در عید نزد وی کہ بہ گفتن آن مؤذن را امر فرمودہ — یا بنابر
قیاس عید ست بر کسوف نہ بنابر اندراج در عموماتِ شارع — شیخ دہلوی — در فتح المنان
نوشتہ — در العیدین لا اذان ولا اقامۃ ولا الصلوۃ جامعۃ — لا خلاف فی ہذا لاحد لکثرۃ الاحادیث
الواردۃ فیہ فصار مجمعا علیہ — سوی ما قالہ — فی فتح الباری — انہ روی الشافعی عن ثقۃ —
عن الزہری — انہ کان رسول اللہ صلعم یامر المؤذن فی العید یقول — الصلوۃ جامعۃ — وہذا الحدیث
وان کان مرسلا لکن یعاضدہ القیاس علی صلوۃ الکسوف التی ثبت فیہا ہذا القول — و در بعض شروح

شبہات [illegible]

اذان در عیدین

منهاج مروی ست و لورود ذلک فی الصحیحین فی کسوف الشمس وقیس به الباقی ـ و شیخ دہلوی
ـ در ترجمۂ مشکوٰۃ ـ بعد روایت مسلم از جابر بن سمرہ ـ صلیت مع رسول اللہ صلعم العیدین
غیر مرۃ ولا مرتین بغیر اذان و اقامۃ ـ نوشتہ ـ و زیادہ کردہ است در روایتی ولا الصلوٰۃ
جامعۃ یعنی و انیہم نبود کہ گویند الصلوٰۃ جامعۃ و در صحیح مسلم ـ از جابر بن عبد اللہ انصاری مروی
ست کہ ان لا اذان للصلوٰۃ یوم الفطر حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج ولا اقامۃ ولا ندا و
لا شئی ـ و شیخ در ترجمۂ مشکوٰۃ نوشتہ ـ و نبود اقامت و نہ آواز دادن چنانکہ گویند الصلوٰۃ الصلوٰۃ
و مانند آن و نبود چیزی تاکید است برای نفی مطلق ـ و در شرح سفر السعادۃ آوردہ ـ و در فتح الباری
گفتہ کہ استدلال کردہ می شود بقول جابر کہ گفت نبود ندا و نہ چیزی برآنکہ گفتہ نشود پیش از نماز عید
ہیچ چیز مثل الصلوٰۃ ـ یا الصلوٰۃ جامعۃ ـ و مانند آن ـ و فیروزآبادی در سفر السعادۃ گفتہ پیغمبر صلعم
چون بمصلی عیدی در زمان شروع در نماز کردن نہ اذان بودی نہ اقامت ـ و نہ الصلوٰۃ
جامعۃ ـ و نووی در شرح صحیح مسلم ـ حدیث جابر بن عبد اللہ را تاویل کردہ ـ حیث قال ـ
و ہذا الظاہرہ مخالف لما یقولہ اصحابنا و غیرہم انہ یستحب ان یقال الصلوٰۃ جامعۃ کما قدمناہ فیتاول
علی ان المراد لا اذان ولا اقامۃ ولا ندا فی معناہما ولا شئی من ذلک ـ و عینی در شرح صحیح البخاری
دربارۂ اذان عید نوشتہ قال الشعبی ـ والحکم ـ وہو بدعۃ ـ و قال محمد ـ محدث ـ و بسند صحیح
عن ابن المسیب ـ اول من احدثہ معاویۃ ـ و نا ـ ابن اوس عن حصین ـ اول من اذن فی
العید زیاد ـ و فی الواضحۃ ـ لابن حبیب ـ اول من فعلہ ہشام ـ قال الداؤدی ـ مروان ـ
و نیز عینی در شرح صحیح البخاری آوردہ ـ و نقل الماوردی ـ فی الحاوی ـ عن الشافعی ـ انہ
قال فان قالوا ہلموا الی الصلوٰۃ ـ او حی علی الصلوٰۃ ـ او قد قامت الصلوٰۃ ـ کرہنا لہ ذلک و
اجزأہ ـ و شیخ دہلوی ـ در فتح سر المنان از شافعی نقل کردہ ـ ان قال حی علی الصلوٰۃ ـ او غیرہا
ـ من کلمات الاذان ـ اکرہ ذلک ـ و نیز آوردہ ـ و روی ابن ابی شیبۃ باسناد صحیح عن سعید
بن المسیب ان اول من احدث الاذان فی العید معاویۃ ـ و قیل مروان ـ و قیل الحجاج ـ و
قیل زیاد ـ والصحیح معاویۃ و احدثہ بعدہ مولانا و اللہ اعلم **قولہ صفحہ ۶۲** و حال بطلان قیاس بر
تنفل قبل عید الخ **اقول** حال حقیقت انچہ بطلانش ظاہر گفتہ از سابق معلوم شدہ **قولہ صفحہ ۶۲** قطع نظر
از انہمہ می گوییم کہ بیان حضرت امیر کرم اللہ وجہہ قائل بتجویز و استحسان جہر تکبیر در عید فطر بودہ اند
الخ **اقول** اول جہر تکبیر در عید فطر فعل ابن عمر و علی و ابی امامہ رضی اللہ عنہم اگر ثابت باشد محمول ست بر بیان ثبات الخ

قول یا تقریر آنحضرت صلعم که وقت در هیچ صورت در حکم رفع است — دوم — فعل ایشان بر تقدیر ثبوت
معارض سنت مرد و اذکر به بکبه الاثیر را — و فعل صحابی معارض عموم آیت قطعیة الدلالة تواند شد
چه جائیکه معارض باشد بقول صحابی آخر چه ابن عباس بر جهر انکار فرموده — چنانچه ابن همام در فتح القدیر
حاشیه هدایه همچنین گفته — و در فتاوی ابراهیم مرقوم است — واستدلالهما الی الجهر بدلیل زائد
وقد ثبت فی عید الاضحی انه یکبر فی الطریق جهرا ولم یثبت فی عید الفطر — و در کافی مسطور است
— وخص الاضحی بالنص — وکسیکه در ثبوت جهر از آنحضرت در عید اضحی کلام کرده گفته که نزد
ابی حنیفه در عید اضحی نیز جهر تکبیر نکند — چنانچه در صحیح الروایه شرح مختصر وقایه آورده — ولا یکبر فی الطریق
جهرا عنده لا فی الفطر ولا الاضحی وهو الصحیح کذا فی التحفه — ونیز در تصحیح الروایه از مضمرات نقل کرده —
وقال اکثر مشائخنا یکبر فی الطریق فی العیدین جمیعا خفیة ولا یجهر هو المختار وبه ناخذ — بالجمله قول صاحب
غنیه که خلاف در استحباب وعدم استحباب وکراهت وعدم کراهت است بجوی نیرزد و قوله
صفحه ۴۲ فنشائی این طعن و ملام بر کلام ائمه اعلام خود رائی وهرزه درائی است الخ اقول انهمه
ناشی از جهل است مقصود از انکه تخریج وتمثیل ابن حجر بر تقدیر صحت نقل قیاس مع الفارق است
که صوم المتخصص خضر شکرا لله بجهت موافقت موسی علیه السلام واحیای سنت وی عمل بود بخلاف
این عمل که احیای سنت حضرت موسی یا پیغمبر دیگر دران نیست — ومع هذا فعل حضرت موسی
که از ادراک کنه آن عقل ما قاصر است ممکن است که بنا بر وحی الهی باشد بخلاف این عمل که از
قیاس جواز صوم نظیر او هم بود (امری) شریف جواز صوم نظیر بود و امر شریف دیگر یا صوم نظیر تاریخ
بود و همان امر شریف ثابت تواند شد نه جواز عمل متنازع فیه قوله صفحه ۴۲ بر تقدیر تسلیم
صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاسد است الخ اقول بر تقدیر تسلیم صحت این
روایت تخفیف عذاب از ابی لهب در هر روز اثنین بوجه اعتاق ثویبه دران روز اثنین که زمان
تولد شریف بود و بجلدوی رسانیدن خبر تولد شریف است نه بوجه اعتاق او در غیر آن روز اثنین
که زمان تولد شریف نیست پس نه کدامی فعل در همان روز تولد مستوجب تخفیف عذاب یا موجب
ثواب تواند شد که تخفیف عذاب وعطای ثواب فعل الهی است قیاس بران نتوان کرد
— ونه کدامی فعل در روز دیگر که نظیر روز تولد است و اسم موجب تخفیف عذاب وموجب
ثواب می تواند شد زیرا که این فعل نظیر فعل ابولهب نیست که فعل ابولهب در روز تولد
بود و این فعل در روز تولد نیست بلکه در روز دیگر صرف مشارک اسم روز تولد است — باقی

بقای تخفیف عذاب در نظائر آن روز در جائی متصور می شد که در روز تولد محمد را اعتاق ابولهب سبب بودی چه تخفیف عذاب متفرع بر تعذیب است و ابولهب در آنوقت زنده معذب نبود آری جزای اعتاق او چنین قرار یافته که بعد تعذیب تخفیف در آن بروز مشارک اسم این روز کنند — بالجمله مقال کلمة الحق صحیح ست — و فاسد گفتنش قول فاسد و کلام کاسد **قوله** صفحه ۱۴ این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علمای اعلام و اعاظم دین و اکابر سلمین و جم غفیر از اعاظم عرب و عجم بوده الخ **اقول** توارث عبارت از گرفتن عمل ست یکی از دیگری تا صحابه — و ظاهر که اخذ این عمل چنین نیست زیراکه پیش از زمان شاه اربل نشانی ازین عمل پیدا نیست — فی فتح القدیر — بذا ہو المتوارث

یعنی انا اخذنا عمن یلینا الصلوٰة بکذا فعلا و ہم عمن یلیہم کذلک و ہکذا الی الصحابة رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہم و ہم بالضرورة اخذوہ عن صاحب الوحی — و تعامل جم غفیر و جماعت کثیر علمای اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعاظم دین و اکابر سلمین بر این عمل نیز ثابت نیست چند کس امثال — ابن دحیہ — و سیوطی — و دون ایشان مجوز آن شده اند و قول ایشان مردود ست — و علمائی اعلام و اعاظم دین و اکابر سلمین برد و انکار برین عمل پرداخته اند که احمد بن محمد سکندری — و ابن فضل تقدیمی — و شیخ تاج الدین احمد بن عبد المجید المالکی المقری — و ابن نقطه بغدادی — و شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه — و امام شمس الدین بن القیم — و ابن الحاج او ستاذ تقی سبکی — و تاج الدین فاکہانی — و قاضی شہاب الدین دولت آبادی — و محمد بن اسمٰعیل بن صلاح الامیر الیمنی — و امام شوکانی — و غیرہم از ایشان بعد ازو — و توارث تکبیرات بعد العید و ذکر خلفائی راشدین و ذکر عمین نیز مسلم نیست و تفصیل این مبحث بالا گذشته **قوله** صفحہ ۱۴ این قول ہم متوجه نیست اگرچه شرط اجماع اصطلاحی اہل اصول ست اما در مسائل فرعیه اتفاق محققین ہم با وجود عدم انحصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت می کند الخ **اقول** اوّل جانب تجویز عمل متنازع فیه احدی از علمای محققین نرفته — ثانیاً اتفاق علمای محققین بر آن متصور نیست زیراکه بسیاری از محققین که نام چندکسان از ایشان بالا مذکور شد جانب تحریم و کراہت این عمل رفته اند — باقی از مسلم ظاہر که مراد وش از علمای محققین معظم اصولیین اند و احدی از مجوزین در معظم اصولیین معدود نیست — و معہذا حجت بودن اتفاق علمای محققین از مجرد قول صاحب مسلم بدون ثبوت حجیت آن از کتاب و سنت چگونه مسلم باشد — خود صاحب مسلم در بحث اجماع گفته — ولا عبرة بالکافر ولا بوفاق من سیوجد اجماعا و اما المقلد فالاکثر انه کذلک وان کان عالما خلافا للقاضی — و قیل بالغیر الاصولی وقیل بل الفروعی — و در تیسیر شرح تحریر ابن ہمام مذکور ست

وانما من حصل علما معتبرا من فقه او اصول ــ فمنهم من اعتبر الفاقه الیه والجمهور علی عدم اعتباره **قوله** صفحه ۶۸
چنانکه در تورع وطهارت این کرام شکی نیست در بودن این حضرات از ائمهٔ اعلام الخ **اقول**
بودن مجوزین از ائمهٔ اعلام ومحققین دین اسلام وارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلعم ومتصفین بصفات
اجتهاد وبالمذهب ــ یا فی المذهب مسلم نیست پس استحسان ایشان که موافق کتاب وسنت ومندرج
در عمومات مندوبات شریعت که بحسب اصطلاح اصول آنرا منجملهٔ عمومات توان شمرد نیست گو مزاحم
ومخالف نباشد مرسنتی را صالح عمل نبود **قوله** صفحه ۶۵ استناد بکلام مجالس الابرار همان مثل ست
که جمله ــ لاتقربوا الصلوة ــ را پیش نظر دارند الخ **اقول** انچه بعد عبارت مستنده در مجالس مرقوم
ست هیچ مضر نیست زیراکه انچه موافق اصول وکتاب ست دران عوام ــ وزهاد وعباد
غیر مجتهدین مساوی اند اعتبار آن باعتبار موافقت اصول وکتاب ست نه باعتبار اقوال ایشان
لهذا در تحقیق شرح حسامی موافق مجالس الابرار بدون این استثنا مذکور ست ــ عبارته هکذا ــ و
من لیس من اهل الرای والاجتهاد من العلماء له حکم العوام حتی لایعتد بخلافه **قوله** صفحه ۶۵ حال کمال
حضرات مجددیه قابل تماشا ست امری را که برای اثبات بدعیات خود کوشش وخروش دلیل
میگیرند همان دلیل را وقت ذکر مخالف دلیل نمیگیرند الخ **اقول** اوّل جناب صاحب کلمة الحق
مقلد صاحب تفهیم وغیره نیست که اقوال ایشان بر آن جناب حجت توانند شد ونه ایشان مقتدای
وی جناب ــ دوم ــ کلام صاحب تفهیم در تقریر جواب مأته است موافق زعم مخالفین ونهم شیخ قائل
بذهاب کثیر فقها بمنع استمداد ــ سوم ــ ممکن ست که کلام صاحب تفهیم بر سبیل تنزل باشد بفرض عدم
ثبوت حکم استمداد از نص کتاب وسنت که در همچو مسائل عند الاختلاف اتباع اکثر فقها لازم شمرده شده
است بخلاف مسئلهٔ متنازع فیها که نه کلام درینجا در آن بر سبیل تنزل ست ونه اهل استحسان آن
اکثر فقها ، باقی تصریحات شیخ در بارهٔ استمداد منافی آن نیست که بسیاری از فقها منکر استمداد بوده اند
قوله صفحه ۶۶ برای ابطال استدلال برای اتباع سواد اعظم تذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آنها
پرداختن الخ **اقول** ذکر آیات کریمه را برای ابطال استدلال بر لزوم اتباع اکثر مردم ــ
وارادهٔ از سواد اعظم بسیار مردم را اتباع روافض خیال کردن خیال باطل ست ناشی از جهل
زیراکه روافض قلت وذلت را دلیل حقیت گردانیده اند وصاحب کلمة الحق فرموده که قلت
وکثرت معیار حقیت نیست بسا است که اهل باطل کثیر باشند به نسبت اهل حق ــ ومؤید قول
انجناب ست آیات ذیل ــ بل جاءهم بالحق واکثرهم للحق کارهون ــ لقد جئناکم بالحق ولکن

معیار حق و باطل قلت و کثرت نیست

اکثر الناس لا یعلمون - فلا تک فی مریۃ منہ انہ الحق من ربک ولکن اکثر الناس لا یؤمنون - وما اکثر الناس
ولو حرصت بمؤمنین - تلک آیات الکتاب والذی انزل الیک من ربک الحق ولکن اکثر الناس
لا یؤمنون - ولقد صرفنا للناس فی ہذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا - وما ارسلناک
الا کافۃ للناس بشیرا ونذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون - کتاب فصلت آیاتہ قرآنا عربیا لقوم یعلمون
بشیرا ونذیرا ج فاعرض اکثرہم فہم لا یسمعون - وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن
سبیل اللہ **قولہ** صفحہ ۲ ایجاد احتمال اول در ارشاد آنحضرت باست - اذا اختلف الناس فعلیکم
بالسواد الاعظم محض الحاد است الخ **اقول** ایجاد احتمال را الحاد گفتن صریح الحاد است ودر آیات
قرآن مجید کہ بالا ذکر یافتہ - چہ از آیات مذکورہ کثرت اشخاص اہل باطل وکفر ظاہر - وانچہ
صاحب مسلم وغیرہ گفتہ اند مفر اصل مدعا نیست کہ آیات مذکورہ برای اثبات آن کافی است - در
تقریر شرح تحریر مذکور است - لان الحق یجوز ان یکون مع القلیل اذا کانوا علی حدتی
اخبر وعن اعتقادہم الحق وظہرت عدالتہم ووقع العلم باشتمال خبرہم علی صدق علی نحو ما ذکرنا فی ما
سلف - فقد اثنی اللہ تعالی ورسولہ علی القلیل ومدحہم - وذم الکثیر - فقال تعالی - وقلیل من
عبادی الشکور - وما امن معہ الا قلیل - فلولا کان من القرون من قبلکم اولو
بقیۃ ینہون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منہم - الی غیر ذلک - و
قال النبی صلعم ان الاسلام بدء غریبا وسیعود کما بدء فطوبی للغرباء قیل ومن ہم
یا رسول اللہ قال الذین یصلحون اذا فسد الناس - وقال ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقۃ کلہا فی النار
الا واحدۃ - الی غیر ذلک - وقد ارتد اکثر الناس بعد وفاۃ رسول اللہ صلعم ومنعوا الصدقۃ
وکان المحقون الاقل وہم الصحابۃ وکان اکثر الناس فی زمن بنی امیۃ علی القول بامامۃ معاویۃ
ویزید **قولہ** صفحہ ۲ اولا کہ افضلیت واعظمیت واکثریت مجوزین در عامۂ امصار علی مر الاعصار
از کتب معتمدۂ علمای دین ثابت است الخ **اقول** اول درینجا کلام در تحقق افضلیت است
- وظاہر کہ در مجوزین یکے ہم از - علی بن الفضل المقدسی - وعبد الرحمن بن عبد المجید المالکی
- وابن نقطہ بغدادی - وشیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ - وامام ابن القیم - وابن الحاج
صاحب مدخل - وتاج الدین فاکہانی - وقاضی شہاب الدین دولت آبادی - ومحمد بن
اسمعیل بن صلاح الامیر الیمنی - وامام شوکانی - وامثالہم از مانعین افضل نیست - وفرضا اگر
یکدو کس مجوزین نیز افضل از فردی از جماعت مانعین برآید افضل از ہر فرد از ین جماعت

نتوان شد ثانیا از مجرد قول کسی به کثرت و از ذکر اسمای بعض مجاهیل کثرت اہل علم ثابت نشود
چه جائیکه مانعین به نسبت مجوزین در تعداد نیز بسیار باشند و نیافته شدن این عمل از فعل و قول و تقریر
آنحضرت صلعم و صحابه کرام و تابعین و تبع تابعین عظام و مجتهدین و ائمه اعلام مرجح قول مانعین است و حکم
نظائر آن از اسلاف مؤید آن - باقی کلام در تفهیم بر سبیل فرض و تنزل لقول مخالفین **قوله**
صفحه ۶۰ اولا هرگاه سکوت شارع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس با دیگران
چه رسد الخ **اقول** سکوت شارع و صدر اول باوجود مقتضی و فقدان مانع بالخصوص در عبادات
و در آنچه قیاس را در آن مساغ نیست و اجماع بران نے مستلزم منع مسکوت عنه است چه مدار
امور دینیه حضرت شارع است و صدر اول رواة عقائد و اعمال او و مرایای صور آن و اطلاق محدثات
و بدعت با استحسان که در کلام صدر اول یافته میشود محمول است بر اطلاق مجازی بقرینه انکار
ایشان بر بسیاری از بدعات باوجود خیر بودنش حسب زعم مخالفین و دیگر محامل آن نیز هست
که بجای خود مذکور و چیزی ازان سابق گذشت **قوله** صفحه ۶۹ بعد ازآنکه صاحب رساله سرگردانیها
در تعیین مراد نموده اقتصار بدین قول کرد الخ **اقول** انکار این قول کجا بود تا اقرار آن
بعد سرگردانیها متصور شود و یک کس از کسانیکه نام شان مقلد بدایونی گرفته از علمای راسخین و اہل
استنباط و اجتهاد اصلا نیست پس استحسان ایشان لاشئ محض و بیکار است و آنچه بدعت است
به ضلالت بودنش کلام شارع ناطق پس ضلالت آن باقی است تا آنکه تخصیص آن به دلائل
خصوص ثابت نگردد **قوله** صفحه ۶۹ شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق
مروج و آتی لطریقة است که شامل است احیای طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه را و مفهوم
سن منافی ابداع نیست الخ **اقول** چون اینقدر مسلم است که سن بمعنی مروج و آتی لطریقة
است و احیای طریقه سابقه از مصادیق آن - و ظاهر که ترویج را احداث مروج لازم نیست و نه
احداث را ترویج لازم پس هر دو متغایر باشند و نسبت درمیان هر دو عموم و خصوص من وجه
- و اگرچه احداث را اتیان بچیزی لازم است و اتیان بچیزی را احداث فاعل لازم نیست
و نسبت درمیان هر دو عموم و خصوص مطلق پس ترویج و اتیان لطریقه مستلزم احداث طریقه
نباشد و برین تقدیر استدلال از حدیث من سن بر احداث صحیح نبود - و قول شامی
وغیره بنا بر همین زعم فاسد که سن بمعنی احدث است بجوی نیرزد - و رساله قول الحق در ثبوت
موجود نیست لیکن بفرض صحت ممکن که از ایجاد احیا مراد باشد لطریق مجاز **قوله** صفحه ۶۹

بسیاری از ائمہ دین وعلمای راسخین تصریح فرمودہ اندکہ البتہ تعامل واغنیاء مسلمین در بلاد خود ہا
اگرچہ بعد صدر اول باشد داخل استحسان واستحباب بلکہ بموجب ارشاد حدیث شریف حکماً
داخل سنت است الخ **اقول** تعامل واغنیاء مسلمین در بلاد خود وبار ازغیر صدر اول اگرچہ
بعض کسان از اہل علم کہ امامت ورسوخ علم شان مسلم نیست حجت برای ہمان بلاد انگاشتہ اند
لیکن نزد اہل تحقیق حجت نیست وحق ہمانکہ در فتاوی غیاثیہ از امام شہید منقول ـ وتمنازع
فیہ از قبیل عبادات است نہ از قبیل معاملات وگفتہ اندکہ ـ التعامل عمل جری بہ العادۃ ـ
فی المعاملات ـ وفی الفصول ـ شرح الاصول الشاشی ـ والتعامل وہو عادات الناس
فی المعاملات من البیع والشراء والاجارۃ وغیرہا ـ پس تعامل درمانحن فیہ حجت نتوان شد ـ وقول
صاحب ہدایہ وغیرہ در استحباب جلوس مقدار ترویحہ در تراویحہ خاصہ وہم بسبب عادت اہل
حرمین مقبول نیست ـ ومعہذا عادات ناس درین عمل مختلف وبسیاری منکر ازان لیس
تعامل باین اختلاف صورت نہ بندد ـ ونیز این تعامل بر تقدیر فرض تعامل بر باطل است
ومقابل نص کل بدعۃ ضلالۃ وتعامل مخصص نص نتوان شد ـ وقول صاحب عین العلم وکیمیای سعادت
وصاحب کلمۃ الحق حجت نیست ـ فی فتح القدیر ـ ورد المختار ـ لان حجیۃ العرف علی الذین
تعارفوہ والتزموہ فقط ـ وفی حاشیۃ الطحطاوی ـ ان العرف حجۃ علی من تعارفہ حیث ذکر ـ
لان العرف جاز ان یکون علی باطل کتعارف اہل زماننا فی اخراج الشموع والسرج لیالی
العید الی المقابر والنص بعد ثبوتہ لایحتمل ان یکون علی باطل ـ والعرف حجۃ علی من تعارفہ
والنص حجۃ علی الکل ـ شلبی عن الکمال ـ ہذا لفظ الطحطاوی ـ وفی لفظ الشامی ـ ولان حجۃ العرف
علی الذین تعارفوہ والتزموہ فقط ـ وحموی در حاشیۂ اشباہ گفتہ ـ لا اعتبار لہ حیث کان خاصاً
علی الاصح ـ والضیاء فیہا ـ وقد ثبت ان المذہب عدم اعتبار العرف الخاص ـ وبیری ـ در
حاشیۂ اشباہ گفتہ ـ والحاصل ان المشائخ ارباب الاختیار اختلفوا فی الافتاء فی ذلک ـ قال فی
الغیاثیۃ ـ قال ابو اللیث النسج بالثلث ـ والربع لایجوز عند علمائنا لکن مشائخ بلخ استحسنوا واجازوہ
لتعامل الناس ـ قال ـ وبہ ناخذ ـ وقال السید الشہید لاناخذ باستحسان مشائخ بلخ وانما ناخذ
بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل ـ فی بلد لایدل علی الجواز مالم یکن علی الاستمرار من الصدر الاول
فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی صلعم ایاہم علی ذلک فیکون شرعا منہ صلعم ـ فاذا لم یکن کذلک
لایکون فعلہم حجۃ ـ الا اذا کان کذلک من الناس کافۃ فی البلدان کلہا فیکون اجماعا والاجماع حجۃ

الا تری انہم لو تعاملوا علی بیع الخمر — والربا لایفتی بالحل — و شامی — در رد المحتار گفته لان التعارف
انما یصلح دلیلا علی الحل اذا کان عاما من عہد الصحابۃ والمجتہدین کما صرحوا بہ — وعبری — در شرح منہاج
بیضاوی نوشته — وان لم تکن (ای العادۃ) جاریۃ فی عہد الرسول صلعم — او کانت ولم یعلم تقریرہ
ایاہا ولم یجز التخصیص بہا — لان افعال الناس لیست بحجۃ — اللہم اذا اجمعوا علیہا فح صح التخصیص بہا لکن
المخصص حینئذ ہو الاجماع لا العادۃ **قولہ** صفحہ بدانکہ کہ بر مستحبات مندرجہ مندوبات شریعت اجلۂ
صدر اول و دیگر ائمۂ دین از متقدمین و متاخرین اطلاق بدعت فرمودہ اند الخ **اقول** اطلاق بدعت
باستحسان بوجوہیست کہ بجائی خود مذکور از انجملہ مجاز است باطلاق بدعت بر سنت مبینہ نہ بوجہ اندراج
در مندوبات شریعت **قولہ** صفحہ قطع نظر از انکہ عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمۂ دین و فقہای
محققین عموما معتبر انگاشتہ اند الخ **اقول** بالا معلوم شد کہ نزد محققین تعامل دلیل بر حل تعاملی است
کہ عام باشد کہ از عہد صحابہ و مجتہدین — و تعامل خاص گو تعامل اہل حرمین باشد بر مذہب اصح حجت نیست
— و معہذا اعتبار تعامل در معاملات است نہ در عبادات و متنازع فیہ از قبیل عبادات — و قول صاحب
ہدایہ وغیرہ کہ مخالف اصول مذہبی است قابل اعتماد نیست — و ذکر اقوال مستندین مقلد بدالیولی
و مجتہدین و ہی را کہ مشعر بر حال واقعی اہل حرمین است محمول بر بدگوئی اہل حرمین نمودن جہل است
و سوء ظن — شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ — در صراط مستقیم — نوشتہ — اما المعارضات فالجواب
باحد الجوابین — اما ان یقال ان ما ثبت حسنہ فلیس من البدع فیبقی العموم محفوظا لاخصوص فیہ — و
اما ان یقال ما ثبت حسنہ فہو مخصوص من العموم والعام المخصوص دلیل فیما عدا صورۃ التخصیص — ثم المخصص
ہو الادلۃ الشرعیۃ — من الکتاب — والسنۃ — والاجماع نصا او استنباطا — واما عادۃ بعض البلاد
او اکثرہا — او قول کثیر من العلماء او العباد او اکثرہم — او نحو ذلک — فلیس مما یصح ان یکون معارضا
بکلام رسول اللہ صلعم — حتی یعارض بہ — ومن اعتقد ان اکثر ہذہ العادات المخالفۃ للسنۃ مجمع علیہا
بناء علی ان الامۃ اقرتہا ولم تنکرہا فہو مخطی — فی ہذا الاعتقاد — فانہ لم یزل ولا یزال فی کل وقت
من ینہی عن عامۃ العادات المحدثۃ المخالفۃ للسنۃ — ولا یجوز دعوی الاجماع بعمل بلاد — او بلاد من
بلاد المسلمین فکیف بعمل طوائف منہم — واذا کان اکثر اہل العلم لم یعتمدوا علی عمل علماء اہل المدینۃ
واجماعہم — فی عصر مالک بل راوا السنۃ حجۃ علیہم کما ہی حجۃ علی غیرہم مع ما اوتوہ من العلم والایمان
فکیف یعتمد المومن العالم علی اکثر من اعتادہا عامۃ او قیدتہ العامۃ او قوم مترائسون بالجہالۃ لم
یرسخوا فی العلم ولا یعدون من اولی الامر ولا یصلحون للشوری ولعلہم لم یتم ایمانہم باللہ ورسولہ وقد

عمل اہل حرمین

دخل بعضهم فیہا بحکم العادۃ قوم من اہل الفضل من غیر رویۃ او شبہۃ حسن لہ الہم فیہا ان یکونوا
فیہا بمنزلۃ المجتہدین من الائمۃ والصدیقین ــ وابن القیم در زاد المعاد فرمودہ ــ وقد احدثت
الامراء بالمدینۃ وغیرہا امورا فی الصلوۃ استمر علیہا العمل ولم یلتفت علی استمرارہ ــ وعمل اہل المدینۃ
الذی یحتج بہ ما کان فی زمن الخلفاء الراشدین ــ واما عملہم بعد موتہم وبعد انقضاء عصر من بہا من
الصحابۃ فلا فرق بینہ وبین عمل غیرہم ــ والسنۃ تحکم بین الناس لا عمل احد بعد رسول اللہ وخلفائہ
ــ وباللہ التوفیق ــ ودر تقریر شرح تحریر مرقوم است ــ والعمل المتاخر بالمدینۃ ــ الجمہور لیس
بحجۃ شرعیۃ ــ وبہ قالت الائمۃ الثلثۃ ــ وہو قول المحققین من اصحاب مالک کما ذکرہ القاضی عبد الوہاب
فی الملخص ــ ودر تیسیر وتقریر شرح تحریر مذکور است ــ انکر کونہ ــ ای کون انعقاد الاجماع
باہل المدینۃ ــ مذہبہ ــ ای مذہب مالک ــ ابن بکیر ــ وابو یعقوب الرازی ــ وابو بکر بن منتاب
ــ والطیالسی ــ والقاضی ابو الفرج ــ والقاضی ابو بکر ــ ونیز در تقریر شرح تحریر مرقوم است
ــ وقیل اراد بہ ــ ای باہل المدینۃ ــ الصحابۃ ــ وقیل اراد بہ من فی زمن الصحابۃ والتابعین
وتابعیہم ــ حکاہ القاضی فی التقریب ــ وابن السمعانی ــ وعلیہ ابن الحاجب ــ ودر کشف
حاشیۂ اصول بزدوی مرقوم است ــ قال السمعانی ــ کما ان المدینۃ کانت مجمع الصحابۃ ومہبط
الوحی فقد کانت دار المنافقین ومجمع اعداء الدین ــ وفیہم من قال لا تنفقوا علی من عند رسول اللہ
حتی ینفضوا ــ ومن قال لئن رجعنا الی المدینۃ لیخرجن الاعز منہا الاذل الماردون علی النفاق خرج
فیہا طعن عمر ــ وحوصر عثمان رضی اللہ عنہ حتی قتل ــ وقال بعض اہل المدینۃ لبعض اہل العراق
من عندنا خرج العلم فقال نعم ثم لم یعد الیکم ــ وابن حزم ــ در محلی گفتہ ــ فصح ان المنافقین اخبث
الخلق بلا خلاف من احد من المسلمین وکانوا بالمدینۃ ــ ونیز در محلی گفتہ ــ وسکان المدینۃ الیوم اخبث
الخبائث وانا للہ وانا الیہ راجعون علی مصیبتنا فی ذلک ــ ونیز در محلی گفتہ ــ ومنہا قولہ صلعم ان الاسلام
لیارز الی المدینۃ کما تارز الحیۃ الی حجرہا ــ وہذا لیس فیہ فضلہا علی مکۃ وانما ہو خبر عن وقت دون وقت
بلا شک ــ وبرہان ذلک انہ صلعم لا یقول الا الحق وہی الیوم بخلاف ذلک قد اخرناہ دوا السقاط
وما الاسلام ظاہر الا فی غیرہا ولنسأل اللہ اعادتہا الی افضل ما کانت علیہ بعد صلعم ــ ودر شرح
ــ شرح جامع صغیر مرقوم است ــ قال القرطبی فیہ تنبیہ علی صحۃ مذہب اہل المدینۃ وسلامتہم
من البدع وان عملہم حجۃ کما رواہ مالک وہذا ان سلم اختص بعصر النبی صلعم ــ وخلفاء الراشدین
واما بعد ظہور الفتن وانتشار الصحابۃ فی البلاد ــ ولا سیما فی اواخر المائۃ الثانیۃ وہلم جرا فہو بالمشاہدۃ

بخلاف ذلک **قوله** صفحہ ۱۲ اولا کہ فقہای کرام ومحدثین عظام حدیث ما راه المومنون حسنا مرفوعا
از آنحضرت روایت نمودہ اند الخ **اقول** روایت مرفوع در موطای محمد چنانکہ آوردہ بطور
تعلیق است وبجاے خود معلوم کہ تعلیقات امثال امام محمد لائق احتجاج نیست ۔ وآنچہ از
کتاب السنۃ نقل کنند نیز لائق احتجاج نیست بوجہ ضعف سند وآنہم با بن تیمیہ است وضعف
روایت موقوف نیز ثابت ۔ قال العلائی لم اجدہ فی شئی من کتب الحدیث اصلا ولو بسند
ضعیف بعد طول البحث وکثرۃ الکشف والسؤال وانما ہو قول عبد اللہ بن مسعود موقوفا علیہ
اخرجہ فی مسندہ کذا فی الاشباہ **قوله** صفحہ ۱۲ اینقدر کہ مراد از جنس مومنین علمای کاملین اند
نہ عوام وجاہلین از مومنین راست ودرست سے قال وقیل اما تخصیص بمجتہدین الخ **اقول**
چون اینقدر کہ مراد از جنس مومنین علمای کاملین اند راست ودرست باشد ۔ از تحقیق شرح حسبما
بالا گذشت کہ آنانکہ از اہل اجتہاد نبودہ اند در حکم عوام اند ودر ارادۂ مجتہدین از آن چہ کلام بود
۔ ودر عبارت سراج الہدایہ مصرح کہ از مومنین خلفای راشدین وائمہ مذہب ودین مراد اند
نہ عوام وائمہ مذہب ودین علی الاطلاق محمول بر مجتہدین باشند ۔ وامام شہاب الدین احمد
بن علی افندی ۔ در مجالس الابرار گفتہ ۔ او لاستغراق حصائص الجنس فیراد بالمسلمین اہل
الاجتہاد والذین ہم الکاملون فی صفۃ الاسلام صرفا للمطلق الی الکمال لان المطلق عند عدم القرینۃ
ینصرف الی الفرد الکامل وہو المجتہد فیکون المعنی ۔ ما رآہ الصحابۃ واہل الاجتہاد حسنا فہو عند اللہ حسن
وما رآہ الصحابۃ واہل الاجتہاد قبیحا فہو عند اللہ قبیح **قوله** صفحہ ۱۲ ۔ بر تقدیر الف ولام استغراق اثبات حجیۃ اجماع اتفاق قطعیۃ
استحسان چہ قدر راست چہ بدون الف ولام استغراق مفید ہمہ وکل افرادی مذہب
الخ **اقول** اول مذہب منصور بودن قول بافادۂ الف ولام استغراق از برای مفاد
کل افرادی ممنوع است ۔ زیرا کہ میرزاجان ۔ در حاشیہ عضدی گفتہ ۔ بل الحق ما ذکرہ اولا
ان الجمع المعرف باللام بمعنی الکل المجموعی ۔ وابن ابی شریف ۔ در حاشیہ شرح الشرح لمختصر ابن الحاجب
نوشتہ ۔ بل الحق ما ذکرہ اولا من ان الجمع المعرف باللام بمعنی الکل المجموعی ۔ وابن ہمام ۔
در تحریر گفتہ فالحق ان عمومہا مجموعی ۔ ودر تقریر شرح تحریر مرقوم است ۔ فالحق ان عمومہا
۔ ای المجموع ۔ مجموعی ۔ ودر تیسیر شرح تحریر مرقوم است ۔ فالحق ان عمومہا ۔ ای الجموع
المحلاۃ ۔ مجموعی ۔ بمعنی ان الحکم المنسوب الیہا ثبت للمجموع من حیث ہو مجموع لا لکل واحد من
آحادہا ۔ دوم کسیکہ گفتہ کہ استغراق جمع محلی بہ لام مانند استغراق مفرد است ممکن است

ماراه المسلمون …

جمع محلی باللام

که مرادش آن باشد که استغراق جمع محلے به لام در تعلق بهر فرد نه بهر جماعت مانند استغراق مفرد است نه آنکه اصلا در هر دو فرق نیست چه تتبع موارد استعمال و اطباق ائمه تفسیر و اصول و نحو شاهد همین است پس جائز است فرق در هر دو بدینطور که در عموم جمع محلے باللام هیئت معتبر باشد بخلاف عموم مفرد — سیوم — بر فرض مذهب منصور بودن قول بافادهٔ الف و لام استغراق مفاد کل افرادی معنی کل افرادی نیز در محل نزاع نافع مقلدین نبود و مضر خصوم او نیست زیراکه در کل افرادی نیز احاطه و شمول جمیع افراد علی سبیل الانفراد لابد است — پس معنے ما راٰه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن — آن باشد که انچه حسن انگارد هر مسلم نه صرف یک مسلم حسن است نزد خدا تعالی — چهارم — بوجه لزوم حسن و قبح شی واحد در صورت عدم افادهٔ لام برای اجماع و اتفاق تو مسلم بودن الف و لام درینجا بمعنی کل مجموعی لابد است زیراکه از مسلمین اگر جمیع مسلمین مراد نباشد ممکن بود که چیزی را یک مسلم حسن داند و دیگری قبیح پس حسن و قبح چیز مذکور لازم آید و بالاتفاق از جمع محلے گاه مجموع مراد باشد — عصام — در اطول نوشته — وقد یاتی الجمع المعرف باللام لارادة الجمیع فیکون جاءنی الرجال فی معنی جمیع الرجال — و قاضی عضد — در شرح مختصر ابن حاجب نوشته قالوا ثانیا قال صلعم ما راٰه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن — دل علے ما راٰه الناس فی عاداتهم و نظر عقولهم مستحسنا فهو حق فی الواقع او ما لیس بحق فلیس بحسن عند الله — والجواب المسلمون صیغة عموم فالمعنی ما راٰه جمیع المسلمین حسنا **قوله** صفحه ۱۳ بو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علماے محققین تا او ستا دستند صاحب رساله برای جواز این عمل شی بود همین یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می بود الخ **اقول** احتیاج دلیل برای مدعی جواز است نه برای مانع جواز و برای عدم جواز فقدان دلیل جواز دلیل تواند شد و بودن نص تحریم بدعت دلیل تحریم مزیدی بر آن و ضرورت اجتهاد در مجتهدات است نه در منصوصات چه جائیکه دلیل بودن عدم مدرک شرعی از مجتهدین منقول باشد **قوله** صفحه ۱۳ منشای استلزام اینکه اموریکه بنام دلائل تنطول لاطائل پیش می آرند الخ **اقول** دلائل پیش آورده را لاطائل گفتن جهل این قائل است — و از ضلالت این عمل ضلالت جمیع مستحسنات فقهاے کرام چگونه لازم می آید مستحسنات اهل اجتهاد باجتهاد و قیاس صحیح در حکم سنت است نه متروک آنحضرت بالکلیه و زیاده بر قدر ثابت از فعل اگر بتقریر و قول ثابت است موجب نسخ بودنش قبح ندارد که نسخ سنت

از سنت مسلم است ـ آری استحسان کسی گو مجتہد باشد از خطا در وجوہ استحسان مقبول نبود و فی

لبسا امور بین المجتہدین و اثر در حرمت و جواز است و حرمت موجب ضلالت لیکن مجتہد از جہت

خطای اجتہادی معذور است و ماجور **قوله** صفحہ ۳۔ درینمقام ہمین قدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان

صاحب رساله ضلالت و فسق اکابر سلسلۂ صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه

داخل اند ظاہر و آشکار است الخ **اقول** اگر فرضاً استحسان چیزے از اکابر سلسله بخطا یا فقد

وجوہ استحسان وقوع یافته از انکار استحسان ایشان دران مثبت ضلالت و فسق ایشان نتوان شد

کسانیکه متصدی خیر و استصواب باشند خطای رای شان معفو است چنانکه صدر اول و دیگر

مجتہدین در خطا ماجور ‌اند **قوله** صفحہ ۴۔ ذکر الہام و منام صلحای کرام و اولیای عظام برای

استیناس است نه بطور حجت قطعیه و ہرچند ضرور نیست که ہرچه از کشف و الہام و واقعات و

منام صلحای کرام و اولیای عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت نباشد امّا بموجب قول مستندین

صاحب رساله و مستندین مستندش آنچه ازان مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد

اقول بحث در حجت و مثبت احکام بودن الہام و منام است حجت قطعیه باشد یا ظنیه با حق

استئنا و تکیه در چیزے نه بطور احتجاج مستلزم التزام صحت ہر قول وی نتوان شد قول غیر مدلل

بدلائل شرعیه سطر و جمہور چگونه لائق پذیرائی توان شد ـ در عقائد نسفی مرقوم است والالہام

لیس من اسباب المعرفة بصحة الشئ عند اہل الحق ـ و در تحریر ـ و تقریر ـ و تیسیر شروح آن

مسطور است ـ و ثالثہا الحتار فیه ای فی الہام غیره انه لا حجة علیه ای علی الملہم و لا علی غیره ـ و در

انشراحات معالیه ـ شرح منار مرقوم است ـ ولا اعتبار بالہام غیر النبی و رؤیاه ـ و در بدر طالع

ـ شرح جمع الجوامع مذکور است ـ ویقرب من الالہام رؤیا المنام فمن رأی النبی صلعم یامره

بشئ او ینہاه عنه لا یجوز له اعتماده مع ان من رآه فقد رآه حقا و انما ذاک لعدم انضباط الرائی ـ

و حافظ ابن حجر ـ در فتح الباری نوشته ـ فالذی فی الخبر رؤیا منام فلا حجة فیه ـ و قسطلانی در ارشاد

الساری نوشته ـ فلا یحتج به اذ ہو رؤیا منام لا یثبت به حکم شرعی ـ و کرمانی در کواکب الدراری

نوشته ـ اذ الرؤیا لیست بدلیل ـ و شیخ علی قاری ـ در شرح حصن حصین نوشته ـ فالاحکام

المنامیه ـ والاحوال الکشفیه لا اعتبار لہا فی الامور الشرعیه **قوله** صفحہ ۵۔ قطع نظر از حال باکمال

ائمه سابقین کسانیکه از لاحقین مجوز این عمل و فاعل آن بوده اند الخ **اقول** اگر مقلد بدایونی

این کسانرا از ان کسان می داند که عمل مولد را از اعاظم اعمال محبت و اتیانش در عقد مجلس

متعلق جواب تنبیه ... متعلق الہام و منام

متعلق جواب تنبیه ...

را ایقان ایمان ونسبت مودت ومحبت حضرت رسالت انکار ند سوا ظن او ست نسبت ایشان
پس کلمه شنیعه عائد بسوء ظن اوست نه بشان این کسان والا ایشانرا ازین کلمه چه تعلق **قوله**
صفحه ۶، اولا استحسان امور خیری که در مندوبات شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف نیستند
با وجود اطلاق بدعت ومحدث از عهد صحابه کرام تا استاد و صاحب رساله در اقوال علمای اعلام
ثابت و واضح است الخ **اقول** لو فرضنا که عمل مولد مزاحم سنت نباشد لیکن مندرج بودنش
در مندوبات شریعت مسلم نیست واحتمال بودن بعض اجزاے آن از مندوبات موجب اندراج
مجموع در مندوبات شریعت نتوان شد و بدیهیکه مندرج مندوبات بدیهی است استحسان آن.
نظر این اندراج از عهد صحابه اصلاً ثابت نیست بلکه خلاف آن از عهد صحابه تا زمان مجتهدین ظاهر است
که بر بدعات کثیره با وجود این اندراج انکار فرموده اند — و بر تقدیر صحت روایت عینی از حسن وحسین
رضی الله عنهما استحباب استلام رکن عراقی وشامی از ایشان بوجه این اندراج نیست بلکه باجتهاد
وقیاس باشد یا بسبب رسیدن روایتی درین باب از آنحضرت صلعم — اما ندیده اند که حضرت
ابن عباس بر معاویه — و یعلی بن امیه انکار ازین استلام فرموده — ومعاویه ویعلی
بن امیه انکار ایشانرا تسلیم نموده — وبعض اصحاب مناسک نوشته — وتسلیم الرکن الیمانی والحجر الاسود
لا غیرهما من الارکان فاستلامه بدعة منکرة **قوله** صفحه ۶، حال دیانت این حضرات دیدنی است
که عبارتی از کتابی ذکر می کنند وبرای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول ودرمیان
وآخر به تحریف حذف می کنند الخ **اقول** درینجا در منقبت وتکریم اهل بیت استنا و بعبارت
اخبار الاخیار که مولفش یکی از معتمدین اهل مولد بوده برای الزام ایشانست نه برای آنکه قول
وفعل این معتمدین نزد صاحب کلمة الحق حجت باشد پس در اثبات این مدعا همین قدر عبارتش
که مذکور شد بس است ومصداق این کلام است سرد اقوال سیوطی وابن حجر مکی وشیخ دهلوی با آنکه
مجوز عمل مولد بوده اند **قوله** صفحه ۹، این ادعائی است مخالف تحقیق ائمه محققین وتصریح جمهور علمای
دین الخ **اقول** کلام نیست درینکه بعض اهل علم که پایه تحقیق ندارند مجوز نفس قیام برای تعظیم
قادم بوده اند لیکن ائمه محققین همزبان صاحب کلمة الحق اند استیعاب اقوال ایشان از وسعت
این مختصر بیرون است عبارات برهان — ونهایه — واحیا — وحلبی — وبغوی — در کلمة الحق ثبت شده
— ودر نهر خائق — مسطور است — واما القیام للغیر فقد جاز فی الحدیث انه صلعم خرج متوکئا
علی عصاه فقمنا له فقال لا تقوموا کما تقوم الاعاجم لتعظم بعضهم بعضا — وعن انس انه کان یکره القیام

وعن الشيخ ابی القاسم كان اذا دخل عليه احد من الاغنياء يقوم ولا يقوم للفقراء وطلبة العلم — فقيل له
ذلك فقال لان الاغنياء يتوقعون منی التعظيم فلو ترك تعظيمهم لتضررون — والفقراء وطلبة العلم لا يطمعون
منی ذلك — وانما يطمعون فی جواب السلام والتكلم معهم فی العلم ونحوه فلا يتضررون لترك التعظيم لهم
— وابوسعيد محمد بن مصطفی بن عثمان الخادمی — درحاشیہ درر غرر نوشتہ — واما القيام للغير ففی المنح
اطلق كراهته — وفی الدر جوازه بل ندبه نقلا عن الزاهدی الا القاری فی خلال قراءته الا اذا كان الجائی
استاذه او اعلم منه او ابوه والكل من الاشراف نقلا عن مجمع الفتاوی — وفی البزازية نقلا
عن بعض المشائخ جواز القيام للاغنياء لرجاء طمعهم دون الفقراء والطلبة لعدم رجاء طمعهم وتمامه فی الضيا
فی الشرعة بلا بينة — و در فتح الودود حاشیہ سنن ابی داؤد مرقوم است — وللناس كلام كثير فی هذه
المسئلة وعلى هذا الحديث والاقرب ان تركه اولی واحری ان تيسر بلا مضايقة ايذاء او خصومة —
وسيوطی — در مرقاة الصعود آورده — ونازع فيه طائفة منهم ابن الحاج — وخفاجی — در شرح شفا آورده
وقد اختلف العلماء فی القيام للتعظيم المعتاد هل هو مكروه ام لا فقيل مكروه استدلالا بهذا الحديث
— وبحديث من احب ان يتمثل له الناس قياما وجبت له النار — ونحوه — حتی ذهب بعضهم
الى حرمته — ونیز خفاجی در شرح شفا گفتہ — وممن ذهب الى كراهته ابن حجر — وتوربشتی — در شرح
مصابيح — در شرح قوموا لسيدكم نوشتہ — ليس هذا من القيام الذی يراد به التعظيم على ما كان
يتعاهده الاعاجم فی شئ فكيف يجوز ان يامر بما صح انه نهى عنه وعرف منه التنكير فيه الى اخر العهد
— وملا علی قاری — در مرقاة گفتہ — وان الصحابة صلعم ما كانوا يقومون لتعظيمه مع انه سيد الخلق
لما يعلمون من كراهته لذلك على ما سياتی — وشیخ دہلوی — در لمعات نوشتہ — وذهب بعضهم
الى انه مكروه نهی عنه لما ثبت من حديث انس من كراهته صلعم قيام الصحابة وقال انه من عادة
الاعاجم — ونیز در لمعات گفتہ — نعم لم يكن ذلك متعارفا فيه كما فی هذا الزمان بل كانوا غير متكلفين
فی احد الجانبين بل الظاهر ان الغالب فی ذلك الزمان عدم القيام — وشيخ الاسلام تقی الدين ابن
تيميہ — در فتاوای خود گفتہ — لم يكن من عادة السلف على عهد رسول الله صلعم وخلفائه الراشدين
ان يعتادوا القيام كلما يرونه عليه كما يفعله كثير من الناس بل قد قال انس بن مالك رضی الله عنه
لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله صلعم وكانوا اذا راوه لم يقوموا له لما يعلمون كراهته لذلك ولكن ربما
قاموا للقادم من سفر تلقيا له كما روی عن النبی صلعم انه قام لعكرمة — وقال للانصار لما قدم سعد بن
معاذ قوموا الى سيدكم وكان سعد متمرضا بالمدينة — وكان قد قدم الى بنی قريظة شرقی المدينة والذی

ینبغی للناس ان یقتدوا و اتباع السلف علی ما کانوا علیہ علی عہد النبی صلعم فانہم خیر القرون و خیر الکلام کلام اللہ و خیر الہدی ہدی محمد صلعم فلا یعدل احد عن ہدی خیر الخلق و ہدی خیر القرون الی ما ہو دونہ — و امام ابن القیم جوزیہ در شرح سنن ابی داؤد گفتہ — فالمذموم القیام للرجل واما القیام للتلقی اذا قدم فلا باس بہ و بہذا تجتمع الاحادیث — حافظ ابن حجر — در فتح الباری نوشتہ — ثم نقل المنذری عن بعض من منع ذلک مطلقا انہ رد الحجۃ لقصۃ سعد بانہ صلعم انما امرہم بالقیام لسعد لینزلوہ عن الحمار لکونہ مریضا — قال و فیہ نظر — قلت کانہ لم یقف علی مستند ہذا القائل — و ابن الحاج — در مدخل گفتہ — و ینبغی لہ ایضا ان یتحرز فی نفسہ بالفعل و فیمن جالسہ بالقول من ہذہ البدعۃ التی عمت و کثر وقوعہا عند الصغیر و الکبیر منا ممن یعرف العلم و ممن لا یعرفہ اعنی فی الاکثر الا من وفقہ اللہ و قلیل ما ہم و ہو ہذا القیام الذی اعتاد بعضنا لبعض فی المجالس و المحافل لانہ لم یکن من فعل من مضی و الخیر کلہ فی الاتباع لہم فی القول و الفعل و الحرکۃ و السکون سیما ان کنا فی مجلس علم فہو اشد فی الکراہۃ **قولہ** صفحہ ۹۰ اولا ارباب تحقیق در بیان احادیث شہر لفیہ تطبیق فرمودہ تصریح نمودہ اند کہ ازین احادیث نہی عام علی الاطلاق از قیام اکرام ثابت نمی تواند شد الخ **اقول** از سباق و سیاق این حدیث ظاہر کہ کما تقوم الاعاجم — قید قیام منہی عنہ نیست بلکہ مقصود ازان بیان تشبیہ قیام منہی عنہ است بہ فعل اعاجم چہ از جملہ — تقمنا لہ — ظاہر کہ مورد نہی نفس قیام است بدون تقیید باین قید — و از جملہ — یعظم بعضہم بعضا — ظاہر کہ محط نہی تعظیم است نہ نفس قیام — پس تطبیق مستندین متقدمین بایں طور که شمرده اند... تطبیق ہمانست کہ امام ابن قیم و غیرہ تصریح بدان نمودہ — باقی این حدیث بہ تعدد طرق مروی است اگر در بعض اسانیدش اضطراب باشد چنانکہ طبری گفتہ باشد لیکن در اسناد ابی داؤد اضطراب معلوم نمی شود و ظاہر کہ بعض ضعف از تعدد طرق مدفوع گردد چہ جائیکہ شواہد آن احادیث دیگر بود — و الاحادیث یقوی بعضہا بعضا **قولہ** صفحہ ۹۰ اولا کہ درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس مثبت ادعای اطلاق نیست — و دوم این قضیہ مہملہ است و مہملہ در قوت جزئیہ پس ادعای کلیت و عموم ازان کسے ثابت خواہد بود الخ

اقول وقت رؤیت منجملہ وقت قدوم است و بحوث عنہ قیام تعظیمی برای قادم — اگر فرض کنیم کہ کانوا ادا کردہ مفید عموم نیست پس گوئیم کہ مدار استدلال لما یعلمون من کراہیتہ صلعم لذلک است — و معہذا در کان اقوال است شرحا معنی مفید استمرار و اکثریت باشد چنانچہ از مفردات راغب و مواہب لطیفہ و حاشیہ حموی — نقل کنند — و در لفظ اذا نیز اختلاف است — و نزد ابن عصفور مفید عموم باشد — و در اتقان تصحیح آن مذکور — و صاحب نور الانوار گفتہ — و اذا و متی یدلان علی عموم الزمان

حدیث لا تقوموا کما تقوم الاعاجم

تعلق جواب ابو داؤد و ...

وکلیته — و درینجا اجتماع کان — و اذا — هر دو هست پس دلالت مجموع بر عموم باشد درینصورت کانوا اذا
رأوه — یا قضیه مهمله خیال کردن خیال فاسد است لهذا علی قاری در مرقاة گفته — وان اصحابه کانوا
یقومون تعظیماله — و مراد غزالی از بعض احوال اگر حالت قدوم بقصد تعظیم است پس منظر مانعین قیام
تعظیمی برای تا دم نیست چه عدم ثبوت نهی عام مخالف نیست مر ثبوت نهی قیام تعظیمی را والا قولش
لائق قبول نیست و حمل کراهت بر معنی غیر نهی رای بحت است مخالف ظاهر — و غالبا قول شیخ دهلوی
ماخوذ است از قول نووی که رد آن در فتح الباری از ابن الحاج منقول هست **قوله** صفحه کسیکه
مطالعه کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی اظهر من الشمس بوده است الخ **اقول**
کذب این قول را اظهر من الشمس خیال نمودن مالیخولیا است چه شک نیست در صدق این قول
زیراکه در جواز قیام تعظیمی حدیثی ثابت نشده است واحادیث صحیحه که درین باب آمده افاده قیام
متنازع فیه که قیام تعظیمی هست نمیکند باقی قیام رسول الله صلعم برای برادر رضاعی نیز قیام تعظیمی نبود —
چنانچه حافظ ابن حجر — در فتح الباری آورده اعترضه ابن الحاج — بان هذا القیام لو کان محل النزاع
لکان الوالدات اولی به من الاخ — وانما قام للاخ — اما لان یوسع له فی الرداء — او فی المجلس
پس قول خفاجی که ناشی از وهم است بکوهی نیرزد — ورد قول نووی — وعلی هذا الذی اخترناه
استمر السلف والخلف — در مدخل موجود است — و قول نووی منقول در لمعات — لم یصح فی النهی
شئی صریح — ناشی از زعم فاسد اوست **قوله** صفحه ۱۸ این ادعا صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد
جناب وحضور آنسرور ثابت فرموده اند الخ **اقول** بحث در قیام تعظیمی است و یکی از محققین قیام
اصحاب رسول الله صلعم بحضور آنحضرت ثابت نکرده — و قول خفاجی — وکان النبی صلعم اذا جاء
قام له الصحابة مخالف و معارض قول انس است که — لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلعم
وکانوا اذا رأوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته صلعم لذلک — فلا یلتفت به و ظاهر آنست که قیام
صحابه از برای آنحضرت که خفاجی حکایتش کرده پیش از نهی بود و سپس حدیث لاتقوموا کما یقوم
الاعاجم نسخ آن پرداخت واصل در نهی تحریم است چنانکه در اصول فقه متقرر شده — و وقوع قیام
عند الدخول در زمن آنحضرت صلعم چنانکه در لمعات مذکور است مستلزم وقوع قیام تعظیمی از صحابه
در عهد جناب وحضور وی صلعم نتوان شد **قوله** صفحه ۱۸ ائمه دین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت
وقت قدوم و وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلعم است در حالت حضور پرنور
الخ **اقول** بحث در تعظیمی است که متعلق بمشاهده است مانند قیام واحدی از ائمه دین کج امانت

ایں چنین صلعم برای برادر رضاعی

شان مسلم است بلزوم ہر نوع وصنف وتخص تعظیم آنحضرت صلعم کہ درحضور بود در حالت غیبت تصریح
ننمودہ ودر نفس تعظیم وی وقت ذکر حدیث وی صلعم مناسب حال ذکر حدیث بحث نیست
وبالفرض اگر مقصود قاضی عیاض و مقتضاے فعل مالک حسب مراد مقلد بدایونی باشد پس
آن حجت شرعیہ نیست بالجملہ مشاہدہ را شرط تعظیم متعلق بمشاہدہ گردانیدن را ضلالت گفتن
وبرای تعظیم بہ تعظیم متعلق مشاہدہ بی مشاہدہ وبوالعجبی بحث نام نہادن را الحاد محض قرار دادن
جہل ست یا عکس بنی قولہ صفحہ ۸۲ ادعای جسم تخصیص بے نقل از ائمہ دین ولی اقامت
دلیل قابل ذکر نیست ومراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام است الخ **اقول**
از مجرد فعل عموم ثابت نتوان شد۔ کما تقرر فی الاصول پس ممکن ست حمل آن بر خصوص
۔ وکلام در مراد نبودن قیام تعظیمی از قیام جناب سیدہ بے محل است چہ ظاہر از ان قیام
برای اجلاس وتوسعۂ مقام است نہ قیام متنازع فیہ کہ قیام تعظیمی است خصوصاً فتنگیٔ تنگی
بیوت وقلت وسعت آن در آن زمان معلوم باشد ابن الحاج ۔ در مدخل گفتہ ۔ ولیس
فی کل ما اتی بہ من الباب ما یبین بہ مرادہ غیر ہذا الحدیث لو سلم لہ ظاہرہ لکنہ ذکر فی الحدیث
المعنی الذی لاجلہ وقع القیام وہو التقبیل واجلاس الوارد فی مجلس صاحب البیت **قولہ**
صفحہ ۸۲ اگرچہ بعض علما حمل حدیث برین احتمال العید نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین ومخالف
ظاہر احادیث است الخ **اقول** محل مستند بروایات صحیح را احتمال العید خیال کردن جہل
است ۔ توربشتی ۔ در شرح مصابیح گفتہ ۔ قوموا الی سیدکم ۔ ای الی اعانتہ فی انزالہ
من دابتہ ولو کان المراد التعظیم لقال قوموا لسیدکم ۔ وحافظ ابن حجر ۔ در فتح الباری نوشتہ
۔ ثم نقل المنذری عن بعض من منع ذلک مطلقا انہ رد الحجۃ لقصۃ سعد بانہ صلعم انما امرہم بالقیام
لسعد لینزلوہ عن الحمار لکونہ مریضا ۔ قال ۔ وفیہ نظر قلت کانہ لم یقف علی مستند ہذا القائل ۔ و
قد وقع فی مسند عائشۃ عند احمد من طریق علقمۃ بن وقاص عنہا فی قصۃ غزوۃ بنی قریظہ ۔
وقصۃ سعد بن معاذ ومجیئہ مطولا ۔ وفیہ ۔ قال ابو سعید فلما طلع قال رسول اللہ صلعم قوموا
الی سیدکم فانزلوہ وسندہ حسن ۔ وہذہ الزیادۃ تخدش فی الاستدلال لقصۃ سعد علی مشروعیۃ
القیام المتنازع فیہ ۔ وقد احتج بہ النووی ۔ فی کتاب القیام ۔ ونقل عن البخاری ۔ ومسلم
۔ وابی داؤد انہم احتجوا بہ ولفظ مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ۔ وقد
اعترض علیہ الشیخ ابو عبد اللہ ابن الحاج ۔ وحاصل کلام ابن الحاج در مدخل آنکہ نسبت احتجاج

بحدیث سعد بر مشروعیت قیام متنازع فیه سوی ابی داود و بخاری — و مسلم غلط است **قوله** صفحه ۹۳ و قطع نظر از ان میگوییم که منع قیام از ائمه و علمائے مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده الخ **اقول** در کلمة الحق بنقل صحیح از شش کس — ابن حجر مکی — و نور الدین علی شبر املسی — و صاحب سیرت شامی — و قاضی شهاب الدین دولت آبادی — و محمد بن فضل الله جونپوری — و نصیر الدین گجراتی — منع قیام ثابت است و شهرت امامت اکثر ایشان نزد مقلد بدایونی و مجتهدین وی مسلم است **ع** گر نه بیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه — باقی آنچه از باران رحمت منقول در صحت نقل آن کلام نیست — و از گفتن ایشان — بدعة لا اصل لها ضلالت بودنش بر قول مقسمین خود ظاهر است — و از ایشان معلوم نشده که با وجود اطلاق بدعة لا اصل لها بر چیزی باستحسان آن قائل شده باشند — و تفسیر حلبی مر قول شامی را به بدعت حسنه مستحبه لائق اعتنا نیست — و فرق است درمیان لا اصل لها — و بدعة لا اصل لها — و قول ابن حجر مکی درباره تصلیه بر آنحضرت صلعم وقت شم طیب و ریاحین — لا اصل لها است نه بدعة لا اصل لها **قوله** صفحه ۹۴ و هرگاه که در ما سبق از محققین مشروعیت و ندب این نوع اکرام ثابت گردیده الخ **اقول** ثبوت مشروعیت و ندب این نوع اکرام از محققین در ما سبق بالکل غلط است از محققین مشروعیت و ندب این نوع اکرام هرگز ثابت نیست — و اگر از بعض محققین ثابت هم شود در برابر نهی قیام که در حدیث آمده حجت نمی تواند شد و اگر حجت هم گردد و از برای قادم مشاهد خواهد بود و نه از برای غائب متصور فقد بر — و معهذا ثبوت چیزی از ادله شرعیه می شود نه از قول کسی که قولش حجت شرعیه نیست — و هرگاه جواز قیام تعظیمی از جمیع محققین ثابت نه شد تکریم آنحضرت صلعم به آن تکریم مامور و جائز نباشد — و از کراهت اعظام به قیام وقت قدوم کراهت اعظام بقیام وقت حکایت قدوم بطریق اولی ثابت گردد و معهذا هرگاه برائے این تکریم خاص — در شرع اصلے یافته نشد تکریم آنحضرت صلعم باین تکریم خاص بدعت مذمومه باشد و حجت برائے منع بدعت نزد منکرین تقسیم و منع بدعت مذمومه بر قول مقسمین — حدیث کل بدعة ضلالة — و دیگر احادیث منع بدعت باشند **قوله** صفحه ۹۵ این تطویل کلام درین مقام تلبیس بیجاست و مغالطهٔ نازیبا الخ **اقول** بودن مجوزین عمل مولد از علمائے راسخین و ائمه شرع مبین

حکایت ابن دحیہ

وارکان دین متین ومتصف باتباع شریعت ومعرض از دنیا وراغب آخرت ممنوع است چنانچہ مقتدائے ہمہ مجوزین ابن دحیہ است کہ حالش معروف است کہ وی باتباع ہوا وطمع دنیا احادیث را وضع نمودہ — ابن النجار گفتہ — رایت الناس مجمعین علی کذبہ وضعفہ وادعائہ سماع مالم یسمعہ ولقاء من لم یلقہ وکانت امارات ذلک علیہ لائحۃ — وحافظ ابو الحسین بن الفضل گفتہ — کان ظاہری المذہب کثیر الوقیعۃ فی الائمۃ وفی السلف من العلماء خبیث اللسان احمق شدید الکبر قلیل النظر فی امور الدین — وابن عساکر گفتہ — وکان یتہم فی الروایۃ لانہ کان مکثرا — وابن نقطہ گفتہ — انہ کان یدعی اشیاء لا حقیقۃ لہا — حافظ ضیاء المقدسی گفتہ — ان مشائخ المغرب کتبوا لہ جرحہ وتضعیفہ — کذا فی اللسان لابن حجر — وذہبی در میزان گفتہ — وفی تو الیفہ اشیاء تنقم علیہ من تصحیح وتضعیف — وسیوطی — در تدریب در تعداد اصناف واضعین آوردہ — ضرب یلجاؤن الی اقامۃ دلیل علی ما افتوا بہ بآرائہم فیضعون — وقیل ان ابا الخطاب ابن دحیۃ کان یفعل ذلک وکانہ وضع الحدیث فی قصر المغرب — باقی عمل مولد وقیامش از مصادیق بدعت حسنہ بر قول جمہور اہل التقسیم نتوان شد — زیراکہ بدعت حسنہ بر قول ایشان محدثی است کہ دلیلے از ادلہ شرعیہ مانند اجماع وقیاس مجتہدین بران دال باشد — وعمل مولد محدث است لیکن چنین محدث نیست **قولہ** صفحہ ۹۴ اگر مراد ازین کلیہ است دعوے بداہت عقل باطل است الخ **اقول** این سخن است بتصدی رفع شبہہ معاندین دین وبرائے رفع آن مجرد امکان واحتمال کافی است کلیہ باشد یا نی علاوہ ازین این سخن بہ نسبت علمای ماہرین وواقفین بہ کلام سلف صالحین بداہت عقل کلیہ است — وفضل وکمال علمائے اہل سنت کہ بزعم مقلد بدایونی اسمعیلیہ اند اظہر من الشمس است اگر چشم انصاف بودی مولفات جناب صاحب رسالہ دیدہ می دانست کہ یکی از مجوزین بپایہ آنجناب در علم وفضل وذکا واتقان معرفت نمی رسد لیکن تعصب مذہبی مرض لا علاج است **قولہ** صفحہ ۹۸ پس نہایت شقاوت کہ باوجود موجود بودن صفات علمائے دیندار در ائمہ دین کہ مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات واستحسانات ایشان اطلاق ضلالت وبی دینی نمودہ آید الخ **اقول** مجوزین عمل مولد راکہ مقتدای ایشان ابن دحیہ کاذب است ائمہ دین گفتن واستحسان ایشان را وحی آسمانی دانستن حال آنکہ بعض از میل بسوی بدعات وبعض بطمع دنیا وبعض بخوف حکام یا حیلہ مجادلین وبعض از خطا در ادراک

از عدم فکر و رویّه در مجوزین معدود اند ایا چه بلا شقاوت نیست و گرفتیم که جمله مجوزین بدعت مولد اہل
دین بودند باری حجت در احکام خصوصاً نزد مؤلف کلمة الحق کتاب و سنت است نه اقوال و
افعال علما و امت و ایراد روایات از اینها درین رساله بنا بر افحام خصم است که سخنهای مشائخ
خود می آویزد ورنه این اقوال پیش ما هیچ حیثیت نیست ولہذا با وجود قول ببدعت این
احتفال این رساله را بهمین علت از مؤلفات مستنده خویش خارج ساخته و باثبات بدعیت عمل مولد
در دلیل الطالب پرداخته ـ و اطلاق ضلالت بر استحسان محدثات دینیه بدون قیام دلیل وجود
استحسان آیا صحیح نیست ـ و هفواتیکه در جواب خاتمه است همه خرافات است مردود و مطرود
بودن آن بر اصحاب عقل و شعور ظاهر و جهل و دجل مقلد بدایونی و مجتهدین وی در خاطر هر کس و
ناکس از آن باهر ـ یا رب این چه بلا باشد که متبدعین نام مجاهدین هادی رسول الله صلعم و اصحاب
کبار و خلفای راشدین رضی الله عنهم و متبعین بدعات جهول مشائخ متصوفین ـ از اہل سنت
انگارند و خصوم خویش را که نفورند از شعار و دثار ایشان و متمسک اند به کتاب و سنت و آثار
سلف در دین و ایمان ضال و مبتدع دانند فیا حسرتاه و اخزنا برین انقلاب و انعکاس مهر قهر
الهی بر سینه دارند و پرده بر گوش و چشم لهذا در حق و باطل امتیاز نکنند و هیچ نفهمند و سخن حق نشنوند
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة نعوذ بالله منها ولا حول ولا قوة الا بالله انا لله و انا الیه
راجعون تمام شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً اما بعد این رسالہ ایست مسمی بہ **تہجین اللعین فی لحن الیقین** در جواب هرزه درائی مقلد بدایونی کہ در جواب تعلیقات مولانا عرشی کرده نامش عین الیقین نهاده **قولہ** صفحہ ۱ مہ عادات جهال ست کہ امرے را در اثبات دعاوی خود جوشش و خروش می آرند الخ **اقول** اوّل کلام در تفهیم بطور الزام و تنزل ست حسب زعم شیخ دهلوی و مقتدعین نہ بنا بر تحقیق — دوم — قول صاحب تفهیم بر مولانا عرشی کہ مقلد صاحب تفهیم نیست حجت نباشد و خود موافقت یکی با دیگری از اہل علم معاصر باشد یا متقدم در مسئلۂ ثابتہ بدلیل شرع از باب تقلید نیست بلکہ توفیق ست چہ تقلید عبارت از قبول قول بے حجت در ای بی برهان دیگر ست چنانکہ شیوۂ نامرضیہ مقلد ست **قولہ** صفحہ ۱۰ دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن الخ **اقول** مقلد بدایونی سخن مولانا عرشی نفهمیده زعم نموده کہ معنی لفظ فاذا رایتم اختلافا — مولانا بخیال نیاورده حال آنکہ خود بخیال نیاورده کہ معنی حدیث بدین لفظ این ست فاذا رایتم اختلافا بعد الاتفاق والاجماع علی حکم فعلیکم بالاجماع — **قولہ** صفحہ ۱۹ روافض و خوارج و سائر اہل ضلال کہ تمسک بجابر وایات شاذه الخ **اقول** بحث درینجا در حدیث ابی ذر ست کہ در مسند احمد مروی و عمل ابو ذر بخلاف آن کہ بتقیین ست ظاہر این عمل ابو ذر تا زمان اخیر ست پس تاخر عمل از روایت ظاہر و خطاب بالخصوص بمقلد کردن لی دلیل محض ست و خلاف ظاہر چہ مخاطب بہ آن صحابہ کرام اند کہ اکثر ایشان اہل اجتہاد و احتمال لزوم اتباع اجماع و منع از مخالفت بعد انعقاد اجماع مخالف سیاق و سباق لفظ این حدیث خاص ست

پس این احتمال ساقط ست — ومعهذا چون این احتمال مسلم شد واحتمال لزوم اتباع اجماع راجح موافق فهم راوی صحابی اہل لسان استدلال به آن بر اتباع اکثر ساقط گردید — وبالفرض جائز ودرست نبودن تقلید ابی ذر — وابن عباس درین قول نه ازجهت آنست که قول ایشان مخالف اکثر ست بلکه بوجه بودن اجماع متاخر برخلاف آن — وثبوت خطای ایشان بادلۂ دیگر **قوله** صفحه ۹۲ کسیکه روایات متعدده حدیث اتباع جماعت عامه وحدیث اتباع سواد اعظم الخ **اقول** ازحدیث افتراق فرق ظاهر که فرقه ناجیه فرقه اصحابست وآنکه بر طریقهٔ ایشان باشد پس جائیکه حکم بوجوب اتباع کدام فریق باشد حکم بوجوب اتباع همین فریق باشد که نجات منوط بطریقه همین فریق ست — ابوشامه مستند مجتهدین مقلد بدایونی — درکتاب البدع والحوادث نوشته — حیث جاء الامر بلزوم الجماعة المراد به لزوم الحق واتباعه وانکان المتمسک به قلیلا والمخالف به کثیرا — لان الحق ماکان علیه الجماعة الاولی وهم الصحابة ولاعبرة الی کثرة اہل الباطل بعدهم **قوله** صفحه ۹۲ — از ناهمی خود مطلب آیات که همه واحادیث متعدده را از پایه حجیت ساقط ساختن الخ **اقول** بر قول اہل مولید که منجملهٔ ایشان مقلد بدایونی ست در معنی حدیث که اتباع اکثر لازم ست وحق منحصر در ایشان وکثرت موجب عزت ست وقلت موجب ذلت مخالفت حدیث بمعنی مزعومی مرآیات مذکوره ظاهر ست واحتجاج از حدیث درینصورت ساقط وائمهٔ دین بحدیث مذکور احتجاج برحجیت اجماع کرده اند اگرچه دران نیز سخن ست نه بر لزوم اتباع اکثر — وفرق ست درمیان قول روافض — وقول اہل سنت روافض کثرت را دلیل بطلان وقلت را دلیل حقیقت گردانیده اند واہل سنت از ان منکر وگویند که کثرت وقلت معیار حق وباطل نیست بسا ست که حق بجانب قلیل باشند واہل باطل کثیر باقی تفصیل در تحقیق الحق ست **قوله** صفحه ۹۳ برای حکم لزوم ضلالت بر ائمهٔ امت وتحریم وتکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابه کرام می نماید الخ **اقول** قیام وقت حکایت قدوم متفرع بر قیام وقت قدوم ست لهذا مجوزین بر جواز آن استدلال باحادیث موهمه جواز قیام وقت قدوم کرده اند — پس ناجائز دانستن قیام وقت قدوم مستلزم باشد مر ناجائز دانستن قیام وقت حکایت قدوم را بطریق اولی — باقی ناجائز دانستن اصحاب را مر قیام وقت قدوم را افترا گفتن کذب صریح ست — وقول خفاجی — وکان النبی صلعم اذا جاء قیام له الصحابة — بالکل بی سند ست بلکه بطلان آن از حدیث انس که — لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلعم وکانوا اذا راؤه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته لذلک ثابت — واز عدم قیام صحابه بجهت مکروه دانستن آنحضرت صلعم عدم

تجویز آن بوجه کراهت وی صلعم ظاهر ست - ومتبادر از کراهت کراهت بجهت نهی ست ونهی اصل ست
در تحریم ست - وقول شیخ دهلوی وامثال او که - لم یکن هذه الکراهة للنهی - بی دلیل محض ست ومخالف
ظاهر متبادر از حدیث لا تقوموا کما تقوم الاعاجم الخ - وچون قیام وقت حکایت قدوم متفرع بر قیام
وقت قدوم ست پس ثبوت عدم جواز قیام وقت قدوم مستلزم باشد مر عدم جواز قیام وقت حکایت
قدوم را بالطریق اولی - واگرچه بعض اهل علم سابق بجواز قیام وقت قدوم رفته اند لیکن کسی از ایشان
بجواز قیام وقت حکایت قدوم قائل نشده آری بعض اهل موالید قبل این زمان باستدلال از
احادیث موهمه جواز قیام وقت قدوم تجویز آن بتحریف معانی ادله پرداخته اند - باقی قیاس قیام
بر مدح صحیح نیست که بر جواز مدح در حالت غیبت دلیلی قایم ست بخلاف قیام بحالت غیبت **قوله**
صفحه ۹۳ قطع نظر از آنکه در کلامش کلامیست عریض وطویل الخ **اقول** در صورت لزوم اتباع اکثر خلاف
قلیل مر اکثر را ناجائز ومعصیت باشد حال آنکه صحابهٔ کرام این خلاف را جائز داشته اند - ومعهذا لزوم
اتباع اکثر مجتهدین مستلزم باشد مر وجوب ترک تقلید مجتهد مقلد را در مسائلیکه وی در آن متفرد ست یا جمع
قلیل بسوی آن رفته مثلا حلت ضب نزد ائمهٔ ثلثه ثابت ست بخلاف ابی حنیفه پس ترک تقلید امام در آن
لازم باشد ونیز استدلال باین حدیث بر قول مقلد بدایونی هیچ مفید در متنازع فیه نیست زیرا که قائل
جواز آن یکی از مجتهدین هم نیست چه جای اکثر پس اتباع اکثر اهل موالید که دور اند از منصب اجتهاد
بالاجماع واجب نباشد باقی عدم جواز اتباع قلیل در امثلهٔ مورده بوجه ثبوت آن از ادلهٔ دیگر ست
نه بوجه آنکه اتباع اکثر بمقابله قلیل واجب - ودر ایضاح بحث امور محدثه ست که اقتدای صحابه در محدثه
ایشان بدرست فاعل آن شده اند بدعت حقیقیه باشد **قوله** صفحه ۹۴ این مجرد ادعاست ثانیاً
بر تقدیر تسلیمش خارج از اصل مبحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر نسبت اجتهادش از انکار سکوت کند مستلزم
آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد الخ **اقول** این مجرد ادعا نیست بلکه ثابت ست
از عدم وجود روایت انکار وسکوت خلق کثیر از صحابهٔ کرام که شان ایشان - لا یخافون فی
الله لومة لائم ست از انکار بر مخالف مرتکب معصیت که عادةً محال ست دلیل قبول ست پس اگر
خلاف اکثر نزد ایشان جائز نبودی ممکن نبود که برین خلاف که معصیت باشد سکوت کردندی لهذا
اصولیین حجیت اجماع اکثر را بهمین دلیل رد کرده اند - وبی شک خلاف اکثر گو از مجتهد باشد بدلیل حدیث
مذکور حسب معنی مزعوم مبتدعین معصیت ست واین خطا در اجتهاد نیست بلکه خلاف حدیث مرفوع
ست - وصاحب تنبیه سنند مقلد بدایونی را نیز مسلم که سکوت بر معصیت جائز نیست وسکوت ابوبره

دران واقع از مسائلیست که در آن مساغ اجتهاد ست ــ و در کتب اصول مانند تحقیق شرح حسامی
مرقوم ست که چون بعض اہل اجماع نص کنند بر حکمی در مسئلہ قبل از استقرار مذاہب بر حکم این مسئلہ و منتشر
گردد این حکم میان اہل عصر و مدت تامل دران بگذرد و مخالفی ظاہر نگردد اجماع باشد نزد جمہور علما و این
مسمی ست باجماع سکوتی و نیز در السنت در باب تقلید صحابی ــ فاما اذا کان القول فی حادثۃ من
حقها الاشتہار لا محالۃ ولا یحتمل الخفاء بان کانت الحاجۃ والبلوی تعم العامۃ واشتہر مثلها فیما بین الخواص
ولم یظہر خلاف من غیرہ فیہ فهذا اجماع یجب العمل بہ ــ و نیز در تحقیق ست ــ و فی بعض النسخ و صورۃ المسئلۃ
فیما اذا ورد قول من الصحابی فیما یدرک بالقیاس و لم ینقل من غیرہ تسلیم ولا انکار ورد اذ لو کان ورودہ
فیما لا یدرک بالقیاس کان حجۃ بلا خلاف بین اصحابنا **قولہ** صفحہ ۵۹ درین حدیث که اطلاق جماعت
بر اثنین و مافوق آن آمده مستلزم آن نیست که ہرجا در شرع لفظ جماعت آمده مراد ازان ہمین باشد
الخ **اقول** مقصود متعلق بآلنست که ہرجا که در شرع لفظ جماعت آید مراد از آن ہمین باشد بلکه غرض
رفع استلزام جماعت از برای اکثر ست نه استلزام جماعت از برای اثنین بدلیل آنکه اطلاق
جماعت بر اثنین نیز آمده پس جماعت را مخصوص به اکثر نمودن مخالف شرع ست ــ و بطلان حمل
بر اجماع ازین قول لازم نمی آید ــ زیرا که نزد بعض اجماع واحد ست نزد بعض اجماع اثنین ــ و نزد بعض
اجماع ثلثه نیز حجت ست ــ فی التحقیق شرح حسامی ــ واختلف فی انه لو لم یبق من المجتهدین الا واحد ہل
یبقی الحجۃ بقولہ ام لا ــ منہم من قال یکون حجۃ لان مضمون الدلیل السمعی ان لا یخرج الحق من ہذہ الامۃ
من غیر تفصیل لانہ اذا لم یوجد من الامۃ سواہ صدق علیہ لفظ الامۃ لقولہ تعالی ان ابراہیم کان امۃ
قانتا للہ حنیفا والاصل فی الاطلاق الحقیقۃ واذا کان امۃ دخل تحت النصوص الدالۃ علی عصمۃ
الامۃ عن الخطاء فیکون قولہ حجۃ ــ ومنہم من قال لا یکون حجۃ لان الاجماع مشعر بالاجتماع واقل
ما یکون ذلک انما یکون بین اثنین فلا یکون قول واحد اجماعا ولا حجۃ واجبۃ الاتباع وہو الاظہر ــ رایت
فی بعض الحواشی ان اقل ما ینعقد بہ الاجماع ثلثۃ من العلماء ــ لان الاجماع مشتق من الجماعۃ واقل الجمع
الصحیح ہو الثلثۃ والیہ اشار عبارۃ شمس الائمۃ ــ حیث قال والاصح عندنا انہم اذا کانوا جماعۃ واشتہر قولا وفتوی
من البعض مع سکوت الباقین فانہ ینعقد الاجماع بہ وان لم یبلغوا حد التواتر ــ و مراد بحدیث ہرچہ
باشد بہرحال منافی صحت اطلاق جماعت بر اثنین و مافوقہا نیست **قولہ** صفحہ ۶۰ این قول مخالف
آن ائمہ دین نیست الخ **اقول** مقصود باین اراد این قول آنست که مراد از جماعت غیر اہل فقہ نیست
مانند عمر بن محمد ملا ته آنکه اطلاق جماعت بر اثنین و مافوقہا درین قول آمده **قولہ** صفحہ ۶۰ درجائیکه

اجماع سکوتی

اجماع واحد یا اثنین یا ثلاثہ

مثبت ترجیح اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست الخ **اقول** اگر بقول
مقلد بدایونی از حدیث اتباع سواد اعظم مراد نیست که در هر وقت اتباع اکثر موجودین آن وقت باید نمود
سخنی چشم خصم ست زیرا که این مفید دوام ست اول آنکه کسیکه اتباع اکثر قرون ثلثه در خیری کرده
باشد گو در آن اتباع اقل موجودین بعد قرون ثلثه بود مخالف حدیث مذکور نباشد — دوم آنکه
در بعض اوقات اتباع اکثر واجب نمی شود پس الزام مخالفت حدیث مذکور بمتبع اقل در بعض اوقات
بعد قرون ثلثه عائد نتوان شد **قوله** صفحه ۹۹ امریکه از صدها سال متوارث میان ائمه اعلام محبین
حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام ست الخ **اقول** دعوی توارث قیام فی المولد میان ائمه
اعلام بالکل باطل و غلط ست هیچیکی از ائمه اعلام قائل استحسان آن نیست آری از اهل موالید
برزنجی مجهول — و از مورخین حلبی قائل استحسان ست و برخلاف برزنجی — و حلبی صاحب سیرت شا
— و شر البلیسی — و ابن حجر مکی — و دیگران به بدعت بی اصل بودن آن قائل پس لو سلمنا که
خلاف اکثر جائز نیست لیکن با وجود یافتن تصریح کثیر بانکار چه گونه معلوم شد که مثبتین کثیر اند و در صورت
احتمال کثرت منکرین به نسبت احتمال کثرت مجوزین راجح پس رجحان احتمال کثرت منکرین
خلل در احتمال کثرت مثبتین با وجود مرجوحیت آن چرا نمی اندازد — و اقرار بقول علمای مقلدین
غافلین از تقسیم بدعت و بعدم دخول قیام در بدعت حسنه شان این علما را اما با منکرین قیام یک
ذات می کند یا با مثبتین قیام و حق ظاهر شق اول ست — و اهل سنت که بزعم مقلد بدایونی اسمعیلیان
قائل باجماع و اتفاق در بعض مسائل موافق تصریح دیگر علمای معتمدین اهل بدعت برای الزام ایشان
بوده اند که موافق زعم ایشان همین تصریح برای تحقیق اجماع کافی ست — و اگر فرضا مانع این اجماع
و اتفاق یافته شود اهل سنت را بران اصرار نیست **قوله** صفحه ۹۷ آنچه مقلدین گفته اند همین قدر ست
که مقلد را ترک مذهب مصرح مجتهد صرف بنا بر شنیدن لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول
امام نمی رسد الخ **اقول** مقلدین را ترک مذهب مصرح مجتهد خود بنا بر شنیدن حدیث مخالف قول
امام خود با تصریح محدثین بصحت آن حدیث و استدلال دیگر مجتهدین غیر امام او بر آن چرا نمی رسد — که دیگر
مجتهدین تحقیق معانی حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن و تمییز ناسخ و منسوخ و قوت و ضعف کرده اند —
و امام مقلدین اگر چه از ایشان زیاده تر ست لیکن زیاده تر بودنش از مجتهدین دیگر عموما مسلم نیست
و نه خصوصیت اهل الذکر به امام ایشان ثابت — و مجرد قول مجتهد که حجت شرعیه نیست بر مولانا عمر
حجت نبود — و مقلد را با وجود عدم تحقیق معانی حدیث و تدقیق و قدرت تطبیق احکام و تمییز ناسخ و منسوخ

و ثلث نقصت حسب زعم متبدعين چگونه منصب احتجاج از احادیث حاصل گردیده و استنباط او از قبیل
کدام حجت از حجج شرعیه بوده ومعهذا قیام وقت حکایت قدوم بی شک بدعت ست و موافق صریح
احادیث و تصریح ائمه مجتهدین لاسیما امام اعظم ابی حنیفه کوفی ضلالت بودن هر بدعت ثابت ونیز
چون فهم حکم امریکه مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج باحادیث
مذکوره حرام نبود و فهم حکم امریکه مخالف مجتهد ست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج
بدان حدیث چرا حرام باشد که تقلید مجتهد در منصوصات معلومه جائز نیست که حدیث رسول الله
صلعم دون از قول امام نتوان شد خصوصا در حالیکه این حکم و عمل موافق حکم و عمل دیگر مجتهدین غیر مجتهد
او باشد و خطای مجتهد در قول به نسخ ثابت شده باشد و یا شخصیکه خیال کرده شد در حقیقت ناسخ نبود
و جواب از احادیثیکه خصوم بدان استدلال کنند جوابی خبر قول به نسخ هیچ داده نشود و حدیثی دیگر
معارض آن معدوم باشد باقی عدم قول چیزی در بعض اوقات با فعل آن در دیگر اوقات
گو این عدم بعد فعل باشد دلیل نسخ فعل نتوان شد که فعل مرة با ترک مفید سنیت ست بدون
تاکد **قوله** صفحه ۹۸ صاحب رساله چه قسم جمیع علما را حسب قولش در انگشت آورده **اقول**
در اینجا تنزل ست بمعتقد اهل سوالیه و خلاف جمهور درین مسائل منقول ست از معتمدین ایشان **قوله**
صفحه ۹۸ تا بیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین لعیه در انگشت آوردن الخ **اقول** عجب که مجتهدین
را علم موافقت و مخالفت دیگر مجتهدین سابقین یا عصر نباشد و مقلدین دریافته باشند **قوله** صفحه ۹۹
تا الثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم کرده شود الخ **اقول** اگر تخصیص احادیث بمسائل
غیر منصوصه فرض کرده شود تا هم بقول خود مقلد ابولی الیجاب و تر از مسائل اجتهادیه ست
نه از مسائل منصوصه **قوله** صفحه ۹۹ البته اجماعیکه مصطلح اهل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول
مشهور منعقد نمی شود الخ **اقول** حنفیه دلائل را منحصر در اربعه کرده اند و انچه ورای آن داخل در
اربعه و راجع به آن پس اگر وجوب اتباع اکثر از این احادیث ثابت باشد بوجود دلیل خامس
الزام مخالفت احادیث بحنفیه عائد گردد **قوله** صفحه ۱۰۰ همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمی شود همچنان
در هر یوم الاثنین که یوم ولادت ست تقلیل و تخفیف عذاب بر کسیکه فرح ولادت نموده بود وارد
ست **اقول** در هیچ حدیث محتج به وارد نیست که کسیکه فرح ولادت نموده بود تقلیل و تخفیف
عذاب در هر روز اثنین میشود و معهذا عدم تسعیر جهنم عموما مشابه تقلیل و تخفیف عذاب بر صرف
یک کس یا تسعیر جهنم عموما نیست **قوله** صفحه ۱۰۰ این افتراست بر امام مذکور و دیگر ائمه دین الخ

اقول چنانکه شیعه روز عاشورا را روز شهادت امام حسین گمان برند و احکام ماتم دلو جه تشبیه لت وگریه وزاری وفغان وبیقراری آغاز نهند — همچنان اهل مولید روز اثنین را روز تولد آنحضرت صلعم گمان برند واحکام سرور وشادی تولد آغاز نهند پس این اقتر السیئت بر ائمه اهل مولید یا حقیقت واقعیه ست که فعل ایشان مشابه فعل شیعه ست — واز حدیث صوم اثنین لشکر تولد سرور وشادی ومجالس بانداء نمودن در هر اثنین ثابت نمی شود — وصوم هر اثنین معدول از قیاس ست وهمین مراوست از مخالف عقل **قوله** صفحه ۰۰ البسبب ظهور آن نعمت در یوم ولد قائل نشر وفر ومعتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند الخ **اقول** قائل شرف ومعتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بودن بی سند محض ست — وحدیث صوم اثنین دلالت بر آن وبر استحباب اعاده شکر ندارد — بلکه مفاد آن صوم هر اثنین ست در شکر حصول نعمت در یک روز پس این یک شکر ست که در هر اثنین بروزه کرده شود، نه اعاده شکر به شکرهای متعدده — باقی حدیث را اصلا دلالت بر فضل هر یوم اثنین مانند فضیلتی که اثنین ولادت را بود نیست **قوله** صفحه ۰۰ اما انچه بعض سفها مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف عقل واز شوائب وهم قرار داده اند الخ **اقول** مشروعیت صوم هر یوم اثنین بوجه تولد شریف در یوم اثنین عقلی یعنی قیاسی نیست بلکه معدول از قیاس چنانکه عدم فسا د صوم از اکل بسهو وفساد وضو از قهقهه بالغ در نماز — وبدین معنی مخالف عقل بودن حکمیکه ثابت از حدیث ست لا باس به ست — وچون اینقدر مسلم ست که روزیکه شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین از هر سال ولادت وی گمان برده بعض علما عید گرفتن اصطلاح نموده اند — وظاهر که این اصطلاح نمودن احداث ست بدون دلیل شرعی — پس مناقشه بدعت ضاله بودن درین اصطلاح قایم ست — وهمچنین حال اطلاق ست در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق بگمان بقای برکت وشرف دران زمان بدون ثبوت این بقا وعید بودن از ادله شرعیه که مناقشه بدعت ضاله بودن درین اطلاق قائم ست زیراکه این اطلاق احداث ست بدون دلیل شرعی — واین اصطلاح در حقیقت اصطلاح نیست حقیقة اصطلاح آنست که از اهل اصطلاح باشد واهل اصطلاح در هیچ امور شارع ست وبس — وقول قسطلانی — اول مفر خصم نیست که در آن بیان تخریج بیهقی ست — بر سبب واحد — الزاما للیهود والنصاری موافق زعم ایشان — دوم — مجرد قول قسطلانی که دلیل شرعی نیست بر هیچ مولانا عرشی حجت نتوان شد — وچون مشروعیت صوم عاشورا را

در شرع موسی بوحی الهی آنحضرت صلعم را معلوم شدن مظنون ست و مشابهت در همچو امور نصرانیت رفع مشابهت فی الجمله که نیز کرده خاطر آنحضرت صلعم بود بلفظ ناسع یا تبدیل عاشورا به تاسع توان شد گو اینقدر تغییر برای رفع هر مشابهت کافی نتوان شد — درینصورت کسی دیگر که صاحب وحی نیست و بوحی الهی معلوم کردنش چیزی را ممکن نیست چگونه هنر و عیبت سرور در هر روز نظیر روز ولادت عیسی هم در شرع عیسی علیه السلام معلوم توان کرد تا سرور بولادت وی علیه السلام در هر روز نظیر روز تولد وی گو لفظ روزی دیگر بایه تبدیل آن بروز دیگر بایه نیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت نماید که مشابهت صورة نیز درینحال مفید عدم جواز باشد و قیاس این بآن قیاس مع الفارق — و همچنین ست حال سرور ولادت در هر روز نظیر روز تولد آنحضرت صلعم که دران مشابهت ست بفعل نصاری و در شرع این سرور معهود نیست — واگر درینجا برای رفع مشابهت اینقدر تغایر که این سرور ولادت آنحضرت ست و آن سرور ولادت عیسی کافی بودی در صلوة الی التنور مشابهت بعبادت نار که فعل مجوس ست نیز کافی بودی — زیرا که صلوة ارکان مخصوصه برای خدا تعالی ست — و عبادت نار غیر ارکان مذکوره برای نار **قوله** صفحه ۱۰۱ در رد اقوال ائمه دین این خرافات طعن و ملام پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است الخ **اقول** ائمه دین که امامت ایشان مسلم ست نه قائل استحسان مجلس مولد اند و نه از قائلین استحسان که در زمرهٔ اهل علم معدود اند مدعی انحصار محبت درین عمل مولد با ارتکاب دیگر محرمات شرعیه بلکه درینجا تعرض ست از حال اهل موالید که بسیاری از ایشان مدعی انحصار محبت درین عمل و دیگر بدعات با وجود این خصال و عادات ناشروعه باقی مقصود مولانا ازین کلام طعن و ملام کسی نیست **قوله** صفحه ۱۰۲ الیس کسیکه ادنی فهم می وارد می داند که برین بیان این امام که نزد صاحب سیرت شامی وغیره از علمای دین پسندیده و مرغوب ست ایراد مصادره علی المطلوب فاسد الخ **اقول** گو امام ایشان درینجا بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش را متفرع بر نقل معنی بدعت حسنه نموده باشد چنانکه مزعوم مقلد بدایونی هست لیکن اندراج این عمل در معنی بدعت حسنه و عدم صدق معنی بدعت سیئه را که بدلیل احسان الی الفقرا ثابت کرده موجب لزوم مصادره علی المطلوب ست زیرا که مقدمات دلیل چنین باشد که عمل مولد در آن احسان الی الفقرا است و آنچه در آن احسان الی الفقرا است بدعت حسنه ست یا بدعت سیئه نیست و بودن این دلیل از ضروب شکل اول بدیهی الانتاج اگرچه مسلم ست لیکن ثبوت صغری یعنی مقدمه

اولی آن محتاج ثبوت مدعاست چنانکه مولانا عرشی فرموده واین قسمیت از مصادره علی المطلوب
پس بدیهی الانتاج بودن شکل رافع مصادره علی المطلوب نتوان شد — باقی اثبات حیوانیت
زید از — زید انسان — وکل انسان حیوان درآن وقت دور از مصادره باشد که ثبوت انسانیت
زید بدیهی باشد غیر محتاج به ثبوت حیوانیت برای زید — وهمچنین اثبات فرس نبودن زید از —
زید انسان — ولاشیئ من الانسان بفرس — درانوقت دور از مصادره خیال کرده شود که ثبوت
انسانیت زید محتاج به ثبوت فرس نبودن زید باشد — ومرد وگفتن قولی بدون دلیل نزد
اهل علم مطرود ست — وانچه مولانا عرشی اطعام طعام را درعید غدیر بلاشک احسان فرموده در
تقریر الزامی هست یا تنزلا بقول اهل هوا لیدو ائمه ایشان علی الفرض والتسلیم — پس باین ادراک
وفهم چو صله رد کلام اعلام کردن خیره بیحیائی یا جهل عام چه باشد **قوله** صفحه ۱۰۲ این قول هم بجهت
ناقهمی کلام امام سرزده الخ **اقول** تفوه به نافهمی کلام از نافهمی این مایه جهل وظلام ست چه دعوی امام
وی همین ست که انچه در مدینه اربل سازند از مولد احسن چیزیا نیست که ابتداع کرده اند آنرا در زمان
ما از انواع بر یکه معهود از صدر اول نیست **قوله** صفحه ۱۰۳ ظاهرا معنی ضرورت نمی دانند یا برای
تغلیط جهال این لفظ بر زبان می آرد الخ **اقول** زعم ندانستن معنی ضرورت محض جهالت در زوایست
ست برای توارث علی احاطه تامه بجزئیات احوال وجمیع افعال هر مرد از صحابه وتابعین وتبع تابعین
چه ضرور ست واندراج مجلس مولد که مجلس سرور ست به قول شریف از تداعی مردم ودیگر لوازم آن
درمجالس ذکار که محمل آن مجالس وعظ وجمعه وجماعات صلوات بوده ممنوع واستحباب صوم هر دوشنبه
مغنی از نقل خصوص این عمل نتوان شد که آن چیزی ست واین چیزی دیگر — واهتمام سلف وخلف بنقل
احوال وافعال آنحضرت صلعم عام از مباحات ومستحبات وسنن وفرائض وواجبات دلیل بین ست
برای ضرورت این توارث وشاهد بر مخالفت عقل سلیم بودن عدم توارث آن — ومحل نزاع این مجلس
ست نه مجرد ذکر احوال وافعال واقوال شریف وی صلعم **قوله** صفحه ۱۰۴ دلیل صوم عاشورا در کتاب
سیرت شامی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول ست الخ **اقول** نقل در سیرت شامی از
رساله سیوطی ست لیکن اثری از ان در مصنفات حافظ عسقلانی نیست وفتوای حافظ را درین باب خاص
اصلی نیست — وروزه گرفتن آنحضرت بهر عاشورا باعتماد مجرد قول یهود وبقصد موافقت ایشان مسلم نیست
بلکه روزه گرفتن وی ممکن ست که بوحی الهی یا دیگر اسباب علم که در شرع معتبر ست وبقصد موافقت حضرت موسی
باشد وادای شکر وروزه گرفتن در هر عاشورا یک شکر ست که حضرت موسی التزام آن نموده تا شکری

جدا گانه در هر عاشورا تا اعادهٔ شکر لازم آید ــ کرمانی ــ در شرح صحیح البخاری گفته ــ فان قلت کیف اعتمد صلعم
علی قول الیهود وفعله قلت لا یلزم منه الاعتماد لاحتمال نزول الوحی علی وفق ذلک ــ او صامه باجتهاده ــ او اخبر
من المسلم منهم کعبد الله بن سلام ــ او کان المخبرون من الیهود عدد التواتر ولا یشترط فی التواتر الاسلام
ــ و در محلی شرح موطا مرقوم ست ــ وعلی کل فلم یصمه اقتداء بهم فانه کان یصومه قبل ذلک وکان ذلک
فی وقت یحب فیه موافقة اهل الکتاب فیما لم ینه عنه سیما اذا کان فیه ما یخالف اهل الاوثان فلما فتحت مکة واشتهر الاسلام
احب مخالفتهم ایضا بالعزم علی صوم التاسع لما قیل له انهم یعظمونه ــ ونووی در شرح مسلم گفته ــ کان صلعم
یصومه کما تصومه قریش بمکة فلما قدم المدینة و وجد الیهود یصومونه صامه ایضا بوحی او تواتر منهم او اجتهاد ولا بمجرد
اخبار آحادهم ــ وشیخ دهلوی ــ در لمعات گفته ــ فنحن احق واولی بموسی منکم فیه دفع لوهم موافقتهم یعنی
نحن نصوم موافقة لموسی علم لا موافقة لکم ــ باقی قول مولانا محشی که لا نسلم که آنحضرت روزهٔ عاشورا
بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند ــ منافی نیست به بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا را بموافقت
یهود ــ زیرا که لازم نیست روزه گرفتن را بموافقت یهود ــ روزه گرفتن بگفته یهود ــ وانچه از عینی آورده
هیچ مضر نیست ــ وقول قسطلانی مجرد رای اوست بر دیگران تسلیم آن چه ضرور **قوله** صفحه ۱۰۵ بودن
دو وجه دیگر برای امر که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم آن نیست که وجه ثالث برای آن امر که
از حدیث صحیح دیگر باقرار ائمهٔ دین ثابت وصریح باشد باطل وفاسد الخ **اقول** در هر دو حدیث
که متعلق این دو وجه ست ذکر یهود نیست بلکه دران ذکر انبیای سابقین و نبی سابق ست ــ پس این توجیه
که ــ هؤلاء الیهود غیر یهود المدینة ــ دران ــ توجیه القول بما لا یرضی قائله ست ــ واحتمال جواز صوم در عید
نزد ایشان از دلیلی ثابت نیست فلا یعبأ به ــ وبهر حال لذین احادیث ثابت که روزه گرفتن هر عاشورا
بقصد موافقت انبیا بود نه بقصد موافقت یهود ــ واز روزه گرفتن بموافقت یهود قصد موافقت وعمل بگفته
ایشان لازم نمی آید ــ و در انا احق بموسی منکم دلیل ست بر انکه این روزه گرفتن بموافقت موسی بود
نه بقصد موافقت یهود چنانکه شیخ دهلوی در لمعات گفته ــ **قوله** صفحه ۱۰۶ ادعای اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم ست **اقول** از سیاق کلام ظاهر قول
باتفاق نسخ صوم عاشورا بوجه شرع سابق ست وبس ومراد از اتفاق اتفاق متخاصمین ست در
محل نزاع واتفاق بر استحباب لائق التسلیم نیست بدلیل خلاف ابن عباس و ابن عمر ــ ونووی در شرح صحیح مسلم
بذیل حدیث ابن عباس ــ اصبح یوم التاسع صائما ــ قلت اهکذا کان النبی صلعم یصومه قال نعم ــ
نوشته ــ هذا تصریح فی کون مذهب ابن عباس ان عاشوراء اسم یوم التاسع و در محلی شرح موطا

مرقوم ست ـ قیل ہو الیوم التاسع ـ وعینی در شرح صحیح البخاری آوردہ ـ وذہب ابن عباس الی ان عاشوراء ہو الیوم
التاسع ـ وقال بعض الصحابۃ ہو الیوم الحادی عشر ـ در صحیح البخاری از ابن عمر مروی ست ـ قال صام النبی
صلعم یوم عاشوراء وامر بصیامہ فلما فرض رمضان ترک وکان عبد اللہ لا یصومہ الا ان یوافق صومہ ـ عینی
ـ در شرح صحیح بخاری در شرح این حدیث گفتہ ـ ای صومہ الذی یعتادہ وغرضہ انہ کان لا یعتقدہ نفلا
ـ و وجوہ عدم استحباب در کلام مولانا عرشی رحمہ اللہ تعالی مذکور ست ـ واز استحباب صوم در ہر عاشوراء
اعادۂ شکر نعمت سابقہ در از منۂ لاحقہ ثابت نیست بلکہ ثابت ازان روزہ گرفتن در ہر عاشوراء ہمیں شکر
نعمت سابقہ ست **قولہ صفحہ ۱۰۱** ـ این چہ سخن سازی وافترا پردازی ست دعوی اتفاق منسوخیت صوم
نمودن و بر ترمذی نہ حوالہ کردن الخ **اقول** مقصود حوالہ منسوخیت صوم ست بر ترمذی نہ حوالہ
اتفاق منسوخیت آن بر آن **قولہ صفحہ ۱۰۰** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشوراء بالاتفاق
تصریح امام محمد در موطا نمودن ہم کذب صریح ست الخ **اقول** مقصود بیان نسخ آن بوجہ سابق ست
و بر قول قائلین وجوب از نسخ وجوب نیز نسخ آن بوجہ سابق ثابت توان شد واز تصریح امام محمد
نسخ وجوب آن باتفاق ابی حنیفہ وعامہ ظاہر پس باتفاق مولانا عرشی معاندین او کہ حنفیہ اند غالبا
نسخ ثابت ست **قولہ صفحہ ۱۰۰** دلالت این حدیث بر ممانعت صوم عاشوراء ممنوع ست الخ **اقول**
دلالت حدیث بر ممانعت ظاہر ست ـ زیرا کہ در حدیث ـ صمنا الیوم التاسع ـ است نہ صمنا الیوم
التاسع مع العاشر ـ ومفاد عبارت اولی روزہ گرفتن یوم تاسع بدل عاشر ست نہ ضم یوم تاسع با عاشر
در روزہ گرفتن لہذا قرطبی گفتہ ـ ظاہرہ انہ کان عزم ان یصوم التاسع بدل العاشر ـ واگرچہ فرض
کردہ شود کہ آثار ابن عباس مضطرب ست لیکن از اضطراب آن اضطراب حدیث ـ صمنا الیوم التاسع
یا حدیث ـ لاصومن التاسع ـ لازم نمی آید وحدیث درین باب حجت کافی ست ـ باقی اقوال بعض اہل
علم کہ حجج شرعیہ نیست بر مولانا حجت نباشد **قولہ صفحہ ۱۰۱** نسخ جواز وفضیلت بہ نسخ فرضیت گو مختار بعض محققین
باشد قاعدۂ متفقۂ اہل اصول نیست الخ **اقول** نسخ جواز وفضیلت بہ نسخ فرضیت اگرچہ متفق علیہ اہل
اصول نیست لیکن متفق علیہ اصولیین حنفیہ بی شک ست ومقلد بدایونی خود تسلیم کردہ کہ مختار بعض محققین
ہمین ست ومقصود اتفاق نیست بلکہ مذہب حنفیہ وخلاف ہمچو صاحب مسلم قادح مذہب نتوان شد
در منار مرقوم ست واذا انعدمت صفۃ الوجوب للمامور بہ لا یبقی صفۃ الجواز عندنا خلافا للشافعی ـ ودر صحیح ابن
شرح منار مذکور ست ـ تحریرہ علی ما فی کتب الشافعیۃ انہ اذا نسخ الوجوب ہل یبقی الجواز بالدلیل الاول
ام لم یبق ـ والی الاول ذہب جمہور الشافعیۃ وغیرہم ـ والی الثانی مال علمائنا رحمہم اللہ تعالی ـ شعواتھم

الامام حجة الاسلام ابوحامد الغزالی - از شرح مسلم خود آورده - وبقی الکلام فی الثالث وفیه خلاف فعندنا لا یبقی وعند الشافعیة یبقی **قوله** صفحه ۱۱۱ - اما جائیکه نص نسخ خود ودلالت بر اباحت وجواز دارد پس دران هیچگونه کلام ونزاع نیست وصوم عاشورا را از همین قبیل ست **اقول** اگرچه کسی صوم عاشورا را از همین قبیل گفته باشد لیکن این قول او نزد مولانا مسلم نیست چه آن جناب را کلام ست در ثبوت جوازش از حدیث صحیح مرفوع **قوله** صفحه ۱۱۱ هرگاه از حدیث شریف اعادهٔ شکر نعمت بعد مرور زمان ثابت گردیده الخ **اقول** اعادهٔ شکر از حدیث ثابت نیست وانچه ثابت ست یک شکر ست بصوم هر عاشورا را - ومحل مجالس اذکار مجالس وعظ ومجالس جمعه وجماعات صلوات ست ومحل نزاع مجلس اذکار نیست بلکه محل نزاع مجلس سرور ولادت ست که به تداعی مردم وآوردن شیرینی ودیگر لوازم منعقد می شود ومقیس علیه صوم ست ومقیس مجلس مذکور وتباین هر دو بین ست **قوله** صفحه ۱۱۲ - ای اهل اسلام انصاف فرمائید که این چه لی دینی ست که در شان ائمهٔ دین الخ **اقول** استناد صاحب حص حصین وغیره باین روایت برای استحسان عمل مولد خطاست چه درین استناد اعتماد ست برخواب - و بر قول ابی لهب کافر در خواب - وخواب وقول کافر لائق اعتماد نیست وکلام در صحت این روایت علاوه برانست - و در روایت بخاری - و روایت مستند اهل مولد فرقی ظاهر ست - بخاری روایت کرده قال عروة - وثویبة مولاة لابی لهب کان ابولهب اعتقها فارضعت النبی صلعم فلما مات ابولهب اریه بعض اهله بشر حیبة - قال له ماذا لقیت - قال ابولهب لم الق بعدکم غیر انی سقیت فی هذه بعتاقتی ثویبة - درین روایت صرف اعتاق ثویبه وسیرابی یافتن بسبب اعتاق ثویبه وخواب دیدن بعض اهل ابی لهب مذکور ست - نه اعتاق ثویبه وقت بشارت دادن وی به تولد نبی صلعم وسرور شدن ابی لهب بولادت وی صلعم وتخفیف عذاب در خصوص روز اثنین بسبب سرور تولد وخواب دیدن خاص حضرت عباس - واز روی کتب سیر اعتاق ثویبه وقت شنیدن بشارت ولادت باطل ست - حافظ ابن حجر - در فتح الباری فرموده - ظاهره ان عتقه لها کان قبل ارضاعها - والذی فی السیر یخالفه وهو ان ابالهب اعتقها قبیل الهجرة وذلک بعد الارضاع بدهر طویل وقسطلانی گفته - والذی فی السیر ان ابالهب اعتقها قبیل الهجرة وذلک بعد الارضاع بدهر طویل - وابن عبد البر در استیعاب آورده - واعتقها ابولهب بعد ما هاجر رسول الله صلعم الی المدینة - و در تاریخ خمیس مرقوم ست - وفی الاستیعاب قال احمد بن محمد اعتقها ابولهب بعد ما هاجر رسول الله صلعم الی المدینة فاتاه الله تعالی علی ذلک بان سقاه الله لیلة کل اثنین - فی مثل نقرة الابهام کذا فی

روایت اعتاق ثویبه

جمع بین روایت اعتاق ابی لهب

سیرة مغلطائی — والمنتقی — وابن حجر در اصابه گفته — قال ابن سعد اخبرنا الواقدی عن غیر واحد من اهل العلم قالوا
کانت ثویبة تدخل علی رسول الله صلعم فیصلها وهو بمکة وکانت خدیجة تکرمها وهی علی ملک ابی لهب
وسالته ان یبیعها لها فامتنع فلما هاجر رسول الله صلعم اعتقها ابولهب — وخفاجی در شرح شفا آورده
وفی السیر انه اعتقها بعد ولادته بدهر طویل وهو المروی فی غیر السیر — وفی الذاهب ما یخالفه
— در روایت بخاری که مفید مدعای اهل مولد نیست در حجت بودن آن نیز سخن ست حافظ
ابن حجر — در فتح الباری گفته — وفی الحدیث دلالة علی ان الکافر ینفعه العمل الصالح فی الآخرة
— ولکنه مخالف لظاهر القرآن قال الله تعالی — وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً
منثورا — واجیب اولا بان الخبر مرسل ارسله عروة ولم یذکر من حدثه به — وعلی تقدیر ان
یکون موصولا فالذی فی الخبر رؤیا منام فلا حجة فیه — ولعل الذی رآها لم یکن اذ ذاک اسلم
بعد فلا یحتج به — وقسطلانی در شرح صحیح البخاری آورده — واستدل بهذا علی ان الکافر قد
ینفعه العمل الصالح فی الآخرة وهو مردود بظاهر قوله — وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً
منثورا — لاسیما والخبر مرسل ارسله عروة ولم یذکر من حدثه به — وعلی تقدیر ان یکون موصولا
فلا یحتج به — اذ هو رؤیا منام لا یثبت به حکم شرعی — وکرمانی — در شرح صحیح البخاری نوشته
— فان قلت فیه دلیل علی ان الکافر ینفعه العمل الصالح لقوله تعالی فجعلناه هباءً — قلت لا او
الرؤیا لیست بدلیل — باقی تخفیف عذاب کافر که از بعض اهل علم نقل کرده مخالف نصوص ست
اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون — ان الذین
کفروا وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب
ولا هم ینظرون — اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا
یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون — والذین کفروا لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم
من عذابها — وقول خفاجی — لانه بعد الحشر — ولانه لما یخرجهم من النار فکانه لم یعذبهم اصلا —
تخصیص وتقیید بلا دلیل ست — ودر فتح الباری از قاضی عیاض منقول ست که — قال انعقد الاجماع
علی ان الکفار لا ینفعهم اعمالهم ولا یثابون علیها بنعیم ولا تخفیف عذاب وان کان بعضهم اشد عذابا
من بعض **قوله** صفحه ۱۱۴ — اولا این چه خبط وکلام بی ربط ست دعوی باطل بودن روایت
کرده الخ **اقول** روایت کردن بیهقی هر قسم روایت را بجهت آن آورده که باطل گفتن ای
منافی روایت کردن وی نیست ومدار صحت روایت بر ثقاهت وعدالت رواة ست قول مستدل

صحت آن بدون اثبات ثقت وعدالت رواة آن از اقوال ائمۂ جرح وتعدیل باطل ست وباطل
نیز از قسمی ضعیف ست پس حکم بضعف منافی حکم بطلان نباشد — واحتجاج از عام ضعیف روایات
ست — لطف آنکه خود بیہقی اینحدیث یعنی حدیث عقیقہ بعد نبوت را منکر گفته ودرین روایت عبدالله
بن محرر راوی ست — وہو ضعیف جدا کذا فی التلخیص — وانه متروک کذا فی التقریب — فی المیزان
للذہبی ہو من بلایا عبدالله بن المحرر الجزری — قال احمد ترک الناس حدیثه — وقال الجوزجانی
ہالک — وقال الدارقطنی — وجماعة متروک — وقال ابن حبان کان من خیار عباد الله الا انه کان
یکذب ولا یعلم ویقلب الاخبار ولا یفہم — وقال ابن معین لیس بثقة — ونووی در شرح مہذب گفته
— ہذا حدیث باطل — باقی ذکر اصول حنفیه برای الزام ہم مذہبان مقلد بدایونی ست که مدعی
حنفیت بوده اند **قوله** صفحه ۱۱۵ برای رد اقوال ائمۂ دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت
را که بموجب حدیث صحیح در جواب سوال صوم آن یوم واقع ست الخ **اقول** حاصل جواب
بدین تقدیر آن باشد که در فردی ازین روز وقوع این وقائع شده لہذا امید نزول رحمت الہی
درین روز ست پس برای نیل رحمت الہی درین روز مناسب باعمال صالحه که از انجمله صوم ست باید
بود — درین صورت استدلال بدین حدیث بر مدعای اہل مولد اصلا صحیح نبود — وقول صاحب
مظاہر وغیره حجت شرعیه نیست تا بر مولانا حجت باشد **قوله** صفحه ۱۱۵ — اولا این قیاس درست نیست که
در ینحدیث ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب فضیلت واقع نگردیده الخ **اقول** ذکر تولد
شریف در حدیث صوم اثنین در وجه صوم ست نه در وجه فضیلت اثنین — ومعہذا ذکر این فضائل
در حدیث جمعه به سیاق — خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة — واقع پس محل بیان فضل ست
— ودر قول قاضی تخصیص اخراج آدم وقیام ساعت نیست بلکه عموم ست به نسبت جمله فضائل
مذکوره — وچنانکه قاضی حدیث یوم جمعه را بوجه ذکر اخراج آدم وقیام ساعت بر معنی محمول
کرده ہمچنین حدیث صوم اثنین بدلیل احادیث دیگر که دران وارد ست — تعرض الاعمال یوم
الاثنین والخمیس فاحب ان یعرض عملی وانا صائم — وان النبی صلعم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس
فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله فیہما لکل مسلم — باقی قول ابن العربی وامثال او تاویل
او ست واجب القبول نیست **قوله** صفحه ۱۱۶ وازبرکت وشرف یوم الاثنین بجہت بودنش نظیر
یوم ولادت انکار نمودن الخ **اقول** قول ملا علی قاری حجت شرعیه نیست وچونکه در حدیث
صحیح مصرح انحراف از قبول آن وبہ تاویل بعض شراح باوجود تاویلی دیگر که موفق بین الحدیثین ست

تا زکردن چه حیاست **قوله** صفحه ۱۱۶ – از انجمله جناب حضرت صدیقه کمترین کبری رضی الله عنها فرمود
– الکان رسول الله صلعم لیدع العمل الخ **اقول** مراد عائشه ترک عمل ست بعد فعل نه ترک ستمر چنانکه
شراح حدیث تصریح به آن نموده اند **قوله** صفحه ۱۱۱ – اما قطع نظر از انهمه می گوییم که بر اهل دین
مخفی نخواهد بود با وجودیکه حضرت شارع در وجوه فضائل جمعه هم ولادت شریف حضرت آدم الخ
اقول چنانکه حضرت شارع در یوم ولادت شریف بخیال وقوع واقعه وفات شریف غم و حزن را
درین روز مشروع نفرموده همچنان بخیال تولد شریف سرور و شادی را نیز درین روز مشروع نفرموده
مشروعیت صوم درین روز اگر بخیال تولد شریف درین روز فرض کرده آید مستلزم مشروعیت
سرور و شادی نتوان شد که صوم را خصوصیت بسرور و شادی نیست – وحدیث حیاتی خیر لکم ومماتی
خیر لکم قطع نظر ازینکه هیچ مفید مدعائی مقلد بدایونی نیست – متکلم فیه عند المحدثین ست راوی
آن خراش بن عبد الله از انس مجروح ست – ابن العراق در تنزیه الشریعة گفته خراش بن عبد الله
عن انس ساقط – وذهبی در میزان آورده – قال ابن حبان لا یحل کتابة حدیثه الا علی الاعتبار
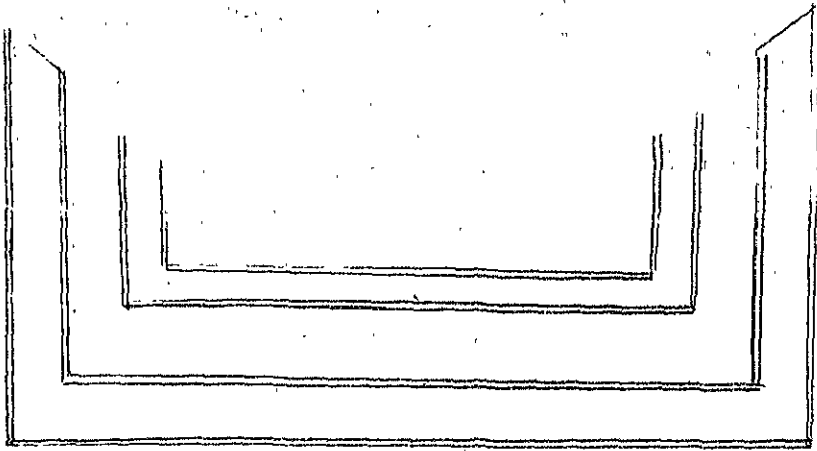
تمام شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

للہ الحمد والمنۃ وعلی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ الصلوۃ والتحیۃ اما بعد این رسالہ ایست مسمی بہ
تائید التنقید دربارۂ تزئیف مقال متقلد بلید بدایونی کہ در تنقید امام مخدوم مولانا بحر العلوم
جناب نواب عالیجاہ امیر الملک دام اجلالہم قائل آن بودہ حرکت مذبوحی نمودہ۔ ومن اللہ
الجلیل الهدایۃ الی سواء السبیل قولہ صفحہ ۱۰ این فقرہ ایست بجنسہ کہ در کتاب سیرت شامی الخ اقول در سیرت
شامیہ از ابی شامہ بتقریب عمل مولد شائع فیہ کرده منقول ست۔ وکان اول من فعل ذلک بالموصل الشیخ عمر بن محمد
الملا احد الصالحین المشہورین۔ مفید استناد بہ شیخ مذکور نیست بلکہ منظور ازان نشان
دادن فاعل اول عمل مسطور ست۔ وازینجہ قول ابی شامہ بشہرت صلاح عمر بن محمد
شہرت صلاح او وشناختن مشائخ صوفیہ وعلمای کرام او را واوردن مشائخ صوفیہ
وعلمای کرام سند نش در کتبہای خود لازم نمی آید چہ جای کہ از اہل علم بودنش وشہرت
بہ آن ازان ثابت گردد بسیار کسان مشہور بصلاح باشند ودر حقیقت کاذب ولی علم
۔ ابن حبان در حق عبد اللہ بن محمد گفتہ کان من خیار عباد اللہ الا انہ کان یکذب ولا یعلم
ویقلب الاخبار ولا یفہم۔ بالجملہ نسبت افترا بحضرت ناقد فتوی کذب ست وافترا قولہ
صفحہ ۱۱ قطع نظر ازانکہ سلطان عادل اسلام واہتمام این فعل باقتدای صالح مشہور امت
خیر الانام علیہ السلام نمودہ وعلما وصلحا حاضر شدند الخ اقول فسق شاہ اربل از استعمال
بہ غنا وملاہی وآلات لہو در خصوص عمل مولد خود ثابت۔ وحال علما وصلحا کہ ذکر شدہ والیشان

در مجلس مذکور کنند خیال کرد نیست ایا مقتضائے علم و صلاح ہمین ہست کہ از دنیا طلبی بمجالس غنا
و ملاہے شامل گردند و مدح سرائی ابن خلکان کہ از ہم مذہبان سلطان مغلوبان استیلای او بود
لائق اعتماد نیست — ولو سلّم پس این عمل او خالی از اسراف و تبذیر و دیگر منکرات نبود پس بدولت
این عمل نجات از فسق متعذر ست اگر بدل این کار نیز از صرف بر ہر فقراء و یتامی و ارامل میکرد از لوم فسق
و فجور مصئون و محفوظ ماندی — و برای ثبوت امر اول قول ابن خلکان — و سبط ابن الجوزی کافیست —
ابن خلکان گفتہ — و تقدم مظفر الدین بنصب قباب من الخشب — و کل قبۃ اربع او خمس طبقات و یعمل
مقدار عشرین قبہ او اکثر — منہا — قبۃ لہ — والباقی للامراء و اعیان دولتہ — لکل واحد قبۃ — فاذا کان
اول الصفر زینوا تلک القباب بانواع الزینۃ الفاخرۃ — وقعد فی کل طبقۃ جوق من المغانی و جوق من ارباب
الخیال و من اصحاب الملاہے — سبط ابن الجوزی گفتہ — وکان یعمل للصوفیۃ سماعا من الظہر الی الفجر
و یرقص بنفسہ — حکم غنا و ملاہے و سماع و رقص اینست — فی المحیط — لا یجوز الوقف علی صوفیۃ زماننا
لانہم یرقصون — وفی جواہر الفقہ — السماع والقول والرقص الذی یفعلہ المتصوفۃ فی زماننا حرام
لا یجوز الجلوس علیہ — وفی جامع الفتاوی — الغناء واستماع الملاہی وضرب المزامیر والرقص کلہا
حرام و مستحلہا کافر تاب اللّٰہ علی من ابتلی بہ — وفی شرح السیر الکبیر للسرخسی — والرقص الذی یفعلہ
المتصوفۃ فی زماننا حرام لا یجوز القصد الجلوس الیہ ہو والغناء والمزامیر سواء و مشائخ قبلہم فعلوا
غیر ما فعل ہؤلاء — وفی الجامع الصغیر لشمس الائمۃ السرخسی — لا تقبل شہادۃ من یتغنی و یرقص لانہ
کبیرۃ والکبیرۃ تسقط العدالۃ — وفی نصاب الاحتساب — ہل یجوز الرقص فی السماع — الجواب
— لا یجوز — وفی الاختیار انہ کبیرۃ فی جمیع الادیان — وفی شرح المشکوۃ للطیبی — وما احدثہ المتصوفۃ
من السماع بآلات فلا خلاف فی تحریمہ حتی ظہرت علی کثیر منہم افعال المجانین فیرقصون بحرکات منطلقۃ
— وتقطیعات متلاحقۃ — و زعموا ان تلک الامور من البر تثیر سنیات الاحوال وہذا زندقۃ — فی
فتاوی البیہقی التغنی واستماعہ وضرب الدف وجمیع انواع الملاہی حرام مستحلہا کافر ہدی اللّٰہ الرکد
المتجملۃ الذین ابتلوا بہ فقد حل علیہم الکفر — وفی الطریقۃ المحمدیۃ — وقد نص القرآن علی النہی عن الرقص
— وفی الذخیرۃ — الرقص کبیرۃ — وفی البزازی — حرمتہ بالاجماع — وافتی جلال الملۃ والدین
الکرلانی — بان مستحلہ کافر — کذا فی حاشیۃ الطحطاوی — وفی الدر المختار — ومن یستحل
الرقص قالوا بکفرہ ولاسیما بالدف یلہو و یزمر — وفی الہندیۃ من التتمۃ سئل الحلوانی عمن سموا
انفسہم بالصوفیۃ فاختصوا بنوع لبسۃ واشتغلوا باللہو والرقص وادعوا لانفسہم منزلۃ فقال افتروا

علی اللہ کذبا ۔ و فی الہدایۃ ولت المسئلۃ علی ان الملاہی کلہا حرام حتی التغنی بضرب القصب
۔ و بودن ابن خلکان از ہم ندیمان شاہ اربل ظاہر است ۔ ابن خلکان خود در ترجمہ او بان گفت کان
عند ناسمعنیۃ اربل مغن موصوف بالحذق والاجادۃ فی صنعۃ الغناء یقال لہ الشجاع ۔ و صلاح الدین
۔ در ذیل تاریخ ابن خلکان در ترجمہ وی نوشتہ ۔ و کان لہ میل الی بعض اولاد الملوک لہ فیہ
اشعار رائقۃ ۔ و جواز غناء عرب و طبل غزاۃ اگر تسلیم کردہ شود ہیچ مفید در بریت شاہ اربل از
فسق نیست زیرا کہ مشغولی وے برقص و غناء و ملاہی کہ بی شک حرام ست ثابت شدہ ۔ و
بر قول غزالی قابل قبول نتوان شد ۔ و غالبا بعض اقوال او نیز و مقلد بدایونی نیز مردود باشد
۔ قال فی المنخول ۔ و اما ابو حنیفۃ فقد قلب الشریعۃ ظہرا لبطن و شوش مسلکہا و جزم نظامہا ۔ فی
الاحیاء ۔ قد حکی ان ابا یوسف کان یہب مالہ لزوجتہ فی آخر الحول و یستوہب مالہا لاسقاط الزکوۃ
فحکی ذلک لابی حنیفۃ فقال ذلک من فقہہ و صدق فان ذلک من فقہ الدنیا ۔ و لکن مضرتہ فی الآخرۃ
اعظم من کل جنایۃ و مثل ہذا العلم ہو الضار ۔ و فی الاحیاء ایضا ۔ فان قیل فہل یجوز لعنۃ اللہ علی
یزید لکونہ قاتل الحسین او امر بہ ۔ قلنا ہذا لم یثبت اصلا فلا یجوز ان یقال انہ قتلہ او امر بہ مالم
یثبت فضلا عن اللعنۃ لانہ لا یجوز نسبتہ مسلم الی کبیرۃ من غیر تحقیق ۔ و فی کتاب ابن ہبیرۃ ۔ و ما
ذکر الغزالی فی الاقتصاد فالحاد و لطرق خبیث فی عقیدۃ المسلمین فالحذر الحذر **قولہ** صفحہ ۱۲۰ الیشان
از جہالت خود امثال تجدد و راعین ہے دانند الخ **اقول** چنانکہ الیشان عین می دانند ہمچنان
اہل ہوا لیذ نیز عین ہے دانند و دعوی بقاء شرف و برکت آن روز در این روز بی دلیل ست شد بدون
گمان فاسد شیعیان قصد التصور و تذکر ایام شہادت جناب امام در روز عاشورا و غیرہ کردہ مجلس
غم و ماتم آراستن نیز و مستندین مجتہد مقلد بدایونی نیز جائز نیست و آنچہ از علائے خود آوردہ مراد ش
تصور و تذکر بلا قصد ست ۔ و در ہمین صواعق محرقہ ابن حجر مکی مرقوم ست ۔ و ایاہ ان یشتغل
ببدع الرافضۃ و نحوہم من الندب و النیاحۃ و الحزن اذ لیس ذلک من اخلاق المومنین و الا لکان
وفاۃ رسول اللہ صلعم اولی بذلک و نیز در السنت ۔ فصار ہولاء لجہلہم یتخذونہ موسما و اولئک
لرفضہم ماتما و کلاہما مخطئ مخالف للسنۃ ۔ و سیوطی ۔ در رسالہ مولد آوردہ ۔ قد قال ابن رجب ۔
فی کتاب اللطائف فی ذم الرافضۃ حیث اتخذوا الیوم عاشوراء ماتما لاجل قتل الحسین رض لم یامر اللہ
ولا رسولہ باتخاذ ایام مصائب الانبیاء و موتہم ماتما فکیف بمن دونہم ۔ و شیخ عبد القادر جیلانی
۔ در غنیہ گفتہ ۔ لو جاز ان یتخذ ہذا الیوم مصیبۃ لاتخذتہ الصحابۃ و التابعون لانہم اقرب الینا و اخص

اتخاذ ماتم بروز عاشورا

قوله صفحه ۱۲۰ - خلاصة المرام آنکه حزن وفات شریف جناب سرور کائنات که صرف اندوه محرومی ما از
نعمت زیارت ست الخ **اقول** محرومی از نعمت زیارت وانقضاے خیر القرون آیا نقصی نیست
که بران اندوه وحزن کرده آید - وشهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه آیا موجب رضای جلال
رب العزت نیست پس چرا صرف تصور وتذکر ایام شهادت جناب امام واسترجاع بر مصائب
شان جائز خیال کرده شد - والاستنادین وستند مستندین مقلد بدایونی چرا وفات آنحضرت
صلعم ومصیبت امام حسین رضی الله عنه را یکسان شمرده اند - ابن حجر مکی گفته - والا لکان
وفاة رسول الله صلعم اولی بذلک - وابن رجب مستند سیوطی گفت - لم یامر الله ورسوله
باتخاذ ایام مصائب الانبیاء وموتهم ماتما فکیف بمن دونهم - وشیخ عبد القادر جیلانی در غنیه فرموده
- ولو جاز ان یتخذ یوم موته مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک اذ قبض الله نبیه فیه - وکذلک
ابو بکر الصدیق قبض فیه - وهو ما روی هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت
قال ابو بکر لی ای یوم توفی النبی صلعم فیه قلت یوم الاثنین - قال رضی الله عنه انی ارجو ان
اموت فیه فمات فیه - وفقد رسول الله صلعم - وفقد ابی بکر رضی الله عنه اعظم من فقد غیرهما
- وحدیث خیریت موت آنحضرت در حق امت متکلم فیه ست کما مر قوله صفحه ۱۲۱ امام حلبی در
انسان العیون الخ **اقول** از رد حکایت رد کردن فلان فلان کس خبری را بوجوه مردوده
درخور قبول بودن مذکور لازم نمی آید قوله صفحه ۱۲۱ این دعوی آنوقت قابل ذکر بود الخ
اقول وقوع قلع وقمع ردین کسان بوجوه قویه از علماے حق بهست مثل ناصر کفایی برای
ذکر این دعوی کافی ست شهرت قاصعین مثل شهرت رادین باشد یا نباشد چه جائیکه مبلغ کلام قاصعین
علم ودیانت وتقوی وصلاحیت ورجحان شان بر رادین نمایان وعیان باشد قوله صفحه ۱۲۱
اگر قول آن یهودی مخالف شرع وعقل ومبنی بر وهم فاسد وخیال کاسد بود الخ **اقول**
جواب دادن سائل حسب زعم وفهم ادراک او امریست شایع محمود نه مذموم مگر زعم او در حقیقت
مبتنی بر وهم فاسد وخیال کاسد باشد ما لوفان فکر وعناد وقوت بحقائق ودقائق اسلام نرسند
باقی منقصت جناب فاروق ومردود بودن قول شراح ازین تاویل خیال کردن مجرد وهم است
ناشی از سوء فهم قوله صفحه ۱۲۱ - اول ورود صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم ست الخ **اقول**
انکار ورود صفت شجره که وقوع بیعت مسلمین مرضیین منزل علیهم السکینة زیر آن بوده انکار ست
از آیت کریمه - لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الآیة - واز روایت مصنف

ابن ابی شیبه تتبع نمودن حضرت عمر آنرا معلوم ست وشوکت اسلامی وصولت آن وحصول علم ویقین باحکام کفر وشرک در عهد حضرت ممدوح محتاج بیان نیست و عدم تدوین احکام در هیچ از امور هست وجه که منجمله آن تبرک بآثار شریفه است چه دخل **قوله صفحه ۱۲۱** منشای این خرافات نفهمیدن معنی لفظ مخالفت ست الخ **اقول** مخالفت درینجا بمعنی عدم موافقت سنت ست وابن ملک در شرح مصابیح گفته

کل خصلة اتی بها احد بعد النبی صلعم فهی مخالفة للسنة احکامیکه از کتاب الله ثابت نیست واما از سنت ثابت پس مخالفت آن از کتاب الله بدینمعنی هیچ مضر نیست ودر حقیقت این مخالفت مخالفت نیست بلکه در حکم موافقت زیرا که حجیت سنت از کتاب الله ثابت ست باقی مذموم بودن جمیع بدعات حسنهٔ مزعومی مقلد بدایونی چه مضر ست و بدعاتیکه حسن آن از ادلهٔ شرعیه ثابت خود مخالف کتاب وسنت نیست واستخلاف ابوبکر باجتهاد و اجماع بود پس در حکم موافقت کتاب وسنت باشد و مخالفت بدانمعنی که در حکم موافقت ست موجب طعن نتواند شد آری مخالفت رسول الله بمعنی عصیان ومنازعت صراحت امر ونهی رسول الله اگرچه باجتهاد باشد موجب طعن ست وشاید که محمل کلام شارح مقاصد وصاحب تحفه بر مثل همین معنی باشد **قوله صفحه ۱۲۲** خود را عالم ونیز اقرار داده تبرای شنیع در حق صحابهٔ کرام الخ **اقول** اطلاق بدعت با استحسان آن مجاز ست در اطلاق ونیز برای آن محامل دیگر که بجای خود مذکور ست پس وهم تبرای شنیع در حق صحابهٔ کرام ناشی از داء عضال بدعت ست وبس ورد خرافات سبکی در صارم منکی موجود ست واستناد بدان استنادست بقول مردود والنچه سبکی گفته که فعل مباح از اعتقاد ثواب محرم ومنهی شود قول باطل ست زیرا که اعتقاد ثواب در مباح ادخال ست

در دین انچه از دین نیست واو خود گفته که من ادخل فی الدین مالیس منه فعلیه اثم البدعة پس چه جای این اعتقاد ست در چیزیکه هنوز اباحت آن متکلم فیه **قوله صفحه ۱۲۳** سوای حافظ سیوطی دیگر ائمهٔ محققین هم مانند تورپشتی وغیره بودن عقیقه برای شکر نعمت تصریح فرموده اند الخ **اقول** برای کسی بمقابله انچه احادیث صحیحه ثابت لائق قبول نباشد **قوله صفحه ۱۲۴** حاصلش آنکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلعم شکی وارتیابی نیست الخ **اقول** استحباب مطلق سرور ولادت مستلزم استحباب سرور ولادت بعقد مجلس و دیگر قیود ولوازم آن نباشد چه برای تحقق مطلق تحقق فرد دیگر از شایع مجاز هست مانند احیای سنت رسول کریم واشاعت احکام و آداب شرع قویم کاقیست ومطلق دال بر تقیید خصوصیات وقیود نباشد بحر العلوم در شرح مسلم

آورده — ولا دلالة للمطلق — على الخصوص باحدى الدلالات الثلث دبوطا بر — واسنوی — در شرح منهاج نوشته — ولا يلزم من ثبوت المطلق ثبوت المقيد — ونيز اسنوی در شرح منهاج نوشته — ان صيغ العموم وانكانت عامة فى الاشخاص فهى مطلقة فى الاحوال والازمان والبقاع فلا يثبت العموم فيها لاجل ثبوته فى الاشخاص بل لا بد من دليل عليه — ودر الشراحات معاليه — شرح منار مسطور ست — والمقيد ما يدل على الذات مع زيادة قيد لا يدل عليه المطلق — ودر شرح عمده مرقوم ست — ان هذه الخصوصيات بالوقت او بالحال والهيئة والفعل المخصوص يحتاج الى دليل خاص يقتضى استحبابه بخصوصه وهذا اقرب والله اعلم — ونيز در شرح عمده مذكور ست — وورد عن السلف الصالح بالتأييد فى مواضع — الاترى ان ابن عمر قال فى صلوة الضحى انها بدعة لانها لم يثبت عنده فيها دليل ولم يراو راجها تحت عمومات الصلوة لتخصيصها بالوقت المخصوص — ومحل بحث استحباب عقد مجلس ست براى سرور ولادت نه استحباب مطلق سرور ولادت

قوله صفحه ۱۴۴ براى تائيد امريكه استحباب آن مندرج عمومات مندوبات شارع ست الخ

اقول محل تنازع فيه در عمومات مندوبات شارع مندرج نيست — ومجرد احتمال مطلق براى يك دو اجزاء آن دليل ثبوت آن نتوان شد بلكه براى ثبوت استحباب هر مقيد دليلى جداگانه بايد واستحسان چيزى بدون تحقق وجوه استحسان واهليت اصحاب استحسان نامقبول ست والهام ومنام دليل شرعى نيست تا مفيد استحباب مقيد باثبوت استحباب مطلق باشد در الشراحات معاليه مذكور ست — ولا اعتبار بالهام غير النبى ورؤياه — وخطيب شربينى — در بدر طالع لشرح جمع الجوامع نوشته — ويقرب من الهام رؤيا المنام فمن رأى النبى صلعم يأمره بشئ اونهاه عنه لا يجوز له اعتماده مع ان من راه فقد رآه حقا وانما ذاك لعدم انضباط الرائى — وكرمانى — در شرح صحيح البخارى گفته الرؤيا ليست بدليل — وعلى قارى در شرح حصن حصين نوشته فالاحكام المنامية والاحوال الكشفية لا اعتبار لها فى الامور الشرعية وهذا اخر الكلام والسلام على من اتبع الهدى

تمام شد

عدم دلالت مطلق بر تقيد